بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض عباده الصالحين * ونشره بجهد بعض عبيده المجاهدين * واوضحه واوطى لسان بعض عبيده المنيبين * ولعنه حجة ابطال تمويهات الباطلين * فخصصه بهذه العناية من بين الطالبين * وفضله بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والصلوة على رسوله سيد المرسلين * شفيع المذنبين * وسيلتنا في الدنيا والدين * واله المهديين الهادين * وصحبه المهتدين الراشدين * وتابعيهم وتبعهم من الائمة المجتهدين * والعلماء الراسخين * الى يوم الدين * اما بعد مى گويد بندهٔ اميدوار برحمت پروردگار محمد جيه ابو الفضل المبشر ابوه باللقب المورخ بيد ارنجت الصديقي الحنفي القادري المدرس فى المدرسة الكلكتية غفر الله له ولوالديه

واحسن اليهما واليه ابن المولوي مولى بخش ابقاه رب العرش

که درین زمان فتنه توامان اکثر مسلمانان بنگاله و هندوستان

بر چند گروه متفرق شده اند وافتراق ایشان در امور دین

سبب منازعات و مخاصمات گردیده تا آنکه نوبت به جنگ و جدال

رسیده است * گروه اول از قوم جهال و عوام اند که رسومهای آبای

خود را حق می انگارند بلکه عین دین می پندارند و هیچ وجه بمواعظ

ونصائح باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که

پدران ایشان عاقلان و دینداران بودند و دران زمان علمای دیندار

پرهیزگار و اولیاء نیک کردار بودند پس انچه به تحقیق ایشان

حق بود اختیار کردند پس مایان نیز پیرو اینها هستیم * و در حقیقت

اینها مصداق قول او تعالی اند که در رکوع پنجم از جزو دوم

سورهٔ بقره است وَاِذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ

مَاۤ اَلْفَیْنَا عَلَیْهِ اٰبَآءَنَا اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ لَا یَعْقِلُوْنَ شَیْـًٔا وَّلَا یَهْتَدُوْنَ

یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده

است آن را خدای تعالی پس اینها در جواب آن می گویند

که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود چیزی

[illegible] پدران خود یافته ایم * پس الله تعالی در شان

آیه‌های فرماید که آیا پیروی روش پدران خود را خواهند نمود
اگرچه پدران آنها چیزی را نفهمند و بوجهی راه راست نیابند
نعوذ بالله منهم * لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات
فاسده در دل ایشان متمکن نشده و بمرتبه جهل مرکب نرسیده
پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و براه راست می رسند
گروه دوم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ اند که عادات و
رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه همین را حقیقت
ایمان و اسلام قرار داده اعتقادی دارند * و باعث آن این است
که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کشف
و کرامت و اهل فضل و شهامت و مقتدای انام و پیشوای
خواص و عوام و مقبول درگاه ذوالجلال والاکرام بودند اگر
این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود مباشر
آنها نمی شدند و بفرزندان و مریدان خود تعلیم و تلقین نمی کردند *
چنانچه ضرب المثل زبان زد ایشان است که عادات السادات
سادات العادات * و درحق ایشان نیز نصایح و مواعظ سودمند
نمی گردد * و خاصه در بارهٔ ایشان باعث دیگر نیز هست و آن
این است که اگر عادت قدمای خود و سنت آبای خود را قبیح دانند

و ترک کنند تحقیر و تحمیق و توهین و تفسیق بزرگان ایشان لازم می آید پس مریدان ایشان منحرف و بد اعتقاد خواهند شد و نذر و نیاز که همین وجه معیشت و سرمایهٔ حیات ایشان است بالکلیه مسدود خواهد شد لهذا از انها باز نمی آیند بلکه بر اتباع آنها اصرار و مبالغه می کنند تا آنکه جهال را بر ابقای رسوم مرسومه و احیای سنت مرقومه ترغیب و از ترک آنها ترهیب می نمایند تا منصب پیری و شیخی اینها بر جای خودش بر قرار ماند و فتوحات آبائی درباره ایشان نیز جاری و ساری باشد * و ازین فرقه کسانیکه چیزی لیاقت و بهره از هنر کتابت می دارند فتاوی ایجاد کرده و رسائل تالیف نموده بر امور بدعیهٔ آبای خود بدلایل مرجوحه و اقوال ضعیفه استدلال کرده و بتاویلات رکیکه و روایات شاذه و نادره استنباط نموده رواج می دهند * و در واقع این گروه مصداق قول او تعالی اند که در رکوع هشتم از جزو بست و نهم در سورهٔ زخرف مرقوم است بَلْ قَالُوْا اِنَّا وَجَدْنَا اٰبَآءَنَا عَلٰۤى اُمَّةٍ وَّاِنَّا عَلٰۤى اٰثٰرِهِمْ مُّهْتَدُوْنَ * و نیز در همین رکوع حکایت اقوال ایشان می فرماید که اِنَّا وَجَدْنَاۤ اٰبَآءَنَا عَلٰۤى اُمَّةٍ وَّاِنَّا عَلٰۤى اٰثٰرِهِمْ مُّقْتَدُوْنَ قٰلَ اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِاَهْدٰى مِمَّا وَجَدْتُّمْ عَلَيْهِ اٰبَآءَكُمْ قَالُوْۤا اِنَّا بِمَاۤ اُرْسِلْتُمْ

بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا ترجمه بلکه می گویند بدرستی که ما یافتیم پدران خود را بر طریقه وسیرتی و ما بر کردارهای آنها را یافته قایم و نیز قول ایشان را روایت می نماید که می گویند بدرستی که ما یافته ایم پدران خود را بر کیشی و درستی و ما بر پیهای ایشان اقتدا کنند گانیم * پس بگو ای پیغمبر که آیا متابعت پدران جاهل خود می کنید اگر چه بیاریم راهی را که راست تر باشد از طریق پدران شما * پس در جواب آن می گویند که ما از راه و روش شما انکار داریم و به چیزی که فرستاده شده آید شما کافرانیم *

بیت * عاق را تقلید شان بر باد داد * که دو صد لعنت بر این تقلید باد
* گر به عقلش سوی بالا می برد * مرغ تقلیدش به پستی می برد *

نعوذ بالله منهم و من عقایدهم * لیکن بعضی از ایشان که الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده است پس بر جاده مستقیمه اهل سنت و جماعت قایم و مستقیم اند و قلیل ماهم * گروه سیوم کسانی اند که آبای ایشان جهال و قوم رذیل بودند گر ایشان شرف صحبت علما و شرفا اندوختند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و قابلیت عبارت خوانی آموختند * بعده عظمت مکان و رفعت شان ایشان دیده و خست و حقارت احوال آبای خود مشا

وشرفا و لباس و هیئات ایشان برگزیده اند و از رسوم قبیحه
آبای و عادات رذیله قدمای خود بیرون آمده اند * بعدها هوس
تحصیل فضیلت و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت پس
چیزی از ترجمه قرآن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی در
بیان مسائل و رسائل هندی در قصص و حکایات خوانده در زعم
خود لیاقت و علم فراهم آورده در زمره علمای و فرقه شرفای داخل
شدند و در مجالس شادی ایشان و در محافل دعوت
و عبادت جلیس ایشان گردیدند و از خرمن آداب و عادات
ایشان خوشه چیدند * بعده با علما و شرفا دم مساوات زدند تا در
قوم خود ریاست و سرداری پیدا کنند و از عزت علما و شرافت
شرفا بهره اندوزند * لهذا بطمع حصول ریاست و شرافت وعظ را
پیشه کسب اموال و پیری و شیخی را وسیله تحصیل جاه و جلال
ساختند * و برای دفع عیب آبائی و نقص ذاتی اولا رسوم و عادت
پیشینگان خود را مطلقا و عموما حرام و بدعت قبیحه می خوانند و از انها
تبری محض و تجنب بحت می کنند و می گویند که مایان از اعمال پدران
و افعال قدیمان خود بیزاریم و هرگز تجویز آنها نمی کنیم بلکه از انها
متنفر [illegible] کرده [illegible] پس سبب عیب و نقص مایان نخواهد بود زیرا چه

بمضمون حدیث شریف اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنبِ کَمَن لاَذَنبَ لَهُ یعنی توبه کننده از گناه مانند کسی است که اصلا گناه نه کرده است ما از ان عیوب پاک وصاف شدیم * وعیب پدران به پسران سرایت نمی کند زیرا چه آبای اکثر پیغمبران باعمال قبیحه واقوال کفریه گرفتار بودند وهرگز سبب عیب وعار انبیاء ورسل که از اولاد آنها بودند نگردید * واز اینجا که ایشان را فضیلت وامتیاز آن قدر حاصل نیست که فرق کنند که کدام رسوم کفریه وکدام بدعت محرمه وکدام بدعت مکروهه وکدام بدعت مباحه وکدام بدعت حسنه وکدام بدعت واجبه است لهذا هر فعلیکه صراحةً در شرع شریف مذکور نیست وهم در میان این اقوام مشهور نه. پس علی الاطلاق آن همه افعال واعمال را شرک وکفر وحرام وبدعت می گویند وهمه بدعت را سیئه می نامند وعوام را از جمیع افعال مرقومه واعمال مرسومه بالکلیه منع می کنند * وعلی هذا القیاس در مسائل شرعیه آنچه در ذهن وقیاس ایشان خطور می کند فتوی می دهند * وچون مردمان ایشان را مثل علما وشرفا نمی شمردند وتوقیر وتعظیم واکرام وتکریم مانند ایشان درحق این نومسلمانان مرعی نمی داشتند پس به طمع حصول کمال عزت وهوس تساوی مرتبه

وعجیب جوئی علما شعار و دثار خود ساختند و به توهین علما و تشبیبن شرفا پرداختند* وکمال دستاویز اینها درین باب آنست که علمای روزگار دنیادار اند و نوکری نصارا می کنند* و حال آنکه حکم نوکری نصارا و دیگر کفار مطلقا حرام نیست بلکه درصورتیکه اهانت مسلم یا اعانت بر ظلم یا خلل در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در بیان مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی* و غرض ایشان از اهانت علما همین است که عوام از علما اعراض نموده باین نومسلمانان گرویده شوند و از ایشان رو تافته باینها رجوع آرند* مگر کسانی که او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است پس ازین حرکات ناشایسته و افعال ناپایسته باز مانده اند اما این چنین کسان بسیار اندک اند* و در حقیقت باعث این همه فتنه و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن کس است که این ناا هلان را علم آموخته است چنانچه در مشکوة در کتاب العلم مرقوم است* قال رسول الله صلی الله علیه وسلم واضع العلم عند غير اهله كمقلد الخنازير الجوهر واللؤلؤ والذهب يعنى كسى كه نااهل را علم بياموزد پس آن كس گويا گوهر و مرواريد و زر بر خنزير بپوشانيد* و در حقيقت اين گروه مرقوم ثالث ثلثه اند

که در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقومین است
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لَا یَقُصُّ اِلَّا اَمِیْرٌ اَوْ مَأمُوْرٌ اَوْ مُخْتَالٌ
و در شرح شیخ عبد الحق رح مرقوم است که قص بمعنی وعظ
گفتن و پند و نصیحت دادن و قاص واعظ را گویند * آن حضرت
صلی الله علیه وسلم می فرماید که وعظ نمی گوید مگر حاکم و امیر که پند گوید
مردم را تا پند پذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را حاکم
و ماذون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است
یا مردی متکبر معجب که طالب ریاست و اتباع هوا و ریا می کند
و تصدر می جوید * و مختال بخای معجمه است و در روایات
دیگر محتال بحای مهمله نیز آمده است از حیله * و درین زجر است
از وعظ بی اذن امام زیرا که امام داناتر است بمصالح رعیت
و مهربان تر بر ایشان و اگر خود نه گوید پیدا کند از میان علما کسی را
که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن
عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور
باشد * و ازین جا استنباط می توان کرد که تصدر بر سجادهٔ
مشیخت برای وعظ و ارشاد و هدایت بی اذن مشایخ و اجازت
ایشان جایز نبود چنانچه بعض متشبخه از اهل جهل و هوی می کند

انتهی من الشرح * اما این قدر دانستنی است که در شهری که امام حق و سلطان بر حسب شرع شریف موجود نبود پس اگر جمیع علماء متعمدین و روساء معتبرین و یا اکثر ایشان بر علم و فضیلت و تقوی و دیانت و بی طمعی و بی ریائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل وعظ دانند پس بالاتفاق او را اجازت وعظ گفتن و اذن پند دادن دهند پس البته برین تقدیر در حکم مامور خواهد شد چنانچه در شهری که امام جمعه نبود و نیز بادشاه که کسی از اهل امامت را معین و مقرر کند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و باتفاق خودها آنرا امام جمعه و عیدین نمایند پس شخص مرقوم شرعاً امام خواهد شد و پس او نماز جمعه و عیدین درست خواهد بود * و همین حکم است در باب تقریر قاضی بانکه نصب سلطان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیر المومنین عثمان رض محصور شده بودند و به سبب خوف بلوائیان از خانهٔ خود بیرون آمدن نمی توانستند پس مردمان باجماع خود حضرت علی رض را افضل وقت خود دانسته در نماز جمعه امام ساختند چنانچه در کفایه مرقوم است

قال الشافعی رح السلطان لیس بشرط لما روی ان عثمان رض حین کان محصورا صلی علی رض الجمعة بالناس قلنا یحتمل انه فعل

ذلک باذن عثمان رض ولو فعل بغیر اذنه انما فعل لان الناس اجتمعوا علیه وعند ذلک یجوز لان الناس احتاجوا الی اقامة الفرض فاعتبر اجتماعهم * وایضا فی العالمکیریة ولو تعذر الاستیذان من الامام فاجتمع الناس علی رجل یصلی بهم الجمعة یجوز * گروه چهارم مانند گروه سیوم بجمیع امور مرقومه موصوف اند بلکه در بدو حال خودها از قسم گروه سیوم بودند اما بتدریج غلو وافساد در دین و خصومت وعناد با اهل یقین روز بروز زیاده کرده بر فرقهٔ سیومین سبقت بردند حتی که از دین و مذهب خودها بیرون افتاده مذهبی جدید حادث نمودند واحوال ایشان بالتفصیل در نسخهٔ نظام الاسلام بیان کرده ام ونیز در خطبهٔ رسالهٔ سبعهٔ سیاره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی * اما درینجا بملاحظهٔ تفصیل گروههای مسلمانان که درین زمان متفرق شده اند اجمالاً احوال ایشان نیز مرقوم می گردد * که اکثر ایشان از اولاد اوباش ونسل ارذال اند که چندی در خدمت علما و شرفا بوده و کفش برداری و خدمت گذاری ایشان نموده آداب نشست و برخواست اندوخته وعادات ایشان در ابواب لباس ورفتار وگفتار وغیره آموخته لیاقت حرف شناسی و صلاحیت عبارت خوانی حاصل کردند * بعد ازان در صحبت قوم پرا فضیان یا در جماعت

گروه بد اعتقادان مدتی دراز بوده ترجمهٔ قرآن شریف و بعضی نسخهای حدیث و چند رسالهٔ هندی در مسائل نماز و روزه خوانده خیال ریاست و مشیخت در سر ایشان افتاده دم فضیلت و شرافت زدند و به طمع حصول شرافت و درک ریاست وعظ و نصیحت را دام حصول آرزوی خودها و وسیلهٔ سرمایهٔ معیشت خودها ساختند * اما عیب خساست آبائی و عار رذالت قدمائی ایشان مانع این آرزوی شد لهذا ایشان نیز مانند گروه سیوم افعال شنیعهٔ پدران و اعمال قبیحهٔ قدیمان خود را مطلقاً و عموماً حرام و بدعت سیئه و شرک و کفر می گویند یا که تکفیر آبا و اجداد خود می نمایند * و هم چنین بهوس تعالی و حرص تفوق طعن و توهین در اعمال علما و تشنیع در اقوال شرفا و تحسین افعال و تزئین خصال خودها و تحقیر بزرگان دین و اهانت فضلاء شرع متین شروع کردند تا عوام از ایشان بدگمان و بی اعتماد شوند و با این گروه اعتقاد نمایند * وخلاصه آنکه پردهٔ حیا و حمیت و شرم و غیرت را از چشم خود برداشته بی باکانه و بی مبالات و بدون پرواه بغیر مهابات هرچه در فکر و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایشان می آید بر زبان می رانند *

بیت * باش بی فکر و باد شاهی کن * بی حیا باش و هرچه خواهی کن *

وعلی هذا القیاس درباب مسایل اعتقادیه واحکام عملیه بلا تامل هرچه در گمان پریشان وخیال پر کلال ایشان می آید بی باکانه فتوی می دهند * وآخر الامر وقتی که کذب وجهالت وضلالت و بطالت ایشان در هرامور خصوصاً در احکام شرعیه بر هرکه دمه ظاهر شد وروز بروز ندامت بر ندامت افزود وباران ملامت بر ملامت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شده چنان تدبیر نمودند که معتقدان ایشان از جمیع علما بد اعتقاد و از تمامی فضلا بی اعتماد شوند وهرچه ایشان تعلیم و تلقین کنند همان را حق وصواب دانند و بار دیگر از علما استفسار نه کنند تا جهالت و ضلالت ایشان ظاهر نگردد * پس اولاً ربقهٔ تقلید از گردن خود ها کشاده طعن وتشنیع بر امر تقلید وتوهین علماء مجتهدین وابطال مذاهب ائمهٔ دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید * ومکر های ایشان بانواع مختلفه است * یکی از آنها این است که وقتی که کسی از طالب العلم ایشان را از طریقهٔ اینها استفسار می نماید یا کسی در مجلس سرداران اینها را درگرفت می کند وسخت می گیرد ویا قولی از اقوال اینها می پرسد پس انکار محض می کنند ومی گویند که من حنفی ام وسرداران اینها می گویند که من نمی کنم وتعلیم هم نمی کنم وچون

از ان مجلس بیرون می روند بدستور سابق افساد می کنند * و اگر در مجلس حنفیان بسببی بند می شوند و وقت نماز می رسد پس منافقانه بطور حنفی نماز می خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رسالهٔ سبعهٔ سیاره بفضله تعالی مستوعباً ومستوفیاً مذکور خواهد شد * خلاصه آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که بر علم فقه اعتماد ندارید که خلاف قرآن وحدیث است و بعلماء مجتهدین و فضلاء مقلدین اعتقاد نه کنید که از رای خود ها گفته اند و می گویند باید که هر چه از ترجمهٔ قرآن وحدیث دریابید بلا تامل و بغیر تفکر عمل کنید * و این مضمون را بانواع مختلفه و باوضاع متنوعه پیش عوام ساده لوحان ظاهر می سازند که تفصیل آنها را دفتری شاید وطوماری باید * و در دنه رفته در امور دین آن قدر رخنه وفساد انگیختند که از تقریر افزون و از تحریر بیرون است نعوذ بالله من شرور انفسهم ومن سیئات اعمالهم من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له * و در حقیقت این گروه مظهر معجزهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اند که آن حضرت در بیان علامت قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا خواهند شد که اوصاف آنها چنان و چنین خواهد بود و آن همه صفات درین قوم درست و راست بی کم وکاست یافته می شود و بعینها

برانها صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد در جلد رابع

در باب ما جاء في الكذابين الذين بين يدي الساعة مرقوم است

روي الطبراني عن عبد الله بن عمر رض انه قال والله لقد سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكونن بين يدي الساعة

الدجال وبين يدي الدجال كذابون ثلثون او اكثر قلنا ما آياتهم

قال ان ياتوكم بسنة لم تكونوا عليها ليغيروا بها سنتكم ودينكم فاذا

رايتموهم فاجتنبوهم وعادوهم ترجمه از عبد الله بن عمر رض مروی

است که گفت سوگند خداے تعالی است که هر آینه بیشک

شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که می فرماید که بیشک

پیدا خواهد شد نزدیک قیامت دجال و قریب دجال یک

قوم دروغ گویان که مردار ایشان سی یا که زیاده خواهند بود

پس ما جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که

علامت های آن گروه کدام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند

که ظاهر خواهند کرد نزد شما سنتی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید

یعنے کاری نو را دین گفته و آنرا سنت نام نهاده شمارا تعلیم خواهند کرد

و ترغیب آن خواهند نمود یا در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا

عمل نمی کردید یا که سنت دیگر بجای آوردید پس آن قوم سنت

دیگر را بشما تعلیم و تحریص خواهند کرد تا سنتی که شما آنرا عمل می کردید آنرا تغیر دهند و آن را بسنتی دیگر بدل کنند یعنے آن سنت را از شما ترک سازند و دین و مذهب شما را تغیر و تبدیل نمایند پس چون آن قوم را ببینید از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن دین دانید و از ایشان دشمنی دارید * و این کتاب مجمع الزواید جامع است کتب احادیث معتبرهٔ معتمده را که سوای صحاح ستّه است و چنانچه جامع الاصول جامع ششّ کتاب حدیث است که آن را صحاح ستّه می گویند هم چنین مجمع الزواید جامع است کتابهای حدیث را که سوای صحاح ستّه است مانند بیهقی و طحاوی و مسند امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابی یعلی و بزاز وغیر ایشان * و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است هر کرا خواهش مشاهدهٔ آن باشد تشریف آورده معاینه کند * و در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب و السنة مرقوم است عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یَکُوْنُ فِیْ آخِرِ الزَّمَانِ دَجَّالُوْنَ کَذَّابُوْنَ یَأْتُوْنَکُمْ مِنَ الْاَحَادِیْثِ مَا لَمْ تَسْمَعُوْا اَنْتُمْ وَلَا آبَاءُکُمْ فَاِیَّاکُمْ وَاِیَّاهُمْ وَلَا یُضِلُّوْنَکُمْ وَلَا یَفْتِنُوْنَکُمْ رواه مسلم در شرح شیخ عبد الحق دهلوی رح در شرح این حدیث

هر قوم است بعینها در اینجا نقل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند در آخر زمان تلبیس کنندگان و دروغ گویان یعنی جماعتی باشند که خود را به مکر و تلبیس در صورت علما و مشایخ و صلحا از اهل نصیحت و صلاح نمایند تا در وغهای خود را ترویج دهند و مردم را به مذاهب باطله و آرای فاسده بخوانند * و می آرند پیش شما از احادیث آنچه نشنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افترا * و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا عامتر از آن شامل اخبار مردم نیز پس دور دارید نفس خود را از ایشان و دور دارید ایشان را از خود تا گمراه نگردانند ایشان شما را و در فتنه و بلا نیندازند شما را * و مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالطت با ایشان خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند * مثنوی *

چون بسی ابلیس آدم روی هست * پس بهر دستی نشاید داد دست

حرف درویشان بدزدد مرد دون * تا بخواند بر سلیمی آن فسون

ز آنکه صیاد آورد بانگ صفیر * تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر

کار مردان روشنی و گرمی است * کار دونان حیله و بی شرمی است

انتهى من الشرح المذكور بلفظه * گروه پنجم علماء [illegible] ...

و فضلای شریعت شعار که حق جوئی و صدق گوئی شیوهٔ ایشان است و در امور شرعیه بوجه من الوجوه پیروی نفس اماره روا نمی دارند و در باب فتوی و احکام هیچ وجه منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود و یا رسوم آبای خود را در ان دخل نمی دهند بلکه هر چه قول صحیح و حق صریح باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هر چه با آن سنت وارد است و با نچه جماعت صحابه رفته اند و بر انچه علماء امت اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و بعمل می آرند ❊ و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تَفْتَرِقُ اُمَّتِي عَلٰى ثَلٰثٍ وَّسَبْعِيْنَ مِلَّةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ اِلَّا مِلَّةً وَّاحِدَةً قَالُوْا مَنْ هِيَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ مَا اَنَا عَلَيْهِ وَاَصْحَابِيْ و فی روایة وَهِيَ الْجَمَاعَةُ ترجمه جدا می شوند امت من بر هفتاد و سه مذهب در اصول عقاید همه ایشان مستحق در آمدن دوزخ باشند مگر یک اهل ملت گفتند صحابه که است آن یک اهل ملت یا پیغمبر خدا فرمود اهل ملتی است که من بر آنم و اصحاب من بر آنند و در روایت دیگر آن اهل یک ملت مسمی به جماعت اند و این حدیث در مشکوة در

باب الاعتصام بالکتاب والسنة است * و در این زمان این چنین گروه که شمایل اهل سنت و جماعت دران متحقق باشد نهایت کم اند اگرچه در صورت و نام بغایت و بسیار اند و هر قدر که هستند اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب رشاد و کثرت ارباب فساد و بجهت انتشار فتنه و خلاف و شیوع هوای نفس و اختلاف در زاویهٔ عزلت گوشه نشین و در بادیهٔ خمول غربت گزین شده اند و در اختلاط با ابنای زمان و دروازهٔ ارتباط با اهل بطلان برروی خود بسته و در گوشهٔ تنهائی و کنج یکتائی نشسته اند زیرا که در مشکوة در جلد رابع در باب الامر بالمعروف است *

وعن ابي ثعلبة في قوله تعالى يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم فقال اما والله لقد سالت عنها رسول الله صلي الله عليه وسلم فقال بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنكر حتى اذا رايت شحا مطاعا وهوى متبعا ودنيا موثرة واعجاب كل ذي راى برائه ورايت امرا لا بد لك منه فعليك بنفسك ودع أمر العوام فان وراءكم اياما الصبر الحديث و در شرح مرقوم در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثعلبه که صحابی مشهور است در تفسیر این آیت کریمه یعنی عليكم انفسكم الخ *

یعنی ای گروه مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را نگاه دارید از شرک و گناه و وقتی که شما راه راست یابید پس ضرر نمی کند شما را کسی که او گمراه شد * پس گفت آگاه باشید بخدا سوگند هر آئینه بتحقیق من پرسیده ام ازین آیت پیغمبر خدا را که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر معروف و نهی منکر را * پس گفت آن حضرت ترک نه کنید بلکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر تا آنکه چون ببینی تو ای مخاطب صفت بخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود و ببینی هوا و خواهش نفس را که متابعت آن نموده میشود و ببینی دنیا را که اختیار کرده می شود بر آخرت * و ببینی خوش داشتن و نیک پنداشتن هر صاحب رای و مذهبی رای و مذهب خود را و رجوع بعلما نمودن و مفتی نفس خویش بودن * و ببینی امری را که چاره و جدائی نیست ترا از ان امر یعنی امری که میل میکند نفس تو بدان از صفات ذمیمه که اگر تو میان مردم درآئی و در ایشان باشی بی اختیار بحکم طبع در ان بیفتی * و در بعضی روایت ولا بدلک منه یعنی نیست قدرت برای تو از ان امر پس برین تقدیر لازم گیر ذات خود را و نگاه دار خود را از معاصی و گناه ار

کار عامهٔ خلق را و تعرض کمن بایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که بدرستی در پیش شما در آخر زمان روزها است که در ان صبر باید کرد انتهی من الشرح المذکور * خلاصه آنکه درین زمان مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف و متفرق شدند پس هرگاه مردمان را شوق دریافت حکم رسمی از رسومات می گردد و حاجت اطلاع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا از گروه دویمین یعنی پیرزادگان که در میان مردمان بملاّزادگی و پیرزادگی موسوم اند استفسار می نمایند ایشان مطلقا جواب می دهند که هرچه پیران و بزرگان ما بطنا بعد بطن و ظهرا عقب ظهر کرده می آیند بی شبه آن درست است بلکه بدرجهٔ استحباب است و عین صواب بلکه محل ثواب است و منکر آن گمراه از حق بلکه کافر مطلق است * نعوذ بالله من افعالهم و اقوالهم * و وقتی که از گروه سیوم یعنی نو مسلمانان که در پیشهٔ وعظ گوئی گرفتار و بفضیلت دعوید ار اند سوال می کنند ایشان بر عکس گروه دویمین علی الاطلاق بلکه علی الاجتماع گردن دراز کرده می گویند که حرام و کفر و شرک است و فاعل این همه رسومات فاسق و فاجر و مجوّز آنها مشرک و کافر است نعوذ بالله من جرءتهم و من عدم مبالاتهم ۰

ومن ورائهم وعن علام مماباتهم * و وقتی که از گروه چهار مذهب می پرسند یعنی گروه جاهلین که در لباس علما و مشایخ در آمده در دین التباس می کنند و در شریعت رخنه می زنند و در مذهب فساد می اندازند و در میان امت فتنه می انگیزند چنانچه گفته اند * بیت *
این قوم که در پناه ریش آمده اند * گرگ اند که در لباس میش آمده اند
او را سخنان فریب سازی و گفتگوهای ابله نوازی و کلام های حیله بازی شنوانیده سایل را در دام تزویر خود انداخته و معتقد خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات انتها ندارد این همه را بگذارید و علم مختصر مفید بیاموزید که شما را هادی و مهدی گرداند و در جمیع امور دنیا و آخرت شافی و کافی و وافی بود و بدیگری محتاج نه گرداند و آن این است که ترجمهٔ قرآن و حدیث بخوانید که همین دین است و ماورای آن اقوال اشیاطین * و این قدر علم در زمان یسیر و محنت قلیل حاصل خواهد شد پس هرچه در قرآن و حدیث بیابید عمل کنید و دیگران را نیز هدایت نمایید و آنچه در آنها نیابید پس شما در ان اختیار دارید هرچه موافق خواهش و غرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت نبه نباشد پس پشت اندازید * و به سخنان مولویان دنیاداران

علی الخصوص نوکران انگریزان اعتقاد و بر کتب فقه اعتماد نمکید که سراسر کذب و بهتان و خلاف حدیث و قرآن است * وتفصیل احوال قوم دجالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان فتنه و فساد اینها در رسالۂ سبعۂ سیاره مشرح و جدا مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز * و هرگاه که از گروه نجمیین یعنی علماء اهل سنت و جماعت استفسار می کنند پس هرچه صواب و حق می باشد مفصلا جواب می دهند و میگویند که هر رسمی که مخصوص به کفار است بدعت سیئه و حرام است و هر رسمی که دران شایبۂ عادت کفار نباشد و بهیچ وجه خلل در دین نیندازد و مسلمانان خود ها اختراع کرده اند بدعت مباحه است اما التزام آن بدعت باین طور که آنرا در دین داخل گردانند و از امور دینیه شمارند پس بدعت سیئه و حرام است * و هر رسمی که باعث امور مستحسنه باشد و یا موید امور شرعیه باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها در رسالۂ مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوی بدعات و اهوای شائع و ذائع گشت و مردمان جهال و عوام این همه اختلافات و منازعات دیدند و فتواهای مختلفه و احکام متنوعه شنیدند

ذرتیه حیرت سرگردان و در بادیهٔ وحشت پشیمان و پریشان شدند و در باب تحقیق مسائل دینیه و استفسار دلائل یقینیه متحیر و متردد گشتند * آخر الامر کسانیکه توفیق ازلی ایشان را سائق و فلاح ابدی قائد سابق بود باخود ها اندیشیدند که مدارس مرجع علما و معتمد فتاوی است خصوصا مدرسهٔ کلکته که بفضله تعالی از قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علمای امصار و بیشتر فضلای هر دیار درین مدرسه تربیت یافته منتشر شده اند * و از انجا که جماعت معتدبها و معتمد علیها اجماع نموده و اتفاق کرده حکم می دهند و فتوی می نویسند پس بمضمون فیض مشحون حدیث شریف که در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب والسنة مرقوم است یَدُ اللّٰهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ یعنے الله تعالی جماعت را از ضلالت و خطا محفوظ میدارد پس در جوابهای استفتای ایشان خلل راه نمی یابد لهذا تمامی علمای امصار و قری اعتماد کلی و اعتقاد قوی می دارند بلکه بسا اتفاق افتاد که اگر در میان علمای اطراف و فضلای اکناف در مسئلهٔ از مسائل شرعیه اختلاف واقع میشود پس برای رفع منازعات و فیصلهٔ خصومات فیما بین خود ها مدرسین مدرسهٔ موصوفه را حکم می سازند و حکم ایشان در بارهٔ خود ها لازم می دانند

وگاهی از اطاعت ایشان گردن نمی پیچید * و هرگاه که مردمان را
بفتاوی و فرایض حاجت می افتد رجوع بمدرسین مدرسهٔ مذکوره می آرند
و موافق کاغذ افتای ایشان دعوای حقوق خودها می کنند و بمطابق آن
با خودها مصالحه می نمایند و برحسب آن اموال و متروکات را تقسیم
کرده می گیرند * و اگر بعضی علما و متعصبین منکرین و مردمان مفسدین
فی الدین قبول نکنند هیچ خلل و نقصان ندارد زیراچه * بیت *
گر نه بیند بروز شپره چشم * چشمهٔ آفتاب را چه گناه *
آخر الامر مردمان رجوع بمدرسین مدرسه آوردند و گروه گروه
برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و بجهت تمیز میان
حق و باطل بذات خودها و یا بارسال رسل و رسائل در مدرسه
می آمدند و استفتا و استفسار می نمودند و بعضی از ایشان طرف
بسیاعت اکتفا و قناعت می کردند و دفع شک و شبه خودها
می نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت
سوال و جواب می کردند تا برای حاضرین و غائبین دلیلی قاطع
و برهانی ساطع باشد * لهذا طلبهٔ مدرسهٔ موصوفه و اهالی شهر که با این
احقر العباد و اصغر الافراد استفاده می نمودند و ساکنین اطراف
و قاطنین اکناف که با و حسن ظن می داشتند مکلف براین امر

شده‌اند که مسایلی که درین دور و این سیر مختلف بین المسلمین است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع و جدال در آن‌ها بیشتر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله تالیف نموده شود * تا سایلان از رنج و کلفت آمد و رفت نجات یابند و مفتیان مجیبان از مشقت تفهیم هر یک از سائلان خلاص شوند و کاتبان از محنت فتوی نویسی سبکدوش گردند * و مخلصین فی الدین بر جادهٔ مستقیمهٔ خود ها برقرار مانند و از اضلال مضلین گمراه نه شوند و لغزش نخورند و از تشکیک مفسدین در ورطهٔ شبه و تردد نیفتند * و عالمان را دلائل و براهین بلا تعب تفحص و بدون رنج و نصب تصفح بدست آید و سرمایهٔ احتجاج در وقت احتیاج و دستاویز استدلال و الزام هنگام مناظره و خصام حاصل شود تا مفسدان دین را الزام دهند و شکوک و شبهات و اوهام و تزویرات آنها را دور کنند * و جاهلان از گرداب تردد و تفکر و تشتت و تحیر بر آمده بکرانهٔ تسکین قرار گیرند و از تیه حیرانی و از بادیهٔ سرگردانی نجات یافته بمنزل اطمینان سکون یابند * و کسانیکه در چاه شبهات افتاده اند بر آن رساله مطلع شده بحبل المتین یقین چنگ زده از ان تمسک

بیرون آمده بشاهراه سلامت بسلامت رسند * و مردمانیکه
در ورطهٔ شکوکات منغمس شده اند بوسیلهٔ این صحیفه بزورق
نجات تشبث نموده ازان تهلکه خلاص شده بساحل هدایت فایز
شوند * اما این ذرهٔ بی مقدار عاجز خاکسار از ارتکاب درین امر
عظیم و قیام براین کار جسیم تقاعد می کرد و بسبب وجوه شتی
اقدام نمی نمود * منجملهٔ آنها یکی آن که بسبب کمی بضاعت علوم
و نقص لیاقت و فهوم خود را اهل تصنیف ندانستم * لهذا هر قدر که
مردمان مرا درین باب ترغیب و تشویق می کردند و ظواهر کوائف
عوارف معارف این احقر را دیده تحسین تحریر و تحریر تحسین می نمودند
این کم مایه بواطن معارف طوائف لطائف خود را نگریده زیاده تر
ندامت می کشید و این شعر بر حسب حال خود می دید * بیت *
طاوس را بنقش و نگاریکه هست خلق * تحسین کنند واو خجل از زشت پای خویش *
و منجملهٔ عوایق آنکه از زمان دیر باز و دهر دراز علماء مصنفین
متقدمین و فضلاء مولفین متاخرین قرناً بعد قرن اخوان الزمان
را تجربه نموده اجمالاً حال خود و معاصران خود را بیان فرموده اند که
مَن صَنَّفَ فَقَد استَهدَفَ یعنی کسیکه چیزی تصنیف کند پس نفس
خود را نشانهٔ طعن و هدف تشنیع مردمان سازد * پس وای صدوای

بر حال ابنای زمان که حسد و عداوت بمنزلهٔ ذاتی ایشان گردیده است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد * ومنجمله موانع آنکه بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام جرت زده گشته از علما بد اعتقاد شده می گویند که ما جهال ایم هرگاه هر عالمی رائی دیگر بیزند ما بکدام کس اقتدا کنیم و چگونه دریابیم * مصراع * که کیست بر سر باطل و کیست بر سر حق * پس درین صورت تصنیف رساله فایدهٔ معتدبها ندارد * ومنجمله آنکه درین زمان جهلت نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل فهوم اصلا نمانده و رغبت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائل حکم عنقا گرفته * تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و فضلای دوران بران نهج گردیده است که اگر کسی مسئلهٔ در باب عبادات یا معاملات از ایشان می پرسد و حکم آن یاد ندارند پس بملاحظهٔ رفع عار و ننگ خود و بخوف هتک عزت و حرمت خود و بترس ضعف اعتقاد سائل و یا بوهم امر دیگر بلا توقف فی البدیهه هرچه در ذهن ایشان می گذرد جواب می دهند و اصلا پروای فتور دین و عذاب روز پسین نمی کنند نعوذ بالله من ذلك * و حال آنکه مذمت این چنین کسان بسیار آمده است چنانچه در مشکوة در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم مَنْ اُفْتِيَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَانَ اِثْمُهُ عَلٰى مَنْ اَفْتَاهُ يعنی
هر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است
او را ۞ و نیز در کتاب و باب مرقوم است اَلَا اِنَّ شَرَّ الشَّرِّ شِرَارُ
الْعُلَمَاءِ وَاِنَّ خَيْرَ الْخَيْرِ خِيَارُ الْعُلَمَاءِ آگاه باشید که بدرستیکه
بدترین بدان علما اند و بدرستیکه نیکوترین نیکان علما اند
زیرا که علما متبوع اند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان
در خلق بیشتر سرایت می کند که از مردم دیگر ۞ و نیز در کتاب
و باب مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اِنَّ اللهَ لَا
يَقْبِضُ الْعِلْمَ اِنْتِزَاعًا وَلٰكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتّٰى اِذَا لَمْ
يَبْقَ عَالِمًا اِتَّخَذَ النَّاسُ رُؤُسًا جُهَّالًا فَسُئِلُوْا فَاَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوْا وَ
اَضَلُّوْا يعنی بدرستیکه خدای تعالی نمی گیرد و باز نمی ستاند علم را که
بکشید آنرا از بندگان و لیکن باز می گیرد علم را بمیرانیدن علما تا آنکه
چون باقی نگذارد هیچ عالمی را می گیرند مردم جاهلان را
سرداران قوم پس پرسیده می شوند و استفتا نموده می شوند پس فتوی
می دهند بی علم و دانش پس خود هم گمراه می شوند و هم دیگرانرا گمراه
می کنند ۞ و من جملهٔ غدرها آنکه درین جز زمان حسد و حقد که اقبح
صفات و اردء سمات است درمیان مسلمانان عموماً شائع و ذائع

است وقبا بین علما و شعرا خصوصا جاری و ساری است که یکی دیگری
را بنظر کینه می نگرد و پیوسته در صدد عیب او می گردد و عیب جوئی
وسقط گوئی شعار و دثار خود ساخته و دکاه گذاری و غیبت گوئی پرداخته اند
چنانچه بعضی بزرگان تجربه کرده فرموده اند * بیت * ز ابنای دوران
الحذر زینهار نبی جز شر * می رفتمی جائی اگر می بود دنیائی دیگر * تا آنکه
اگر کسی صد هنر دارد و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هنر نکند
و همه کس در افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیب
بجان می کوشند و نقل مجلس می کنند چنانچه گفته اند * بیت *
صد نقش درست آمد و کس را نظری نیست * چون رفت
خطای همه را چشم بر آن است * شعر * وعین الرضا عن
کل عیب کلیلة * ولکن عین السخط تبدی المساویا * و ابناء زمان
آن قدر حسد و بغض که با این مقر بعجز و قصور و معترف بنقص و فتور
داشته اند و می دارند با کسی کم تر داشته باشند * و همچنین این
احقر اضعف آن مقدار که حسد اهل زمان تجربه نموده است و می نماید
دیگری آن قدر نه آزموده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان نعمت
بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص منعم تر بود محسود
تر گردد * بیت * زبد درونی ارباب روزگار مپرس *

گذشته ایم در زین کوچه از غبار مپرس ٭ و فصال عیقی و منعم تحقیقی درباره این نیازمند نعمتهای فراوان و رحمتهای بی پایان از اقسام مختلفه و انواع متنوعه مبذول داشته و می دارد بلکه نعمای دو جهان و آلای آشکار او نهان سال بسال و ماه بماه و روز بروز و ساعت بساعت در ترقی و زیادات و در تزاید و رفع درجات گماشته و می گمارد که شمار آن از حیطهٔ تقریر و بیان بیرون و از احاطهٔ تحریر و تبیان افزون است ٭ اما در ینجا غرض بیان اسباب حسد حاسدان و بقصد آنکه نمایش نعمتهای الهی امری مستحب و مرغوب و نزد منعم تعالی شانه محبوب است چنانچه حدیث شریف که در کتاب مشکوة در جلد ثالث در کتاب اللباس مرقوم است بر این معنی دال است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب ان یری اثر نعمته علی عبده و در شرح شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله تعالی در شرح این حدیث مسطور است بدرستیکه خدای تعالی دوست می دارد که به بیند اثر نعمت انعام خود را بر بندهٔ خود ٭ یعنی چون عطا کند حضرت حق سبحانه تعالی بندهٔ از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که ظاهر شود اثر آن در احوال بنده به تحسین ثیاب و تنظیف و تجدد آن بی مبالغه و اسراف در آن بقصد اظهار نعمت و شکر گذاری آن تا مردم

دانند و محتاجان بوی روی آرند نه بقصد تکبر ❁ و از نبی معلوم می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روا نیست و گویا موجب کفران نعمت است و هم چنین هر نعمتی که وی تعالی مر بنده خود داده مثل علم و فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استفاده نمایند و در مصداق مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ داخل شود انتهی من الشرح المرقوم ❁ و هم به نیت آنکه اظهار نعمت قسمی از شکر است و اخفای آن نوعی از کفر چنانچه در مشکوة در جلد ثالث در باب متممات کتاب البیوع مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فَاِنْ مَنْ اَثْنٰى فَقَدْ شَكَرَ وَمَنْ كَتَمَ فَقَدْ كَفَرَ یعنی کسی که ثنا کند منعم خود را و ظاهر سازد عطای او را پس به تحقیق شکر کرد او را ازیرا چه مدح و اظهار نعمت از افراد شکر است و کسی که بپوشد احسان و انعام کسی را پس تحقیق کفران نعمت او کرد هکذا فی الشرح المرقوم ❁ بطور نمونه چند نعمای او تعالی شانه که بر این احوج العبید الی فضل الله الوحید جاری و ساری داشته اجمالا ذکر کرده می شود و آن این است که فضال ازلی و منعم ابدی این نیازمند را در سن هفده سالگی در سلک طلبهٔ مدرسهٔ کلکته انتظام فرمود و بعد پس دو سال در امتحان علوم متداوله بر جمیع طلبه

مدرسه سبقت زاده انعام درجهٔ علیا با اضافهٔ مشاهرهٔ طبقهٔ اولی عطا
فرموده است * و این اول بواعث حسد حاسدان و حقد کینه وران
بوده * پستر او تعالی بفضل خود بعد سه سال بسن بست سالگی بکار
تدریس بعهدهٔ معاونت مدرسهٔ موصوفه ممتاز و سرفراز گردانید *
و این اعظم اسباب حسد اقران و امثال و حقد اهل درس و هم سال بوده
است * الامن عصمه الله تعالی من هذه الذمیمة * فنجا من الغیبة
والنمیمة * وقلیل ما هم * بعد از ان او جل شانه برحمت خود بعد سه سال
بعهدهٔ مدرسی چهارم و هم چنین تدریجا و تمریجا تا بدرجهٔ مدرسی اول بعمر
سی و چهار سال به مشاهرهٔ دو صد و پنجاه روپیه رسانید و بعد سه سال
باضافهٔ ماهیانه سه صد روپیه سرافراز گردانید * و علی هذا القیاس
در مادهٔ کثرت پسران و اموال و اراضی و منازل و کتب علوم
مختلفه و غیر آنها مستغنی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان
بلکه در هر آن احتیاج دارم و امید صادق و رجای واثق از کرم
و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده بعمل خود شرمنده
را از فضل و رحم خود در دنیا بهر قسم از نعمتهای نامعدود ممتاز
فرموده است همیشه و پیوسته آنهمه را جاری دارد تا آنکه در آخرت
نیز عفو معاصی و جرایم او فرموده با فضال نامحدود خود سرفراز گرداند

وچنانچه او را در دنیا باسم محمد وجیه موسوم و مشهور گردانید ه در عقبی نیز بفضل وکرم خود به مسمی اصلی اسم مرقوم موصوف فرماید * بتوسل رسولنا و رسول الثقلین وسیلتنا فی الدارین وشفیعنا في الکونین علیه افضل الصلوات واکمل التحیات واجمل التسلیمات وعلی آله الطاهرین واصحابه الراشدین اجمعین الی یوم الدین خلاصه آنکه به جهت این همه تعذرات بتالیف رساله اقدام نمی نمودم اما هرگاه دیدم که کسی از علما در باب تبلیغ احکام اهتمام نمی کند و برای دفع فساد دین و رفع جدال بین المسلمین سعی نمی نماید آخر الامر متوکلا علی الله المنان و مستعینا بالله المستعان * ومتمثلا لامر الله الرحمان که ارشاد فرموده است اَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنٰکُمْ یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید خرج کنید برای خدا از چیزهائیکه رزق داده ام شمارا * و این شامل است همه مرزوقات را از مال و اسباب و علم و هنر و غیره * ومتبعا لامر سیدنا رسولنا شفیعنا ومنتهیا عن نهیه وتهدیده علیه افضل الصلوات واکمل التحیات که در مشکوة در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ عَلِمَهُ ثُمَّ کَتَمَهُ اُلْجِمَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ یعنی کسی که پرسیده شده از علمی که می داند آنرا پس تر پوشید او آن

عالم را لگام کرده می شود در دهان او از آتش دوزخ اگر عالمی
باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علما نباشد
که بیان کند آنرا و مانع شرعی از ان نباشد و از جهت بخل و یا عدم اعتنا
بعلم دین بود انتهی من الشرح المرقوم * وطامعا لوعده تعالی چنانچه
در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثة صدقة
جارية او علم ينتفع به او ولد صالح يدعو له * و در شرح مرقوم مسطور
است که چون بمیرد آدمی بریده می شود از وی یعنی ثواب او از هر عملی که
می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و جز آن مگر از سه عمل * یکی صدقه
روان که بعد از وی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سبیلها ی نیز
از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن * دوم علمی که نفع گرفته می شود
بآن به تعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و استنساخ نیز * سیوم فرزند
نیک کردار که دعا کند او را بعد از موت او انتهی من الشرح *
درین وقت تفرق بال و تشتت حال و حالت کلال و صفت
ملال و کثرت علایق و وفور عوائق و هجوم خلایق کمر
همت بمیان جان بسته برای تحقیق مسائلی که در میان
مردمان اختلاف تمام داشت در کتب متداوله معتمده

نظر کردم و امعان نمودم پس بفضل او تعالی انچه قول
صحیح وحق صریح یافتم بیان نمودم * و دلائل آن از قرآن وحدیث
و اجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به تفحص و تصفح خود دریافتم
و بر آوردم ثبت نمودم * وجوابهای شبهات و دفعهای شکوکات انچه
از فیضان او تعالی در ذهن قاصر و عقل فاتر خود درک نمودم بصورت
سوال وجواب تحریر نمودم * و منجمله آن مسائل مسئلهٔ نذر لغیر الله است
که او لا مولانا عبد العزیز رحمه الله تعالی آنرا مشهور کردند پستر جناب
حضرت سید احمد شهید قدس سره آنرا رواج دادند * بعده علمائیکه
باآن هر دو جناب گونه حسد داشتند و نیز فضلائیکه اباًعن جدٍ بنذور
اولیاء عادی بودند وآنرا دسیلهٔ قضای حاجات خود ها می پنداشتند
انکار کردند بلکه دلائل جواز آن برحسب زعم خودها پیش آوردند *
لهذا در میان مردمان اختلاف بسیار و منازعات بی شمار
دران واقع شده خصوصا مسئلهٔ نذر جانور بنام غیر خدای تعالی
که اکثر عوام وبعضی خواص نیز دران گرفتار اند * و باعث
منازعات وموجب مخاصمات دران چند چیز است * اول آنکه
از قدیم الایام در میان انام از خواص و عوام معمول و مروج
است که در مادهٔ شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانوران

را بنام بزرگان نذر می کنند و آنرا وسیلهٔ انجاح مرام خود می پندارند
علی الخصوص پیرزادگان که بنام پیران خود جانوران را خود
نذر می کنند و مریدان خود نیز ترغیب می دهند چنانچه در احوال ایشان
مذکور شد * دوم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کریمهٔ
ما اهل به لغیر الله استدلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفاسیر
متداوله معتمده مثل بیضاوی و حسینی وغیره قید عند الذبح آورده
ازین سبب اکثر ناقصین گمان می برند که حرمت آن بر تقدیری
است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حالانکه احدی
از مسلمانان نام غیر خدای تعالی وقت ذبح نمی خواند بلکه بسم الله
گفته ذبح می کنند * تا آنکه شاه احمد عرف ملا جیون در ورطهٔ این شبهه
افتاده در تفسیر احمدی نوشته اند که جانوری که بنام اولیا نذر
می کنند حلال است * و رفع شبهه مرقومه در آخر این رساله بفضله
تعالی باحسن وجوه مذکور خواهد شد * سیوم آنکه عادت مسلمانان ناذرین
برین وجه جاری است که اول بنام بزرگی نذر می کنند اما وقت
ذبح بر حسب عادت مسلمانان نام خدای تعالی بر زبان می رانند
پس اکثر قاصرین بملاحظهٔ تسمیه عند الذبح حل آن منذور را
زعم می کنند * لهذا مسئله مرقوم را در کتب تفاسیر و احادیث و فقه

و فتاوی تحقیق کردم پس انچه او تعالی از فضل و کرم خود قول ظاهر و روشن و حق و باهر و مبرهن در نظر این نیازمند الهی وا نموده بر نگاشتم * و دلائل آن از ادله اربعهٔ شرعیه انچه در قلب این منیب فیضان نموده ترقیم کردم * و شبهاتی که مردمان را خطور می کند نقل کرده جواب آن هرچه او تعالی درصدر این راجی القا فرموده ثبت نمودم * و بعضی دلائل که بمقامات متعدده مناسبت داشت برای تسهیل طالبان آن دلیل را بر حسب اقتضای مقام تکرارا ذکر نمودم و حواله بر سابق و لاحق کمتر کردم * و این رساله را دفع الشرور عن مسائل النذور نام نهادم * تا برای طالبان تذکره و تبصره باشد و برای غافلان تهدید و تنذیر بود * و برای اهل معرفت و فضیلت دستاویز محکم و سند مستحکم بدست آید * و برای منکران و سرکشان حجت قاطع و برهان ساطع و دلیل لامع باشد * و برای محبان دین الهی هدیه و تحفه عزیز ان حال و آینده اولی ذخیره گردد * و برای دعای خیر در حق این نیازمند از مستفیدان این رساله اعلی ذریعه بود * و به جهت نجات و مغفرت این منیب از درگاه غفار مجیب اقوی وسیله شود * و حاشا و کلا که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا اعتبار عادت آبای و پیران خود و یا ملاحظه مخالفت با مخالفان

خود یا لحاظ آرایش سخن خود و یا پاس عار و ننگ نفس خود هرگز نکردم ٭ و نیز چنانچه عادات اکثر ابنای زمان است که در واقعات و حوادثات اولا حکمی بر حسب خواهش و بر طبق غرض خود اختراع می نمایند بعده در کتب شرعیه تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود ایشان صراحةً یا کنایةً بر آید و بهر وجهی که ممکن باشد از روی تاویل یا از راه احتمال و یا قول ضعیف و یا روایت شاذه دلیلی بدست ایشان افتد پس با عالمان مباحثه و مجادله می نمایند و عوام را در دام مکر و فریب خود می اندازند نعوذ بالله منها که این صفات اهل هوا و گمراهان و عادات صاحبان طغیان و رسوم اهالی بطلان است بلکه خود را خالی الذهن گردانیده حکم حادثه مرقومه را در کتب شرعیه تفحص کردم پس انچه از فضل او تعالی قول صحیح وجهی صریح دریافتم درین رساله درج نمودم وکفی بالله شهیدا ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ٭ وما توفیقی الا بالله العلیم ٭ وهو حسبی ونعم الوکیل ٭ ونعم المولی ونعم النصیر ونعم الکفیل ٭ وها انا اشرع فی المرام ٭ مستعینا بالله العلام ٭ ومتوکلا علی ذی الجلال والاکرام ٭ ومتوسلا بالنبی خیر الانام ٭ علیه وعلی آله الصلوة والسلام ٭ بدانکه جانوری که از قسم چارپایه باشد مانند

بز و گوسپند و گاو و مانند آن و یا از جنس پرنده بود چنانچه ماکیان و کبوتر و مثل آن آنرا برای غیر خدای تعالی مقرر ساختن و بنام آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتن که این گاو برای حضرت فلان داشتم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خواه روح طیب باشد مانند انبیا و اولیا و یا روح خبیث بود مانند شیخ سدو و کالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها به نیت تعظیم آن غیر و یا بملاحظهٔ تقرب باو و یا بامید خوشنودی او و یا بقصد چاپلوسی و خوشامد او و یا بلحاظ دفع رنجش او و یا بارادهٔ دفع شر او و یا بغرض دفع آفت و بلا از مکابرهٔ دران و هم آن باشد و امثال آنها ✱ بعده آن جانور را به نیت سابقه ذبح کردن اگرچه وقت ذبح نام مبارک خدای تعالی برزبان رانند ✱ و یا آنرا سر دادن و واگذاشتن چنانچه هندوان گاو را بنام بتی سر میدهند و بهیچ وجه انتفاع ازان جائز نمی دارند ✱ و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم داشته و بجمیع وجوه ایذا و تکلیف از وبر داشته پرورش نمودن تا آنکه بمیرد ✱ و یا بلا تعیین جانوری اولاً نذر بنام غیر خدا نمودن که در زبان هندی آنرا منت کردن می گویند چنانچه گفتن که اگر فلان حاجت من برآید پس گوسپندی را بنام فلان بزرگ

خواهم داد بعده جانوری را بر حسب نذر سابق بقصد ادای آن خرید نماید و مقصود ازین نذر آن دارد که در صورت نذر کردن جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوشنود شده حاجت او را از و انخواهد کرد * و یا بعد حصول حاجت جانوری را به نیت مذکوره خریدن و بعد ازان یکی ازین طریق سه گانه مذکوره بجا آوردن یعنی ذبح کردن یا سر دادن یا پرورش کردن * و این همه که مذکور شد تفصیل نامزد کردن جانوری برای غیر خدای تعالی به نیت مرقومه بود * و دیگر آن صورت است که از سابق جانوری را بنام غیر خدای تعالی نامزد نه کنند بلکه جانوری را ذبح نمایند برای غیر خدا بیکی از نیتهای مرقومه * و یا نزدیک قبر بزرگی و یا نزد آستانهٔ کسی و یا نزد قبری بلا میت که بنام بزرگی نامزد کنند مانند امام بارهٔ حضرت امام حسین رض و غیره یا نزد موضعی که بزرگی در ان جا اقامت داشته یا چله کشیده باشد یا در موضع دیگر که بوجهی من الوجوه شرافت داشته باشد خواه در واقع خواه در زعم ناذر * و در جمع صورتهای مرقومه نیتی از نیتهای مذکوره در وقت ذبح متحقق شده باشد اگر چه از زبان نام بزرگ او تعالی بخوانند * و یا بوقت رسیدن احدی از سفر و یا هنگام روانه شدن کسی

به سفر و یا بوقت عروس آوردن بخانه و مانند اینها به نیت دفع آفت و بلا از آنها و بقصد دفع شرّ جن و دیو از آنها * خلاصهٔ این همه آن است که جانوری را برای خدا تعالی نامزد کردن و برای او تعالی ذبح نه کردن بلکه برای غیر خدا تعالی مقرر کردن و یا برای غیر ذبح کردن * و حاصل آنکه از نامزد کردن جانوری برای غیر خدا تعالی مقصود آن باشد که جان آن جانور را بنام آن غیر معین کردن و برای او دادن و همچنین از ذبح کردن جانوری برای غیر خدای تعالی مقصود آن باشد که کشتن او و خون ریختن او برای غیر باشد و گوشت آن مقصود بالذات نباشد بلکه بتبعیت ذبح بود پس این همه صورتها حرام شدند و آن جانور نیز حرام مانند مرده است و دلایل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال مجتهدین ثابت است * اما دلیل از قرآن شریف این است در سورهٔ بقره اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِیْرِ وَمَا اُهِلَّ بِهٖ لِغَیْرِ اللّٰهِ جز این نیست که حرام گردانید خدا تعالی بر شما مرده و خون و گوشت خنزیر و چیزیکه آواز برداشته شود برای غیر خدا بدان چیز یعنی به نیت تقرب سوی غیر خدا و تعظیم او بر جانوری آواز داده شود که این جانور برای فلان کس است خواه وقت ذبح و خواه

قبل آن بشرط بقای نیت سابقه تا وقت ذبح * وعلت حرمت آن تقرب و تعظیم غیر خدا است بیان آن جانور چنانچه آینده مفصلا مذکور خواهد شد * و وجه تمسک باین آیت آنست که اهلال در اصل لغت بمعنی بلند کردن آواز است بعد از ان در مطلق آواز استعمال یافت بلند باشد یا پست لما فی القاموس اهل الرجل صاح واستهل الصبي رفع صوته بالبكاء كاهل وكل متكلم رفع صوته او خفض * وفی الصراح اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبية واهل بالتسمية على الذبيحة وقوله تعالى وما اهل به لغير الله اى نودى عليه بغير اسم الله واصله رفع الصوت * وفی الصحاح كذلك بعين هذه العبارة وفی شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته عند النظر الى الهلال وغيره وقوله تعالى وما اهل به لغير الله اي ذكر عليه اسم غير الله * وفی تاج المصادر الاهلال آواز برداشتن وما اهل به لغير الله اي نودي عليه بغير اسم الله وفی كنز اللغات اهلال آواز برداشتن و نام چیزی برداشتن * اما مفسرین در تفسیر قوله تعالی وما اهل به لغیر الله اختلاف کرده اند بعضی معنی حقیقی یعنی مطلق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله و بعضی معنی مجازی اراده نموده گفته اند یعنی

ماذبح لغيرالله چنانچه امام محی السنه بغوی در معالم التنزيل
هردو قول را نقل کرده حيث قال وما اهل به لغيرالله اي ذبح
للاصنام والطواغيت واصل الاهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا
لآلهتهم يرفعون بذكرها فجرى ذلك من امرهم حتى قيل لكل ذابح
وان لم يجهر بالتسمية مهل وقال الربيع وغيره ماذكر عليه اسم
غيرالله * وفى التفسيرالكبير لمولانا فخرالدين الرازي وما اهل
به لغيرالله قال الاصمعي اصله رفع الصوت فكل رافع صوته
مهل ثم قيل للمحرم مهل لرفعه الصوت بالتلبية * والذابح مهل
لان العرب كانوا يسمون الاوثان عند الذبح ويرفعون اصواتهم
بذكرها فمعني قوله تعالى وما اهل به لغيرالله ماذبح للاصنام وهو
قول مجاهد وضحاك * وقال ربيع ابن انس وربيع ابن زيد يعني
ماذكر عليه غيراسم الله وهذا القول اولى لانه اشد مطابقة
للفظ قال العلماء لوان مسلما ذبح ذبيحة وقصد بذبحها التقرب
الى غيرالله صار مرتد اوذبيحته ذبيحة مرتد انتهى بلفظه * وفى تفسير
الحاكم قوله تعالى وما اهل به لغيرالله قيل ذكرعليه غيراسم الله هذا عن
الربيع وابن زيد وجماعة وقيل ماذبح لغيرالله هذا عن قتادة ومجاهد
الى قوله ولا شبهة ان المراد ما يظهر من اسم غيرالله على الذبيحة

وانه یحرم واختلفوا فیمن ذبح لغیر الله بالطلب ولا یظهر ذلک فمنهم من یحرم وهو الاولی * وفی تفسیر الکشاف اهل به لغیر الله ای رفع به الصوت للصنم وذلک قول اهل الجاهلیة باسم اللات والعزی انتهی * وفی تفسیر الحداد فی سورة المائدة وما اهل لغیر الله به ای وحرم علیکم ما ذکر علیه عند الذبح اسم غیر الله وذلک انهم کانوا یذبحون لاصنامهم یتقربون بذبحها الیها فحرم الله کل ذبیحة یتقرب بذبحها الی غیر الله تعالی عند الذبح و هرگاه ارتکاب لعنت و تفاسیر ظاهر و باهر شد که معنی حقیقی اهلال مطلق آواز برداشتن است پس در تفسیر قول او تعالی واسم اعلام معنی حقیقی آن یعنی ماذکر علیه اسم غیر الله یعنی آنچه نام غیر خدا بر وی ذکر کرده شود راجح خواهد شد بچند وجوه * وجه اول آنکه در جمیع کتب معانی وبیان واصول فقه مصرح است که اصل در کلام حقیقت است یعنی تا وقتی که عمل به معنی حقیقی لفظی ممکن و متصور باشد هرگز معنی مجازی آن اختیار نه کرده خواهد شد و پر ظاهر است که در آیهٔ کریمه اخذ معنی حقیقی بهیچ وجه متعذر نیست * وجه دوم آنکه برای ترجیح معنی مجازی قرینه ضرور است و در اینجا هیچ قرینه بر رجحان معنی ذبح نیست * وجه سیوم آنکه اکثر علماء معتمدین از اهل لغت اولا معنی حقیقی اهلال ذکر کرده تفسیر آیهٔ مرقومه

بدین گونه نموده اند که ما اهل به اسم غیر الله چنانچه از صحاح و صراح و شمس العلوم و تاج المصادر نقل کرده ام * پس صاف ظاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه و هم استعمالات الفاظ قرآنیه اند آیهٔ وما اهل به در معنی حقیقی خودش مستعمل است یعنی چیزیکه نام غیر خدا بروه ذکر کرده شود مراد است * وجه چهارم آنکه مفسرین محققین هر دو قول را نقل کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا فخر الدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند وهذا القول اولی لانه اشد مطابقة للفظ * ترجمهٔ این قول یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله مناسب تر است زیرا چه این معنی با لفظ اهل به کمال موافقت می دارد چرا که اگر به معنی ما ذبح می بود پس همین قدر کفایت می کرد که ما اهل لغیر الله و به لفظ به حاجت نداشت بلکه زائد می شد و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته ولا شبهة ان المراد ما یظهر من اسم غیر الله * و زمخشری در تفسیر کشاف آورده ما اهل به لغیر الله ای رفع الصوت للصنم وذلك قول الجاهلیة باسم اللات والعزی * ونیز خاتم المحققین آخر المدققین زبدة المحققین عمدة المتاخرین مولانا شاه عبد العزیز مرحوم و مغفور در تفسیر فتح العزیز در شرح آیهٔ

کریمه فرموده اند آن جانور که آواز بر داشته شد و شهرت داده شد در حق آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیر خدا است * و نیز از تعلیل صاحب هدایه صاف ظاهر است که از اهلال معنی آواز برداشتن اراده داشته حیث قال بان یقول باسم الله واسم فلان فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله * و نیز از تعلیل قاضیخان که در فتاوای خود آورده مفهوم می شود حیث ذکر وذبیحة المجوسی والنصارے حلال الا ان یسمع من نصرانی انه سمی علیه المسیح لانه اهل به لغیر الله * و درین مقام اگر در خاطر احدی خلجان کند که از تعلیل کتب فقه چنانچه منقول شد و نیز از کتب تفاسیر معتداول مانند بیضاوی و حسینی و حدادی که قید عند الذبح مرقوم است متبادر می شود که ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت ذبح باشد والا نه پس باید که سراسیمگی نه کند که آینده بفضله تعالی دفع این شبه بتوضیح تام و تنقیح تمام خواهد آمد * و اگر کسی گوید که لفظ اهلال اگرچه برای مطلق آواز برداشتن موضوع است امادر معنی ذبح مستعمل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور شد که حتی قیل لکل ذابح مهل وان لم یجهر بالتسمیة و نیز در تفسیر جلالین معنی ذبح اختیار نموده است ، هم قاعده اصولیه است که

هرگاه لفظی در معنی مجازی خود متعارف و مشهور باشد پس معنی مجازی او اولی است * جوابش بدو وجه است اول آنکه معروف و مشهور شدن لفظ اهلال در معنی ذبح یعنے زیاده مستعمل شدن لفظ اهلال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و یا لغت و یا استعمال اهل عرب اصلاً ثابت نه شده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر ظاهر می شود که لفظ اهلال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادتی استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس لفظی بران دال نیست بلکه قلت وضعف استعمال آن متبادر است زیراچه لفظ قیل بر این معنی مشعر است * و اختیار کردن مصنف جلالین و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد زیراچه در بسیار کتب تفاسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است چنانچه از تفسیر کبیر و کشاف و حاکم وغیره مذکور شد * و نیز در بیضاوی و حسینی و مدارک وغیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است * مصراع

حفظت شیئا وغابت منک اشیاء * جواب دوم آنکه بعد فرض شهرت و تعارف لفظ اهلال در معنی ذبح پس باید دانست که قاعدهٔ اصولیه برین نهج است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل باشد و در معنی مجازی متعارف یعنے لفظی که در معنی حقیقی

خود مهجور نباشد اما مستعمل کم باشد و به نسبت معنی حقیقی دو معنی مجازی زیاده مستعمل بود و متعارف و مشهور در ان باشد پس درین صورت نزد امام اعظم رح معنی حقیقی اولی است و نزد صاحبین معنی مجازی اولی چنانچه در توضیح مرقوم است اذا کانت الحقیقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند ابی حنیفة رح المعنی الحقیقی اولی وعندهما المجاز اولی و ماخوذ و معمول قول امام است چنانچه در تلویح تلمیح بآن نموده است ان الحقیقة اذا کانت مهجورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والا فان لم یصر المجاز متعارفا فالعمل بالحقیقة اتفاقا وان صار متعارفا فعنده العبرة بالحقیقة لان الاصل لا یترک الا بالضرورة وعندهما العبرة بالمجاز لان المرجوح فی مقابلة الراجح ساقط بمنزلة المهجورة فیترک ضرورة * وجوابه ان غلبة استعمال المجاز لا یجعل الحقیقة مرجوحة لان العلة لا تترجح بالزیادة من جنسها فیکون الاستعمال فی حد التعارض انتهی من التلویح * و بسیار مسائل فقهیه مبنی بر قاعده امام است چنانچه کتب فقهیه مملو از ان است * وجه چهارم آنکه لفظ ما اهل به لغیر الله در چهار مقام از قرآن مجید واقع است اول در جزو دوم در رکوع پنجم از سورهٔ بقره إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُم

الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللّٰهِ یعنی جز این
نیست که حرام کرد خدای تعالی بر شما مردار را و خون روان را
و گوشت خوک را و حرام کرد آنچه آواز برداشته شود بدو برای
تعظیم غیر خدا ۱۴ دوم در جزو هشتم در رکوع پنجم در سورهٔ انعام
قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ
مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ
یعنی بگو ای پیغمبر که نمی یابم در آنچه وحی کرده شده است بسوی
من چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد او را اگر آنکه باشد
آن چیز مردار یا خون روان یا گوشت خوک پس بدرستیکه
او پلید است یا باشد فسق و آن جانوری است که آواز برداشته
شده است برای تعظیم غیر خدا بآن جانور ۱۴ سیم در جزو
چهاردهم در رکوع بست و یکم در سورهٔ نحل إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ
الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ و جز این نیست
که خدای تعالی حرام کرده بر شما مردار را و خون روان را و
گوشت خوک را و آنچه آواز برآورده شد از برای تعظیم غیر خدای
تعالی بآن چیز ۱۴ چهارم در جزو ششم در رکوع پنجم در سورهٔ مائده
حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ

وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ حرام کرده شده است بر شما مردار و خون روان و گوشت خوک وانچه آواز بر آورده شود برای غیر خدای تعالی بآن چیز و دیگر حرام کرده شده است بر شما انچه بفشردن گلو مرده باشد وانچه بچوب و سنگ زده شده مرده باشد وانچه از بلندی افتاده بمیرد وانچه از جانوری دیگر بشاخ زده شده مرده باشد وانچه درنده او را خورده مرده باشد و چیزی از وی باقی مانده * مگر آنچه دریابید شما ازینها ذبح او را در حالیکه در وی چیزی حیات باشد * و دیگر حرام کرده شده است آنچه ذبح کرده شود بر سنگها که منصوب بود بر حوالی بیت الله که اهل جاهلیت تعظیم آن می کردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام کرده شده است انچه برای بت بکشند هکذا فی الحسینی * فی القاموس نصب بضمتین کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت حول البیت تنصب فیهل علیها ویذبح لغیر الله * وفی الصراح نصب بت وآنچه برپای کنند بجهت پرستش * وفی البیضاوی النصب واحد الانصاب وهی احجار کانت حول البیت یذبحون علیها

ويعلون ذلک قربة وقيل هي الاصنام وعلی بمعنی اللام * وفی التفسیر الکبیر ما ذبح علی النصب فیه وجهان احدهما ماذبح علی اعتقاد تعظیم النصب والثانی ماذبح للنصب واللام وعلی یتعاقبان پس از کتب لغات و تفاسیر ظاهر شد که حاصل معنی ماذبح علی النصب چیزیکه بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود پس درین صورت اگر مراد از ما اهل به لغیر الله هم ماذبح لغیر الله باشد مضمون هردو کلام واحد خواهد شد * واگرچه در ظاهر لفظ غیر عام است و لفظ نصب خاص اما بملاحظه غرض و اصل مقصود هردو مساوی است پس در یک جا تکرار بی فائده و تطویل لاطائل لازم می آید و این خلاف بلاغت است کما هو مصرح فی کتب البیان و دیگر آنکه بر آن تقدیر اتحاد معطوف علیه و معطوف لازم می آید و حال آنکه عطف مقتضی مغایرت است کما هو مذکور فی کتب اللغة والنحو والاصول * پس معلوم شد که ما اهل به لغیر الله در معنی ماذبح لغیر الله مستعمل نیست پس بالضرورة ثابت شد که بمعنی ما نودی علیه اسم غیر الله است و انکار آن یا از جهالت است و یا از غوایت نعوذ بالله منهما * اکنون حقیقت حال هردو آیت را باید دانست که فرق درمیان هردو

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیراچه حاصل لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم غیر خدا معین نموده شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را مسر کنند و واگذارند یا برای او ذبح کنند و نیز عام است ازانکه وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف او تعالی زیراچه لفظ ما عام است و نیز لفظ اهل مطلق * و حاصل لفظ ثانی آنکه جانوریکه برای تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود حرام است برابراست که نام آن غیر خواه قبل ذبح خواه وقت ذبح از زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلا بر زبان آورده نه شود بلکه به مجرد نیت برای آن غیر ذبح کرده شود زیراچه لفظ ما عام است و لفظ ذبح مطلق * و ماده اجتماع صورتین مرقومه آنست که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم او معین و مخصوص کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند * و ماده افتراق باین وجه که اول یافته شود بدون ثانی آنست که جانوری را بنام غیر خدا محض تعظیم او مخصوص کرده واگذارند اما آنرا برای آن غیر ذبح نه کنند چنانچه هنودان گاوان را بنام بتان و غیر آنها نامزد کرده سر می کنند و می گذارند و تصرف

دران بوجه من الوجوه جایز نمی دارند پس آیت اولی خاص است در حق نذر کردن برای غیر خدا و عام است در حق ذبح * و ماده افتراق دیگر با این وجه که صورت ثانیه یافته شود بدون اولی آنست که جانوری را به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند اما نام آن غیر بر آن جانور بر زبان اصلا نآرند * پس این آیت خاص است در حق ذبح جانوری و عام است در حق نذر کردن * پس از کتب ائمت معتمده و تفاسیر معتبره صاف ظاهر شد که جانوری که برو نام غیر خدا ذکر کرده شود و بنام او نام زد نموده آید بعده به نیت تقرب به سوی او یا بنظر تعظیم یا بلحاظ خوشنودی یا با مید جلب نفع یا بتوقع دفع ضرر از ان غیر ذبح کرده شود حرام است * و خلاصه این مقام آنکه جانوری که بنام غیر خدا نذر کرده شود حرام است برای هر که باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولیی یا خبیثی یا جنی یا پری یا غیر آن خواه نام آن غیر خدا عند الذبح گویند یا قبل آن زیرا چه این جنس تعظیم از قبیل عبادت است و عبادت برای مخلوقات هر که باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است * اما این قدر دانستنی است که تعظیم انبیاء و رسل و علما واجب

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در شرع وارد است اما تعظیمیکه از قبیل عبادت است پس برای غیر خدا هرکه باشد حرام مطلق بلکه کفر است * لهذا فرق در میان تعظیم و عبادت دانستن ضرور است تا یکی بدیگری خلط نه گردد و آن این است که تعظیم عبارت از قول یا فعل که دلالت بر بزرگ داشتن کسی کند و عبادت غایت تعظیم است که برای خدای تعالی خاص است مانند سجده و رکوع و روزه و قسم خوردن بنام او تعالی و نذر کردن برای او سبحانه و هم چنین ذبح کردن برای تعظیم او عزّ و جل عبادت است چنانچه در تضحیه و عقیقه و امثال آنها * پس بدانکه نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا بر حسب عادت مردمان این زمان بر سه نوع جاری و معتاد است * اول آنکه جانوری را بنام غیر خدا نام زد کرده و باو شهرت داده سر کنند و بوجهی استعمال آن و بهیچ انتفاع ازان روا ندارند چنانچه هنود ان گاو نر را بنام بتان و غیر آنها سر میدهند * دوم آنکه وقت ذبح نام غیر خدا بر جانوری ذکر کنند و برای او نام زد نمایند خواه از قبل ذبح بنام آن غیر نام زد کنند یا نه کنند و این هر دو صورت در میان کافران و مشرکان شائع و ذائع است * سیوم آنکه اولا بنام غیر خدا

به یکی از بیت های مرقومه منسوب و معین کنند اما وقت ذبح
بر حسب عادت خود ها نام خدای تعالی بر زبان رانند اما در دل
شرک منزل ایشان نیت سابقه به تقرب و تعظیم همان غیر باقی
و مستتر و متمکن باشد * و این عمل در عوام مسلمانان جاری است
که خلط در میان طریقه کفار و مسلمین کرده اند * و این هر سه قسم
حرام است زیرا چه آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام
سه گانه مرقوم را و مطلق است از هر یک از انها و مخصوص و مقید
بصورتی نیست * و عمل بعموم نصوص و اطلاق دلائل ما دامیکه دلیل
تخصیص و تقیید آن یافته نشود واجب است چنانچه در کتب اصول
فقه و تفسیر و فقه مرقوم است که حکم المطلق ان یجري علی اطلاقه
و حکم العام ان یشتمل جمیع ما یتناوله قطعا * یعنی حکم لفظ مطلق
آنست که جاری می شود بر اطلاق خود و حکم عام آنست که شامل
می شود تمامی چیزهائیکه داخل است در و * پس مستتر دانستنی است
که صورت ثالثه که در میان عوام مسلمانان مروج است
در آیه کریمه ما اهل به لغیر الله داخل است بدا بدا است
که معنی آن ما نودي علیه اسم غیر الله گرفته شود یا ذبح لغیر الله
گفته شود کما لا یخفی * بلکه در آیه ثانیه اعني ما ذبح علی النصب

نیز داخل است خواه از عبارة النص گفته شود یا از دلالة النص اعتبار نموده آید چنانچه از تفسیر آیت مرقومه و بیان نسبت در بیان هردو آیت ظاهر شد* پس تر بدانکه در صورت ثانیه یعنی اگر در وقت ذبح نام غیر خدا بر ذبیحه ذکر کرده شود حرمت آن متقرر خواهد گشت و مانند مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت ازان و ثبوت حل دران مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به چیزی دیگر متبدل گردد مثل آنکه در نمکستان افتاده نمک شود پس البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد* و در صورت ثالثه یعنی اگر پیش از ذبح نام غیر خدا بتقرب او بر جانوری ذکر کرده شود آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین طور که مالکش از اراده سابقه برگردد و نیت ماضیه را از دل خودش دور کند و به نام خدای تعالی به نیت تقرب او سبحانه ذبح کند تا البته حلال خواهد شد* و خلاصه این مقام آنکه جانوری که بنام پیغمبری یا بزرگی یا ولی علیهم السلام و یا بنام خبیثی یا جنی و یا بتی به یکی از نیتهای مرقومه معین کنند و آواز بر آورند که این جانور را بنام فلان مقرر کردم یا برای اوست بعد ازان بهمان نیت ذبح کند پس گوشت آن جانور حرام است اگرچه در ظاهر نام

او تعالی بر زبان راند * زیرا چه درین صورت آن جانور منسوب بآن غیر گشت و منذور برای او گردید و خبث و حرمت درو پیدا شد پس مجرد ذکر نام خدا در حال این ذبیحه فائده ندارد چنانچه دلائل آن از کتب متعدده خواهد آمد * آری ذکر نام خدا بران جانور وقتی مفید حل خواهد شد که قبل از ذبح از قول سابق و نیت متقدمه رجوع کند و قصد تقرب غیر خدا و تعظیم و خوشنودی آن از دل دور کند و بعد ازان آنرا برای خدا ذبح کند یا برای ضیافت و دعوت یا برای اکل خود مقرر کند و یا آنرا بدیگری تملیک نماید و امثال آنها تا که آن ذبیحه حلال خواهد شد زیرا چه علت حرمت مرتفع گشت * پس حال این جانور منذور مثل شراب است که در وقتی که شیره انگور بود و اسکار او را عارض نشده بود حلال بود و هرگاه که اسکار او را لاحق شد حرام گشت پستر وقتی که او را سرکه ساختند باز بسوی حل رجوع کرده حلال گردید * همچنین آن جانور بذات خود حلال بود و هرگاه نذر بنام غیر خدا او را عارض شد حرام گشت و چون این نیت قبل از ذبح او دور شد باز حلال گردید * اگر کسی گوید که باوجودیکه برای غیر خدا نامزد کرده شود اگر حرام گردد پس لازم می آید که جانوری که باراده ضیافت احدی و یا بقصد تملیک

برای کسی و امثال آن معین و مقرر کنند و بنام آن نام زد کنند
نیز حرام گردد * جوابش آنست که صرف معین کردن جانوری را
برای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی از مجرد ذکر کردن
آنکه این جانور برای فلان است حرام نمی شود بلکه به نیت تقرب
و تعظیم غیر خدا بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است
چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای مهمان و یا برای دیگری
یا برای فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه وقتیکه
جانوری را برای کسی ذبح کنند و صرف اراقت خون او یعنی
کشتن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطلوب
باشد بیشک حرام است * و همچنین اگر جانوری را برای کسی معین
کنند و صرف جان آن جانور منظور نظر باشد و تعظیم آنکس و تقریب او
بجان آن جانور مرکوز خاطر بود پس البته حرام می شود * و این معنی
از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصاص موضوع
است مستفاد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما ذبح
علی النصب است مستنبط است * پس معلوم شد که اگر جانوری را
برای ضیافت کسی یا بقصد تملیک او و امثال آن بنام کسی نام
زد کنند هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که برای دعوت اسدی

یا به جهت فروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد و این چنین نباید فهمید که آن جانور بمجرد ذکر نام غیر خدا برد مثل سگ و خوک حرام می شود و حل آن بهیچ وجه متصور نیست نعوذ بالله من هذه الاوهام فانها انما تنشأ من سوء الافهام بلکه وقتیکه نام غیر خدا به نیت مذکوره مذکور شود البته آن جانور حرام می گردد بشرطیکه این اراده و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود باشد * چنانچه تفصیل آن بفضله تعالی خواهد آمد * اما در صورتیکه بنام خدای تعالی شهرت دهند و باسم مبارکش نامزد کنند و از ان رضا و خوشنودی او تعالی جویند و نیت کنند که الله تعالی از فضل خود بهر ثوابیکه از تصدق گوشت آن جانور عطا فرماید بر روح فلان برساند پس بلا شبهه از روی قاعده اهل سنت و جماعت درست است چنانچه دلائل آن بفضله تعالی مفصلا خواهد آمد * و حاصل آنهمه آنکه اگر جانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین اراده که از ذبح آن جانور خون ریزی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند و گوشت آن بالذات قصد نکنند بلکه به تبعیت ذبح باشد و همچنین از ملاحظه آن شخص بجز از تعظیم و تقریب او چیزی دیگر مثل خورانیدن گوشت آن به شخص مذکور یا ایصال ثواب آن برای او ملحوظ ندارند پس درین

صورت آن ذبیحه حرام است و تفصیل آن درین رساله از کتب معتمد در فقه انشاء الله تعالی خواهد آمد في تفسير عبد الصمد وذكر الامام ابو عاصم العامري محمد بن احمد عن اصحابنا ان سلطانا لو دخل بلدا فذبح الناس الذبائح تقربا اليه بذبحها واراقة دمها لم يحل تناول شيء منها لانه قد اهل بها لغير الله وتقرب بذبحها الى غيره * وكان يفرق بين هذا وبين ما يذبحها الرجل لضيفه بمعنى ان صاحب الضيف انما يتقرب الى ضيفه باللحم دون اراقة الدم الا ترى انه لو ذبح شاة باسمه وبسببه ولم يتقرب بها اليه لم يكن متقربا اليه فاما ما يذبح لاجل الامراء عند دخولهم البلاد فانما يتقربون اليهم بالذبح واراقة الدم دون اللحم فان اللحم لا يحمل اليهم ولا يرجع اليهم بشيء من منافعه فلذلك افترقا * وكان يحكيها عن بعض المشائخ ان هذه المسئلة وقعت ببعض بلاد ما وراء النهر فاختلف بها فقهاءها فكتبوا الى ائمة بخارا فافتوا بتحريمها ترجمه ذكر كرد امام ابو عاصم العامري از علماء ما یعنی علمای مذهب ابی حنیفه که سلطانی اگر داخل شود بشهری پس ذبح کنند مردمان ذبیحه ها را از جهت تقرب بسوی او بذبح آن ذبیحه و بریختن خون آن ذبیحه پس حلال نیست گرفتن چیزی

ازان به جهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده شده است بران ذبیحه برای غیر خدا و تقرب کرده بذبح آن بسوی غیر خدا تعالی * و بود امام عاصم که فرق می کرد در میان این یعنی ذبح برای قدوم امیر و بادشاه و در میان چیزی که ذبح کند آنرا مردی برای مهمان خود باین معنی که مهماندار جز این نیست که تقرب می کند بسوی مهمان بگوشت آن از جهت ضیافت او بگوشت آن نه از جهت خون ریزی آن جانور * نمی بینی که اگر ذبح کند بزی را بنام آن مهمان و بسبب او و تقرب نکند بگوشت آن ذبیحه بسوی آن مهمان پس نمی باشد تقرب کننده بسوی آن مهمان بآن بز * اما انچه ذبح کرده می شود برای امراء بوقت در آمدن ایشان در شهرها هنگام معاودت از سفر چنانچه رواج است که بطریق نثار و بهوگ معمول دارند و دیگر صورت تقرب می جویند بسوی امراء و سلاطین بذبح جانوری و بخون ریزی او یعنی صرف بجان دادن جانوری نه تقرب به گوشت آن جانور به تقریب اطعام و مهمانی او و ازین جهت گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کنند و هیچ از منفعت های ظاهری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسانند بخلاف مهمانی

که در وقت ذبح برای آن مهمان محض دعوت او خورانیدن گوشت آن مقصود می باشد * پس درمیان هر دو صورت فرق ظاهر شد * و امام مذکور حکایت می کرد از بعض مشایخ که این مسئله واقع شده بود در بعض شهر ماوراء النهر پس مابین فقهای آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئله را سوی فقهای شهر بخارا رحمهم الله تعالی پس فتوی دادند علمای بخارا به تحریم این ذبیحه انتهی * پس معلوم شد که اگر جانوری را برای ضیافت کسی و یا بقصد تملیک احدی ۱۰ امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام نخواهد شد * و خلاصه سابق و لاحق آنست که اگر کسی نیت کند که جان این جانور را بنام فلان بجهت تعظیم و تقرب او داشتم یا برای تقرب و تعظیم او خونش خواهم ریخت و بهلاکش خواهم ساخت پس درین صورت این جانور حرام است * برابر است که وقت ذبح نام آن غیر خواند یا نام الله تعالی بر زبان راند * و نیز برابر است که جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نام زد کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف در دل تعظیم و تقرب او داشته باشند یا آنکه قبل ذبح اصلا ذکر بنام غیر یا لحاظ آن غیر نباشد بلکه ابتداءً بوقت ذبح به نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند

پس دریں پنج صورت حرام است ❁ اما اگر جانوری را برای غیر خدا ذبح نماید بایں قصد که غرض از ذبح آن جانور گرفتن گوشت آن برای آن غیر مقصود دارند ذبح و خون ریزی او در اصل صرف وسیله برای اخذ گوشت او دانند ❁ و علی هذا القیاس اگر از ملاحظهٔ آن غیر اطعام او از گوشت آن جانور یا ایصال ثواب از تصدق بگوشت او برای آن غیر مطلوب کند پس درین صورت آن ذبیحه حلال است ❁ و همین مدار فرق است درمیان آنکه وقت قدوم بادشاهی یا امیری در شهری اگر اهل آن بلده جانوری را برای تعظیم او ذبح کنند حرام است و درمیان آنکه وقت آمدن مهمانی یا رسیدن احدی از عزیزان در خانهٔ کسی و امثال آن اگر صاحب خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است ❁ و وجه فرق درمیان هر دو صورت آنست که در صورت اولی از اراقت خون آن جانور تقرب بآن پادشاه می جویند و گوشت آن جانور و خورانیدن آن به بادشاه اصلا مقصود و مطلوب نمی دارند لهذا گوشت آنرا بحضور آن پادشاه نمی رسانند بلکه درمیان مردمان تقسیم می کنند بخلاف صورت ثانیه که گوشت آن را برای خورانیدن آن مهمان تیار می کنند و آنرا می خورانند و بتبعیت

به تبعیت او دیگران را نیز می دهند* و اگر کسی گوید که در صورت ثانیه نیز تعظیم مهمان و قادم از سفر ملحوظ می باشد پس چرا حرام نباشد جوابش آنست که تعظیم مهمان اگر چه مطلوب می باشد اما از ضیافت او بگوشت آن جانور ملحوظ می باشد نه از اراقت خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مهمان مقصود نمی باشد بلکه از دعوت گوشت آن جانور* و وجه فرق در میان هر دو صورت آن است که تعظیم غیر خدا بدادن چیزی از اموال در شرع درست است اما بدادن جان حیوانی بدون دادن گوشت آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیرا که دادن صرف جان جانوری برای احدی متصور نیست بجز آنکه بنام آن ذبح کنند خواه از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کنند و این تعظیم خاص برای خدا است و از جنس عبادت است و عبادت برای غیر خدا حرام بلکه کفر است پس اگر جانوری را برای ضیافت کسی و یا بقصد تملیک برای احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام نخواهد شد و همچنین باراده ضیافت شخصی و یا بقصد دادن گوشت آن برای کسی ذبح کنند اصلا حرام نخواهد شد چنانچه در در مختار است ذبح لقدوم الامیر ونحوه کواحد من العظماء یحرم

لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی • ولو ذبح للضیف لایحرم لانه سنة الخلیل علیه السلام واکرام الضیف اکرام الله تعالی والفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضیف او للولیمة او للربح وان لم یقدمها لیاکل منها بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله فتحرم وهل یکفر ففیه قولان خلاصه ترجمه آنست که اگر بوقت آمدن امیری و مانند او چون بادشاه و یا وزیر یا نواب یا حاکم جانوری را ذبح کنند حرام می شود اگرچه وقت ذبح نام خدای تعالی از زبان بگویند و اگر بوقت آمدن مهمانی جانوری را ذبح کنند حرام نخواهد شد زیرا که ضیافت سنة حضرت ابراهیم علیه السلام است و تعظیم مهمان بخورانیدن طعام در حقیقت تعظیم خدا است زیراکه امتثال حکم او تعالی است و فرق در میان هردو صورت آنست که اگر جانوری را ذبح کرده پیش مهمان نهند تا ازان بخورد پس این ذبح برای تعظیم خدا است و گوشت آن برای منفعت مهمان است و اگر ذبح کرده پیش آن مهمان نه نهند بلکه صرف بملاحظهٔ تعظیم او ذبح کرده بدیگران بدهند پس این ذبح برای تعظیم آن مهمان است پس حرام خواهد شد و در کفر ذابح اختلاف است و پیشتر دانستنی است که در اینجا فائده جلیله است بگوش

از زبان باید شنید و بجان و دل باید کوشید کسانیکه شریعت سنیه را شعار خود ساخته اند و ترک بدعت سیئه پرداخته اند پس اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی الحقیقت مورد مضمون فیض مشحون آیه و افیه الهدایه اِذَا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِیْمَانًا ایشانند یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیتهای قرآن را زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را ۞ یعنی هرگاه حکمی از احکام قرآنی بر ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد ۞ اما کسانیکه پیرو طریقهٔ کفار و تابع سنت آباء و اجداد فجار خود اند گمان غالب است که بجز قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان مصداق فحوای عبرت انتمای قوله تعالی اند که در جزو هفتم در سورهٔ مائده است اِذَا قِیْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰی مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَی الرَّسُوْلِ قَالُوْا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِ آبَاءَنَا اَوَلَوْ کَانَ آبَاؤُهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ شَیْئًا وَّلَا یَهْتَدُوْنَ ۞ یعنی وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیائید سوی چیزی که نازل کرده است او را خدای تعالی و رجوع آرید سوی پیغمبر پس می گویند که بسنده است ما یان را چیزی که

یا قسیم ما پدران خود را بر ان چیزها پس الله تعالی در شان ایشان
می فرماید که اگر چه پدران ایشان چیزی را نه داشتند و بوجهی راه
راست نیابند* و آن اینست که عادت هنود ان و مشرکان
است که هرگاه این ها را حاجتی می افتد پس جانوری را بنام
نبی و یا شیطانی یا جنی بقصد تقرب بآنها و یا به تعظیم آنها
بامید حاجت روائی از انها نام زد می کنند و برای او نذر می سازند
و از انجا که ایشان مشرک محض اند بر حسب نذر سابق
بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان
می آرند اما مسلمانان عوام از اهل هند و بنگاله که آباء ایشان
از قوم هنود مرد و د بودند این طریقهٔ سیّهٔ آبائی را باقی داشته
اند و هرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقابلهٔ
کفار جانوری را بنام بزرگی نام زد می کنند و مقصود ایشان
بجز از تقرب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن ولی بوسیلهٔ
دادن جان جانوری چیزی دیگر ملحوظ نمی باشد چنانکه از
مشاهدهٔ احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است بر
ظاهر و باهر است و آینده تفصیل آنها بعونه تعالی مذکور خواهد شد
لیکن ایشان درمیان کفر و اسلام خلط کرده اند که جانوری را پیش

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و ظاهرا بر حسب عادت اهل اسلام نام مبارک خدای تعالی وقت ذبح آن بر زبان می رانند بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند ❁ اگر کسی گوید که جانوری را اگرچه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی مقرر می نمایم اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کنم و برای او می سازم پس چرا حلال نباشد ❁ جوابش چند وجه است اول آنکه وقت ذبح نام خدا گرفتن صرف بر حسب عادت مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان می رانند و هرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد و دلیل بر این دعوی آنست که وقتی که سوای جانور چیزی دیگر را از قسم اطعمه وغیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمهٔ خود ها نذر می نمایند اولاً آن شی را برای آن غیر نامزد می کنند پس در وقت ادای آن چیز نیز نام آن غیر می خوانند و می گویند که این چیز بنام آن غیر است و هرگز نمی گویند که این چیز بنام خدا است چنانچه در فاتحه رسمیه معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن چیز یا وقت آوردن آن بخانهٔ خود ها می گویند مثلاً که این نیز بنام امام حسین است مثلاً و بعد تیاری آن وقت فاتحه مرثیه نیز

می گویند که این چیز بنام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول شود و یا با آنجناب نذر است و یا بحضرت ایشان نیاز است و امثال آنها پس ازین صاف ظاهر می گردد که نام خدا وقت ذبح جانور مذکور گفتن مجرد رواج و عادت است چنانچه بسم الله گفتن وقت خوردن و خورانیدن خواه طعام حلال باشد یا حرام و در خانه خود باشد یا در مجلس دعوت بلکه در همه کار و بار خواه آن کار شر باشد یا خیر و طاعت باشد یا معصیت همه وقت بسم الله می گویند و حال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یا وقت فعل معصیت بسم الله گفتن کفر است و سر دریں آنست که اکثر مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدای تعالی برای ذبح ضرور است چنانچه کارد تیز و تراشیدن رگهای گردن و امثال آنها برای ذبح شرط است برای هر که باشد و بقصد هر چه بود و برای ضیافت مهمان باشد یا برای دعوت شادی و غیره یا برای صدقه و یا برای اضحیه و یا برای عقیقه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای تعالی بود * یعنی این همه از لوازم و شرایط طریقهٔ اسلام است چنانچه اکثر عوام درود و سورهٔ فاتحه و اخلاص را برای فاتحه عرفیه ضروری می شمارند و می پندارند که این همه در هر فاتحه رسمیه شرط است برای

هرگه باشد خواه تصدق بنام خدای تعالی مطلوب باشد یا برای ایصال ثواب برای میتی منظور باشد و یا برای تقرب و تعظیم با حدی مقصود بود یا بنام مردهٔ منذور شود چنانچه این معنی درمیان ملایان جاهلان و پیرزادگان نالایقان و نوندکاران نادانان معمول ومشهور است * جواب دوم آنکه منجمله شرایط ذبح دو شرط دیگر است * اول آنکه از زبان نام شریف او تعالی آورده شود * دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی ملحوظ و مقصود بود پس اگر یکی ازین هردو فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد چنانچه در جامع الرموز مرقوم است فلو سمي على ذبيحة وذبح لغيره لم يحل وانما قلنا الله لانه لو سمى وذبح لقدوم امير ونحوه من العظماء لا يحل لانه ذبح تعظيما له لا لله تعالى ولو سمى ولم ينو لم يحل * خلاصه عبارت مرقومه آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید بر او اما ذبح کند برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جز این نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بجهت تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بجهت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم خدای تعالی * و درصورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا

تعظیم احدی نیست نه کند نه تعظیم خدا و نه تعظیم غیر خدا حلال نخواهد شد ❊ و نیز در حموی است ذبح شاة للضیف وذکر اسم الله تعالی علیه یحل اکله ولو ذبحه لاجل قدوم امیرا وواحد من العظماء وذکر اسم الله علیه یحرم اکله لان فی المسئلة الاولی کان الذبح لاجل الله تعالی وذکر اسم الله له ایضا لهذا یضعه بین یدیه لیاکل بخلاف المسئلة الثانیة لان ذبحها لاجله تعظیما له لاتعظیما لله تعالی لهذا لا یضع بین یدیه لیاکل بل یدفعها الی غیره ❊ خلاصه عبارت مرقومه آنست که اگر کسی بزی را برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بران جانور بخواند حلال می شود ❊ و اگر وقت در آمدن امیری یا دیگری از سرداران ذبح کند اگرچه نام خدای تعالی بر آن جانور بگوید حرام می گردد زیرا که در صورت اول برای تعظیم خدای تعالی ذبح کرده شد و نام خدا نیز برا و خوانده شد و برای تعظیم مهمان ذبح کرده نه شد بلکه برای خورانیدن او ذبح کرده شد و از ین جهت گوشت آن را پیش مهمان می نهند و او را می خوراند بخلاف صورت ثانیه که ذبح آن جانور برای تعظیم امیر بوده است نه برای تعظیم خدای تعالی و نه برای خورانیدن آن امیر و همین وجه است که گوشت آن را پیش آن امیر نمی برند و برسر فرهٔ او نمی نهند بلکه بدیگران بخشش

می کنند * و نیز از فتاوی قنیه و در مختار و اشباه و عالمگیری
دلائل آن خواهد آمد * و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری
نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطسه و یا شکر بر امر دیگر باشد
آن جانور حرام می گردد چنانچه در هدایه در کتاب الذبائح
است ولو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التسمیة حل
ولو عطس عند الذبح فقال الحمد لله لا یحل لانه یرید به الحمد
علی النعمة دون التسمیة * خلاصه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح
جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این گفتن
من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده
کند حلال می شود * و اگر وقت ذبح جانوری عطسه زند پس الحمد لله
بگوید و از گفتن آن کلمه شکر بر عطسه مقصود دارد حرام می شود
زیرا چه درین صورت از گفتن الحمد لله شکر بر عطسه مراد شد نه گفتن
نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا
برای ذبح متحقق نه شد * و علی هذا القیاس در صورت
سؤال یعنی بر تقدیریکه وقت ذبح جانوری بسم الله بخواند
اما تقرب و تعظیم غیر خدا ملحوظ باشد و ادای نذر لغیر الله مقصود
بود پس گفتن کلمهٔ بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقصود نمی باشد بلکه بر عایت عادت مسلمانان است چنانچه سابق گذشت * پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسئوله نام او تعالی وقت ذبح گفتن صرف بر حسب عادت و رواج خود ها بر زبان می رانند و در دل این ها نیت تعظیم خدای تعالی اصلا مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس بی شبهه آن ذبیحه حرام است زیرا که نیت تعظیم الله تعالی که یکی از شرایط ذبح است در صورت مسئوله مفقود است * جواب سوم آنکه لفظ اهل در ما اهل به لغیر الله مطلق است که وقت ذبح نام خدا گویند یا نه گویند یعنی جانوری که برای غیر خدای تعالی مقرر کرده شود حرام است برابر است که وقت ذبح او نام خدا گفته شود یا نه و قاعدهٔ اصول فقه است که نص مطلق را بر اطلاق او جاری داشته خواهد شد یعنی حکم او را بقیدی مقید کرده نخواهد شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه * جواب چهارم آنکه لفظ ما در ما اهل عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده شود یا نام آن غیر و قاعدهٔ اصولیه است که حکم العام ان یشمل بجمیع ما یتناوله و جواب پنجم آنکه در صورت مذکوره بر زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خدا متمکن می باشد
پس معتبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا چه قاعده شرعیه است
که اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مر دل راست
چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت
نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در اشباه و نظایر
در مبحث تاسع مرقوم است اذا اختلف القلب واللسان
فالمعتبر ما فی القلب و نیز حدیث شریف متواتر انما الاعمال بالنیات
برین معنی دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور ان الله لا ینظر
الی اعمالکم بل ینظر الی قلوبکم و نیاتکم برین مدعا شاهد صادق *
و شعر ضرب المثل زبان زد خلایق برین دعوی گواه واثق اعنی *
بر زبان تسبیح و در دل گاو و خر * این چنین تسبیح کی دارد اثر *
آری نام خدا وقت ذبح وقتی فائده خواهد داد که نیت سابقه
از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او تعالی در دل
خود شپ در آرد چنانچه سابقاً مذکور شد و لاحقاً نیز مبین خواهد شد
اما بعضی از جهال که برسم قدیم مرقوم مبتلا اند و از آباء و اجداد
ایشان جل بعادت مستمره خود مستقیم اند درین مقام کج فهمی
می کنند و تاویل و توجیه می نمایند و می گویند که از تعیین جانوری بنام

بزرگی ہمین قدر ملحوظ و مقصود میدارید که نذر برای خدای نمائیم و ثواب خورانیدن گوشت آن بروح آن بزرگ میرسانیم
جوابش بچند وجه است ۱ اول آنست که چنانچه درباب تسمیه لسان شما مخالف جنان شما است یعنی بر زبان نام خدای آرید و در دل تعظیم غیر خدای دارید ہم چنین این سخن سازی شما بر خلاف اعتقاد شما است زیرا چه عمل شما ناطق بآنست که مقصود شما تقرب و تعظیم بغیر خدا است و نذر برای خدا ہرگز نیست * چرا که اگر فی الواقع نذر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خورانیدن گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دارید پس چرا از شی بیند ورخود می خورید و آباء و ابناء خود را می خورانید و چرا بطریق تحفه و ہدیه بمردمان می فرستید و بنظر حقوق دوستی و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان می دہید بالکه بملاحظهٔ ہل جزاء الاحسان الا الاحسان اغنیا را دعوت و ضیافت نموده می خورانید و حال آنکه چیزی ازینہا در شی مبند ورجایز نیست و ہرگز وفای آن نذر نمی شود بالکه ادای آن بر ذمهٔ ناذر باقی می ماند لما فی الفتاوی العالمکیریة فی کتاب الاضحیة و ان اوجبت بالنذر فلیس لصاحبہا ان یاکل منہا شیأ

ولا ان يطعم غيره من الاغنياء سواء كان الناذر غنيا او فقيرا لان سبيلها التصدق وليس للمتصدق ان ياكل صدقته ولا ان يطعم غنيا انتهى * خلاصهٔ عبارت مرقومه آنست که اگر کسی اضحیه را نذر کند پس جایز نیست برای ناذر که چیزی ازان اضحیه بخورد و نه اینکه اغنیا را ازان بخوراند برابر است که ناذر مرقوم غنی باشد یا فقیر زیرا چه حکم شی منذور تصدق است و متصدق را جایز نیست که خود از صدقهٔ خود بخورد یا غنی را خوراند * وفی البحر الرائق لایجوز دفع الزکوة الی ابیه وجده وان علا ولا الی ولده و ولد ولده وان سفل وفیه اشارة الی ان هذا الحکم لا یختص بالزکوة بل کل صدقة واجبة لا یجوز دفعها الیهم وقید بالزکوة لان النفل یجوز للغني کما للهاشمي والصدقات المفروضة والواجبة کالعشر والکفارات والنذور وصدقة الفطر فانها لا یجوز صرفها للغني لعموم قوله علیه السلام لا تحل الصدقة للغني واخرج النفل منها لان الصدقة علی الغني هبة * خلاصه آنکه دادن زکوة به پدر و جد خود اگرچه بالا باشد جایز نیست و همچنین دادن آن به پسر و پسر پسر اگرچه فروتر بود درست نیست * و این حکم بزکوة مخصوص نیست بلکه حکم هر صدقهٔ واجبه همین است اما صدقهٔ نافله

پس جایز است صرف آن بشخص غنی و هاشمی و جمیع اقسام
صدقهٔ فرض و واجبه بشخص غنی دادن درست نیست مانند
عشر اراضی لاخراجی و جمیع انواع کفارات و مال منذور و صدقهٔ فطر *
وفی الحموی لو رکب فی البحر و نذر علی نفسه انه ان وصل الی البر
سالما ان یتقرب قربانا لازمه الوفاء ولا یاکل منه و یتصدق به
علی الفقراء لا علی الاغنیاء و خلاصه آنست که اگر کسی بر کشتی سوار
شود و نذر کند که اگر من به صحت و سلامت به خشکی برسم
تا جانوری را قربانی خواهم کرد پس درین صورت وفای
آن واجب است و خود چیزی ازان نخواهد خورد و به شخص غنی
نخواهد داد بلکه تمامی آنرا بر فقراء و مساکین صدقه خواهد کرد
پس از افعال مذکورهٔ شما صاف ظاهر شد که مقصود شما از نذر
جانوری بنام بزرگی همین قدر است که آن جانور را بقصد تقرب
بآن بزرگ ذبح خواهید کرد و ایصال ثواب خورانیدن گوشت آن برای
آن بزرگ اصلا مطلوب شما نیست لما فی الحموی حاشیة الاشباه
والنظایر فی کتاب الذبایح حاصل الکلام ان الذبح المقترن
لاکرام الله تعالی اذا کان قبل قدوم قادم لیهیأ لضیافته او بعد
لا لقدومه لیراق الدم لذلک فلا شبهة فی جوازه بل بندبه وفی جواز الاکل

فذلك المذبوح واما اذا كان عند القدوم فان كان القصد ذلك فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذبوح ميتة ومما يطابقه انه ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوازع الناس كما هو معهود ببلدتنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه ما علمت انتهى * خلاصهٔ عبارت حموی آنست که وقتی که امیری در شهری داخل شود ومردمان آنجا جانوری را برای او بنام او تعالی ذبح کنند پس آن ذبح بر دو صورت است یکی آنکه پیش از رسیدن او ویا پس از درآمدن او بعد زمانی جانوری را برای مهمانی او ذبح کنند واز گوشت آن سامان واسباب ضیافت او مهیا نمایند پس آن ذبح بی شبه جایز است بلکه مستحب است وخوردن آن درست است * دوم آنکه در وقت درآمدن او وروبروی او ذبح کنند ودرین صورت نیز اگر همان دعوت وضیافت بخورانیدن گوشت آن جانور بآن امیر مقصود دارند پس این صورت نیز جایز ودرست است واگر در صورت ثانیه صرف تعظیم آن امیر از مجرد ذبح او یعنی از خون ریختن او مقصود باشد پس آن ذبح حرام است وآن ذبیحه مثل

مردار است * و علامت این آنست که اگر بعد ذبح گوشت
آنرا پیش آن امیر برند و او را نخورانند پس این ذبح برای
ضیافت و دعوت اوست و بلاشبه درست است و اگر
آن امیر را نخورانند بلکه بمردمان حواله کنند تا آنها در میان
خودها بخش نمایند پس این ذبح برای تعظیم او است و بلاشک
حرام است انتهی * پس ازین مضامین صاف ظاهر شد
که هرگاه گوشت آن جانور منذور را خود می خورید و با آباء و اولاد
و اقرباء و اغنیاء و دوستان تقسیم می نمایید و تمام آنرا به فقرا
خاصة تصدق نمی کنید مفهوم شد که مقصود شما مجرد ذبح است
برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و آن شی حرام است *
و هرگز نذر برای خدا و ایصال ثواب آن بروح آن بزرگ
مقصود نمی دارید بلکه فعل مذکور شما مثل کردار هنودان است
که بزی را بنام بهی بابی جی دهند و آنرا تبرک می پندارند و خود
نذر و اقرباء و احبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را
نیز بامید شفا و برکت می دهند * اگر کسی گوید که ما نذر می کنیم باین نیت
که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بخویشان و دوستان
بخورانیم خواه اغنیا باشند خواه فقراء پس البته ایشان

زاغورانیدن جایز خواهد شد و ما مطلق نذر نمی کنم و نه برای فقرا خاصه تا آنکه بر من واجب آید که بفقراء تصدق کنم * و حاصلش آنکه ما چنانکه نذر می کنیم همچنان وفا می نمائیم * جوابش بدو طریق است اول آنکه اگر نذر برای اغنیا خاصة می کنید یعنی بنام اغنیا نام زد می نمائید و یا برای اقربای اغنیا و یا برای گروه دیگر از قسم اغنیا مانند دوستان توانگران و امیران و تاجران و امثال ایشان پس شرعاً این نذر صحیح نیست * لما في القنية قال ان قدم غائبي فلله ان اضيف هولاء القوم وهم اغنياء لا يصح * و هرگاه ثابت شد که صورت مفروضهٔ شما نذر شرعی نیست و بدآنچه تاویل قول و فعل خود ها می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل است پس ازین نیک هویدا شد که مقصود شما نذر برای خدا و ایصال ثوابش بروح بزرگ که به تکلف می گوئید هرگز نیست بلکه صرف نذر برای آن بزرگ است * علاوه برایں آنکه خورانیدن خویشان و دوستان بپاس داری عهادات و برعایت مهابات و بملاحظهٔ رسم مجازات که در حقیقت مبادلت و مبایعت است هرگز ثواب دران متصور نیست تا بدیگری چه رسانید شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور و از ذبح مرقوم

مجرد تقرب و تعظیم غیر خدای تعالی قصد کرده اید و این حرام صریح
نزد تمامی علماء و کفر صحیح بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه
دلائل آن از کتب فقهیه و فتاوی خواهد آمد انشاء الله تعالی و
طریق دوم آنکه اگر نذر مطلقاً می کنند یعنی تخصیص بفقراء و یا باقربا
یا باغنیاء نمی کنند پس شرعاً مصرف آن نذر فقرا اند و باغنیا
و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقاً مذکور شد
جواب دوم از اصل سوال بعضے جهال مسلمین آنکه گوشت
آن جانور را تبرک می پندارید و خوردن و خورانیدن آن موجب ثواب
می دانید چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام
حضرت بوعلی قلندر قدس سره نذر و نیاز می کنند بیماران را بامید صحت
و عافیت و کودکان را بتوقع حفظ از آفات و بلیات و از دیاد
قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمع حفظ حمل و سهولت وضع
حمل و ولادت می خورانند و همچنین توشه بنام حضرت بابرکت
پیر پیران اعنی سیدنا و مولانا شیخ عبد القادر محی الدین
جیلانی قدس سره را بطور تبرک می خورند و صلحا را می خورانند و
بکفار و فجار نمی دهند و تعظیم آن توشه زیاده از حد می نمایند چنانچه خود
مولف این رساله ساکنه قریهٔ پهلواری را که قریب عظیم آباد

است بچشم خود دیده که شخص فاتحه خوان اولاً توشهٔ مرقومه را روبروی
خود داشته حضرت پیر مبرور را حاضر و ناظر دانسته دست بسته
استاده مدح و ثنای اوشان بطور خطاب می خواند بعده حاجت
خود را از ان حضرت می طلبد پستر جماعتی که درانجا حاضر شده باشند
مودب نشسته می خورند و در وقت خوردن او گفتگو نمی کنند تا
آب دهن ایشان در ان توشه نیفتد و پس خوردهٔ خود ها را در جای
که پایمال مردمان نگردد می اندازند حتی که بعضی درویشان
محتاط این قدر احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشهٔ مرقومه آب
مضمضهٔ خود را در خندق کندیده می اندازند و علی هذا القیاس
وقت تیاری آن جنب و حایض و نفسا را دست رسانیدن بآن
نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط اشیاء دیگر می نمایند * و علی هذا
المنوال تعظیم اشیاء منذوره برحسب تعظیم بزرگی که نام آن
نذر می کنند بجا می آرند پس ازین افعال نیز صاف ظاهر می شود که
مقصود ایشان نذر برای آن بزرگ است و هرگز ایصال
ثواب بآن بزرگ منظور نیست * جواب سیوم از اصل تاویل
جهال مذکور بین آنست که مولانا عبدالعزیز رح فرموده اند که برای
فهمانیدن شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

توشه

هرگاه شما ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اندر می کنید اگر عوض آن جانور گوشت بهمان مقدار خریده بفقرا بدهید در ذهن شما آن نذر ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گوئید که مقصود شما از ذبح غیر از گوشت خورانیدن برای ثواب آن مرده نبود و الا تقرب بذبح او بآن میت کرده اید و این شرک صریح است انتهی *
اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که نذر ندکور ادا نمی شود سببش آنست که ناذر همان جانور مخصوص را نذر کرده و گفته که این جانور را نذر کردم پس با وجود موجود بودن اصل شی منذور و قدرت بر ادای آن دادن عوض او چگونه درست خواهد شد زیرا چه قاعدهٔ کلیهٔ شرعیه است متی امکن العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل چنانچه وضوء و تیمم که با وجود قدرت بر آب هرگز تیمم درست نیست نه بجهت آنکه تقرب بذبح او بآن میت نموده می شود *
جوابش آنست که تخصیص مال منذور در شرع لغو است و نذر بآن شی مخصوص هرگز مختص نمی شود لهٰذا با وجود قدرت بر اصل شی منذور دادن عوض آن خواه قیمت آن خواه شی دیگر از جنس شی منذور درست است لما فی الدر المختار والنذر من اعتکاف او حج او صلوة او غیره غیر معلق لا یختص بزمان ومکان ودرهم و

وفقير فلو نذر ان يتصدق يوم الجمعة بمكة بهذه الدراهم على فقير فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق فانه لا يجوز تعجيله قبل وجود الشرط * خلاصه عبارت در مختار آنست که اگر نذری را بزمانی و مکانی و بچیزی خاص و به شخصی مخصوص مقید کند پس آن نذر بآن قیود مختص نمی شود بلکه بدون آن شروط نیز ادا کردن درست است * مثلا اگر کسی نذر کند که من صدقه خواهم داد بروز جمعه در شهر مکه باین درهم بر این فقیر بعد ازان ناذر خلاف آن کند مثلا بروز پنجشنبه در شهر مدینه بدرهم دیگر بر فقیر اجنبی صدقه دهد پس آن نذر جایز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت مگر نذر معلق بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست * مثلا اگر کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا کردن جایز نیست في السراجية نذر ان يصدق هذه المائة الدراهم يوم كذا على فقير كذا فتصدق بمائة اخرى قبل مجيء ذلك اليوم على مسكين آخر جاز وفي العالمكيرية رجل قال ان نجوت من هذا الغم الذي انا فيه فعلى ان اتصدق بعشرة دراهم خبزا فتصدق بعين الخبز او بثمنه يجزيه * وايضا فيها لو نذر بهذه

الى راهم فتصدق بغيرها من نذره جازه وفيها ايضا رجل اشترى شاة الاضحية واوجبها بلسانه ثم اشترى اخرى جازله بيع الاولى * وفي الرسائل الزينية اعلم ان تعيين النذر الى ينار والدرهم والفقراء لغو

اگر کسی گوید که مقصود از نذر جانوری بنام میتی آن دارم که هر ثوابیکه از ذبح واراقت خون این جانور حاصل شود بروح فلان میت برسد زیراچه مجرد ذبح واراقت خون نیز عبادت است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در اضحیه که صرف ذبح واجب است و تصدق گوشت آن واجب نیست بالکه مستحب است پس همچنانکه ثواب تصدق اموال را بروح مردگان رسانیدن جایز است ثواب مجرد ذبح جانوری برای میتی بخشیدن چرا روا نخواهد بود از انجا که صرف ذبح آن جانور منظور و منذور است و گوشت آن ملحوظ و محظوظ نیست لهذا ذبح آن جانور را به نیت ایصال ثواب آن بروح میتی ادا می‌کنم و گوشت آنرا خود میخورم و بفرزندان و پدران و آشنایان می‌خورانم مانند گوشت اضحیه * پس ازین لازم نمی‌آید که تقرب بذبح او برای آن میت کرده ام * علاوه برین آنکه اضحیه از طرف میت جایز است و معنیش بجز ازین نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن باسم خدای تعالی و ثوابیکه بران مترتب شود بآن مرده داده شود و خوردن گوشت این اضحیه جایز است مضحی را واولاد و آباء او را والمافي السراجية رجل ضحي عن الميت جاز ولا يلزم التصدق بالكل الا اذا كان بامره * وفي الحمادية من ذبح عن الميت فهذا على الوجهين اما ان يذبح بامره او بغير امره فعلى الوجه الاول لا يتناول من لحمه وهو المختار لان التضحية تقع للميت و في الوجه الثاني يتناول وهو المختار لان الذبح حصل على ملكه والثواب للميت * خلاصه عبارت حماديه این است که اضحیه کردن از جانب مرده بر دو وجه است اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال من تضحیه از طرف من خواهید کرد پس درین صورت خوردن گوشت آن جایز نیست بلکه تمام آنرا تصدق کردن بر فقرا واجب است زیراچه اضحیه مالک میت است و از جانب او تضحیه کرده شده است پس برحسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق کردن ضرور است * دوم آنکه بدون ایصاء میت کسی از ورثه او یا غیر ایشان تبرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تضحیه نماید پس برین تقدیر مضحی را خوردن گوشت آن و خورانیدن آن اصول

و فروع خود را جایز است زیرا چه اضحیه مالک منحی است پس
او را اختیار است که در مالک خود بهر وجه که خواهد تصرف کند انتهی
الترجمة * پس چنانکه تضحیه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت
آن صحیح است پس نذر به مجرد ذبح جانوری بدون تصدق
گوشت آن نیز چرا جائز نباشد * جوابش بدو وجه است اول آنکه تصدق
بذبح جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیراچه
جان حیوان مملوک آدمی نیست * و از این جا است که کشتن مولی
غلام خود را حرام است اگرچه بسبب شبه قصاص ساقط
می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است * و همین علت است
که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیراچه این اقرار
بسوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست
بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شخصی دیگر صحیح
است زیراچه این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن
او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که هر تصرف که
خواهد در شی مملوک خود نماید چنانچه در هدایه در کتاب
الجنایات است وفعله بنفسه هدر في الدنيا معتبر في الآخرة
حتی یاثم علیه * وایضا فیها في الکتاب المذکور ان العبد مبقی علی اصل

الحرية في حق الدم عملا بالآدمية حتى لا يصح اقرار المولى عليه بالحدود والقصاص خلاصه عبارت ها این است که فعل شخص در ذات خود در دنیا عفو است اما در آخرت معتبر و ماخوذ است یعنی اگر کسی ذات خود را جراحت کند یا بکشد پس در دنیا مواخذه آن نخواهد شد یعنی بادشاه او را چیزی سزا نخواهد داد اما در آخرت گنهگار خواهد شد و غلام در حق جان خود در حکم آزاد است و مملوک کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم متاع و اسباب است و از این جا است که اقرار مولی بر غلام خود بحد و قصاص برای شخصی غیر صحیح نیست زیرا چه حد و قصاص متعلق بجان غلام است پس این اقرار سوی جان غلام راجع است و جان او مملوک مولی نیست اما اقرار مولی به مملوکیت او برای غیر درست است زیرا چه مملوکیت غلام متعلق ببدن و تن او ست و بدن او مملوک مولی هست و هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس جان او را برای غیر جان آفرین دادن درست نیست تا ثواب بران مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن نیز متعذر است ٭ دیگر آنکه هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس نذر به مجرد ذبح که عبارت از دادن جان او است

نیز جایز نخواهد شد زیرا چه مملوک شدن شی منذور شرط صحت نذر است لما فی الرسائل الزینیة ومن شرط النذر ان یکون المنذور مملوکا للناذر یعنے از شرایط نذر آن است که شی منذور مملوک ناذر باشد * و در مشکوه در جلد ثالث در باب الایمان والنذور مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ولیس علی ابن آدم نذر فیما لا یملك یعنے لازم نمی گردد بر فرزند آدم نذر در چیزیکه مالک آن نیست * ونیز در باب النذور است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا وفاء لنذر فی معصیة ولا فی لا یملك العبد یعنے صحیح نیست وفای نذریکه در معصیت بود و نذریکه در شی غیر مملوک باشد انتهی بخلاف مال که مملوک آدمی است وبدیگری دادن جایز است پس ثواب بران نیز مترتب می توان شد پس دادن ثواب آن بدیگری نیز صحیح خواهد شد * پس تر دانستنی است که شرایط صحت نذر چند چیز است * اول آنکه شی منذور مملوک ناذر باشد چنانچه از رسایل زینیه ومشکوه منقول شد * دوم آنکه از قسم عبادت بود یعنے از جنس معصیت واباحت نباشد * سیوم آنکه از قبیل عبادت مقصوده بود یعنے از شرایط عبادت نباشد * چهارم آنکه شی منذور عینش واجب نبود

یعنی از جانب او تعالی واجب نباشد * پنجم آنکه از جنس واجب بود یعنی از قبیل مستحب نبود * ششم آنکه از جنس واجب عین بود یعنی از نوع واجب کفایه نباشد * پس اگر شی منذور مملوک ناذر نباشد نذر صحیح نخواهد شد * مثلا چیزی که هنوز آنرا نخریده است نذر کند بعده آنرا خرید کند و همچنین نذر کردن بفعلی که گناه باشد مثلا فلان شخص را زدن یا کشتن یا مسکر خوردن و همچنین نذر کردن به نماز ظهر که از جانب خدای تعالی خود واجب است و همچنین نذر کردن به عیادت مریض که از جنس واجب نیست بلکه مستحب است و همچنین نذر کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست بلکه از شرایط عبادت است و همچنین نذر کردن به نماز جنازه که واجب علی العین نیست بلکه واجب کفایه است لما فی الاشباه والنظایر لا یلزم النذر الا اذا کان طاعة ولیس بواجب وکان من جنسه واجب علی العین فلا یصح النذر بالمعاصی ولا بالواجبات فلو نذر حجة الاسلام لم یلزمه الا واحدة ولو نذر صلوة جنازة وعنی الفرایض لا شیء علیه وان عنی مثلها لزمه ویکمل المغرب ولو نذر عیادة المریض لم تلزمه ولو نذر التسبیحات دبر کل صلوة لم تلزمه انتهی جواب دوم آنکه بر تقدیر تسلیم و فرض آنکه جان جانور مملوک

آدمی باشد لیکن درمیان جان جانور و اموال دیگر فرق عظیم است و آن این است که از دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب است که آدمیان بوی منتفع می شوند و ازان رفع حاجات خودها می کنند بخلاف جان جانور بدون جثهٔ آن که اصلا قابل انتفاع آدمی نیست که به کسی داده شود زیراچه دادن صرف جان جانور به کسی بدون گوشت آن بجز ازین متصور نیست که بنام او یا به نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین فعل هیچ وجه آدمی را فایده نمی رسد پس ثواب بران نیز مترتب نخواهد شد تا بکاری چه داده شود و ازان غیر چه ساخته آید * جواب سوم آنکه مجرد ذبح یعنی اراقت خون شرعاً عبادت نیست زیراچه عبادت بر دو قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی نیست کما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیراچه عبادت مالی عبارت ازان است که مالی را با انتفاع آنرا به نیت تقرب الی الله تعالی بدیگران بخشیده شود و در صورت اراقت خون این مفقود است اما در روز اضحی که مجرد ذبح عبادت است پس برخلاف قیاس شرعی است و مختص است بایام نحر و آن چهار روز است اول روز اضحی و سه روز بعد ازان لما فی العمادیة

فی کتاب الاضحیه واراقة الدم لیست بقربة الا فی مکان وزمان ما الزمان فهو
ایام النحر والمکان فهو الحرم وسرش آن است که روز اضحی یوم ضیافت
خدای تعالی مر مومنین را است و همین سبب است که روزه دران روز
حرام است زیرا چه در صورت صوم اعراض از قبول ضیافت
او تعالی لازم می آید پس حقیقت تضحیه آن است که در روز
اضحی ذات اضحیه را برای خدای تعالی داده می شود اما ازانجا که
آن روز یوم ضیافت کردن او تعالی برای مسلمانان است
لهذا الله تعالی آن اضحیه را برای ضیافت مومنین وا پس
می دهد بنا بر آن مضحی را می رسد که خود بخورد و اولاد و ابنا
خود را بخوراند و همین علت است که در روز اضحی مستحب
آن است که تا فراغت نماز عید امساک کنند تا بعد فراغت
از نماز او لا تضحیه نمایند بعده چیزی ازان بخورند تا انتظاری به
ضیافت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی همین است
و نکته درین باب آن است که تا اول خورش در روز ضیافت
او تعالی از طعام ضیافت او تعالی که اضحیه است متحقق گردد
چنانچه این معنی در کتب اصول فقه در بحث قضا تنقیحا و توضیحا مرقوم
است و درینجا به سبب خوف اطالت که موجب ملالت است

عبارت آن مقام نقل کرده نشد و هرگاه که اراقت دم
در ایام نحر عبادت است پس هرکس را میرسد که جانوری
را با شرایط أضحیه از طرف خود یا از طرف دیگری زنده باشد
یا مرده به نیت تقرب او تعالی قربانی کند و نیز اختیار است
که خواه باميد ثواب آن برای ذات خود تضحیه کند یا به نیت ایصال
ثواب آن برای دیگری قربانی نماید * و نامه درین باب آن است
که تضحیه صرف اتباع سنت حضرت خلیل الله ابراهیم علیه السلام
است که الله تعالی بذبح کبش امر فرموده بود و آن در ایام أضحیه
واقع شده بود لما في العالمكيرية في كتاب الاضحية و چون تضحیه
بر خلاف قیاس است پس دیگری را بران قیاس
کردن جایز نیست لما في كتب الاصول النص الذي على خلاف القياس
يقتصر على مورده ولا يجوز قياس الغير عليه یعنی دلیلی از قران
یا حدیث که بر خلاف قیاس وارد شود پس آنرا در محل
او مقصور کرده خواهد شد و دیگری را بر او قیاس کردن درست
نیست زیرا چه برای قیاس شرعی علت مشترکه در میان مقیس و
مقیس علیه شرط است و هرگاه بر خلاف قیاس شد و علت منصوص
علیه یافته نشد پس البته قیاس ناجایز خواهد شد به جهت

فقه ان شرط قیاس و هرگاه مجرد ذبح در غیر ایام نحر عبادت
نیست پس نذر به مجرد ذبح جانور بدون تضحیه جایز نیست زیرا که
منجملهٔ شرایط نذر آن است که شی منذور از قسم عبادت باشد
چنانچه مفصلاً از اشباه مذکور شد و نیز در در مختار با لتخصیص و
التصریح منقول است في الدر المختار في كتاب الايمان ولو قال
ان برئت من مرضي هذا ذبحت شاة او علي شاة اذبحها فبري لا
يلزمه شي الا اذا اراد التصدق بلحمها فيلزمه يعني اگر کسی گوید که
اگر من تندرست شوم از بیماری خود پس ذبح خواهم کرد بزی
را یا بگوید که بر من واجب است بزی که ذبح خواهم کرد آن را
بعد ازان صحت یافت آن کس پس اندرین صورت لازم
نمی آید بران کس چیزی مگر در صورتیکه نیت کند صدقه دادن
گوشت آن بز را پس البته نذر مرقوم صحیح خواهد شد و ادای
آن برو واجب خواهد گردید * و نیز در رسالهٔ زینیه مرقوم است
قال ان برئت من مرضي هذا ذبحت شاة فصح لا يلزمه ولو قال
علي شاة اذبحها و تصدق بلحمها لزمه يعني اگر کسی گوید که اگر
صحیح شوم ازین مرض خود پس ذبح خواهم کرد گوسپندی
را بعده تندرست شود آن شخص پس درین صورت آن نذر

چوان کس لازم نمی آید و اگر به گوید که بر من گوسپندی واجب است که ذبح خواهم کرد واو را وگوشت آن را صدقه خواهم داد پس اندرین صورت نذر مذکور صحیح خواهد شد وادای آن برو واجب خواهد شد * آری نذر بالتضحیه صحیح است اما در ایام اضحیه ذبح کردن او واجب است و در غیر آن ایام جایز نیست لیکن در صورت نذر بعد ذبح اضحیه منذوره تصدق بتمامی گوشت آن واجب است و ناذر و اصول و فروع او را وغنی را خوردن آن جانور جایز نیست لما في چلپي قال المصم يتصدق الناذر بان يكون في ملكه شاة فيقول لله علي ان اضحي بهذه الشاة سواء كان ذلك الموجب غنيا اوفقيرا ولونذر ان يضحي ولم يسم شيأ يقع علي الشاة ولا ياكل الناذر لان سبيلها التصدق ونیز در فتاوی عالم گیری در کتاب الاضحیه مرقوم است وان اوجبت بالنذر ليس لصاحبها ان ياكل منها شيأ ولا ان يطعم غيره من الاغنياء سواء كان الناذر غنيا او فقيرا لان سبيلها التصدق خلاصهٔ عبارت عالم گیری این است که اگر کسی نذر کند تضحیه را پس اضحیه برو واجب می شود خواه آن ناذر غنی باشد یا فقیر وخوردن گوشت آن ناذر را و شخص غنی را جایز نیست زیرا چه حکم اضحیه منذوره

در ایام نحر عبادت است نه در غیر آن* پس در صورتیکه کسی تضحیهٔ گوسپندی معین مملوک خود را نذر کند و یا به نیت تضحیه گوسپندی را خرید کند اما در ایام نحر اتفاق ذبح آن نیفتد تا آنکه آن ایام منقرضی گردد پس درین هر دو صورت فقهای آن بعد انقضای ایام نحر* مجرد ذبح آن جانور منذور بدون تصدق گوشت آن جایز نیست بلکه بر آنکس واجب است که اگر گوسپند مرقوم موجود باشد پس زنده او را صدقه کند و اگر موجود نباشد پس قیمت آن را تصدق نماید زیرا که مجرد ذبح که در ایام نحر عبادت بود به جهت خصوصیت آن روز بود و هرگاه این عارض فوت شد پس با صل خود که تصدق بذات شی منذور است رجوع کرد لما فی العالمگیریة و انکان اوجب شاة بعینها او اشتري شاة ليضحي بها فلم يفعل حتى مضت ايام النحر يتصدق بها حية ولا يجوز الاكل منها فان باعها تصدق بثمنها فان ذبح تصدق بلحمها و هرگاه ثابت شد که مجرد ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن در غیر ایام نحر عبادت نیست ثواب نیز بران مترتب نخواهد شد تا به دیگری چه بخشیده شود آری اگر چنین گوید که این گوسپند را بنام خدای تعالی و برای او سبحانه و به تقرب او

داشتیم تا گوشت آنرا بفقرا بدهم و ثوابیکه او تعالی از فضل خود بر آن عنایت فرماید بروح فلان میت برسانم تا البته درست است بالکه ایصال ثواب جمیع عبادات نافله بدنیه و مالیه مثل نماز وروزه وحج وصدقه وتلاوت قرآن وغیره بدیگری زنده باشد یا مرده وخواه وقت عمل نیت ایصال ثواب آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیت کند این همه صورتها شرعا جایز است * لما فی البحر الرائق فی باب الحج عن الغیر والاصل فیه ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة وصوما وصدقة وقرءة قران وذکرا وطوافا وحجا وعمرة وغیر ذلك الی قوله فان صام او صلی او تصدق وجعل ثوابه لغیره من الاموات والاحیاء جاز ويصل ثوابها اليهم عند اهل السنة والجماعة وبهذا يعلم انه لافرق بين ان يكون المجعول له ميتا او حيا والظاهر انه لا فرق بين ان ينوي به عند الفعل للغير او يفعله لنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره لاطلاق كلامهم انتهى من البحر * و هم چنین در کتاب هدایه و چلپی وغیره مرقوم است * اگر کسی گوید که در بعضی تفاسیر معتبره متداوله مثل بیضاوی وحسینی وغیره در تفسیر قول او تعالی وما اهل به لغیر الله قید عند الذبح آورده پس بر بنی تقدیر مفاد

آیه کریمه آنست که جانوری که بنام غیر خدا ذبح کرده شود
حرام است چنانچه عادت هنودان است که هرگاه جانوری
را برای بتی می کشند نام آن بت وقت ذبح آن جانور
می خوانند و در زبان هندی آن را بهوگ و بلی می گویند پس
استدلال از آیه کریمه بر حرمت جانوری که پیش از ذبح او نام
غیر خدا بروذکر کرده شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفته شود چگونه
صحیح می تواند شد* جوابش بچند وجوه است* وجه اول آنکه از کتب
لغات و تفاسیر مفسرین متقدمین ظاهر شد که اهلال بمعنی مطلق
آواز بر داشتن است مقید بقیدی نیست وقاعده کلیه اصول فقه است
که نص مطلق بر اطلاقش جاری داشته می شود یعنی اگر دلیلی از قرآن
و حدیث مطلق بود و در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم
آن نیز مطلق و عام خواهد بود و مخصوص بصورتی خاص نخواهد بود مادامیکه
دلیل قطعی بر تقیید و تخصیص او یافته نشود لما فی التوضیح حکم المطلق
ان یجری علی اطلاقه و فی مسلم الثبوت المطلق حقیقة فی الاطلاق
و لا شیء من الحقیقة یترک الا بدلیل صارف فالمطلق لا یترک
اطلاقه الا بدلیل صارف الخ* و آیت مرقومه در قرآن مجید در چهار
موضع وارد است و قید عند الذبح در هیچ مقام مذکور نیست

باآنکه در حدیث نبوی و نه در کلام صحابی نیز یافته نه شده * پس
تقیید بلا وجه وجیه است باآنکه حدیث صحیح یعنی لعن الله من ذبح
لغیر الله رواه ابو داؤد نیز مطلق است و موید همین عموم
است یعنی نیت لغیر الله قبل ذبح باشد یا وقت ذبح * پس معلوم
شد که قید مذکور اتفاقی است نه احترازی و الا ابطال مفهوم کلام
الله بدون دلیل شرعی لازم می آید * و تقریر آن بدو وجه است اول
آنکه ما اهل مطلق است و تقیید مطلق ابطال صفت اطلاق آنست
و آن جایز نیست بدون دلیل قطعی لما فی التوضیح قوله لان اعمال
الدلیلین واجب ما امکن و ذلك في اجراء المطلق على اطلاقه
والمقيد على تقييده عند الامكان اذلو حمل المطلق على المقيد يلزم
ابطال المطلق لانه يدل على اجزاء المقيد وغير المقيد وفي الحمل على
التقييد ابطال الامر الثاني * خلاصه آنست که اگر لفظی در قرآن
و یا حدیث مطلق باشد یعنی مقید به چیزی نبود پس حکم آن لفظ عام خواهد
بود و بصورتی مخصوص نخواهد بود زیراچه تقیید خلاف اطلاق است
پس اگر لفظ مطلق بصورتی مقید کرده شود اطلاق آن باطل
می شود آری اگر لفظی دیگر بر تقیید آن لفظ دلالت کند پس البته
بر حسب شرایط آن معمول خواهد شد * دوم آنکه ما اهل عام

است زیرا که لفظ ما از الفاظ عموم است و تخصیص عام بغیر حجت یقینی جایز نیست لما في التوضيح حكم العام عندنا ان يوجب الحكم في الكل لانه عندنا قطعي مما وللخاص فلا يجوز تخصيصه بالخبر الواحد والقياس انتهى * و هرگاه نص عام قرآنی را به خبر واحد و قیاس شرعی خاص کردن جایز نیست پس بقول بعضی مفسرین که خارج از اصول اربعه شرعیه است چگونه جایز خواهد شد علی الخصوص در صورتیکه دلیل بر تعمیم یافته شود و عجب است از معترضین که در اکثر کتب تفاسیر متقدمه تفسیر آیت مرقومه مطلقا بلا قید عند الذبح آورده بان تمسک نمی کنند بلکه آن همه را پس پشت خود انداخته اند و در بعض تفسیر که فی الجمله بنظر ظاهر عبارت موافق غرض و مطابق عادت ایشان واقع است بمنزله وحی منزل و یا قول نبی مرسل می انگارند و بران مینازند و تحقیق این مقام آن است که کسیکه تعرض بلفظ عند الذبح کرده است بیان اصل مورد آیت موصوفه نموده است و شخصی که مطلق بلا قید مرقوم آورده است بیان مفهوم لفظ و مدلول آن کرده است پس در بیان هر دو کلام تخالف و تعارض نیست اما کسیکه توفیق ازلی نصیب

او نیست درپی توفیق نمیرود و در رطهٔ تعارض افتاده است و پا میزند و پی بمنزل توفیق نمی برد * جواب دوم آنکه مقصود مفسرین مذکورین بیان شان نزول آیت موصوفه است زیراچه عادت مشرکین مخلصین در زمانهٔ سابق بلکه درین زمان هم برین منوال است که هرگاه جانوری را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام آن بت و دیو بران جانور میخوانند اگرچه پیش از ذبح نیز نام آن بت گرفته باشند اما آنرا معتبر نمی دارند * چنانچه در تفسیر کبیر و معالم التنزیل مذکور است که ان العرب کانوا یسمون الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتهم بذکرها انتهی بخلاف عوام مسلمین که ایشان درمیان کفر و اسلام خلط کرده اند که اولاً موافق رسم کافران و عادت هندوان جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد می کنند بعده ثانیاً مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعظیم و تقرب آن غیر باقی میماند و سرش آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد چنانچه در اضحیه و عقیقه و فدیه حج وغیره و یا برای مهمان باشد یا برای

دعوت و ضیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و خیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سورهٔ فاتحه و اخلاص و درود مقرر کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای پیغمبری و یا برای پیری و بزرگی یا که برای جنی و یا برای روح خویشی مانند شیخ سدو و غیره یا که بطور رسم محض باشد مانند فاتحه چراغان شب برات و امثال آن چنانچه این معنی در میان خوند کاران و پیرزادگان جاہلان و ملا قرآنیان معمول و مروج است چنانچه سابق ازین مفصلا مرقوم شده است لیکن دانستنی است که این خصوصیت عادت مشرکین ہرگز مخصص کلام الٰہی نمی تواند شد زیرا که لفظ ما اہل عام است اگرچه محل نزولش خاص است و قاعدہ شرعیہ است که در باب عموم و خصوص احکام شرعیہ اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعدہ کلیہ باجماع مجتہدین و اتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس در مادۂ استنباط احکام شرعیہ عموم عبارت معتبر است و خصوص مورد آن اعتبار ندارد * و خلاصه آنکه خصوص مورد نصوص مخصص

نص عام نخواهد شد لما في جميع كتب اصول الفقه العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب وازانجا است که اکثر آیات الهی و احادیث نبوی در محلهای خاصه و در وقت های مختصه وارد شده اند و نیز در شان مکلفان که دران زمان حاضر بودند نازل شده پس اگر خصوص محل و تعیین شان نزول در شرع معتبر بودی هرگز در حق عموم خلایق نافذ و ساری و تا قیام قیامت باقی و جاری نبودی بلکه در حق اهل عرب حاضرین مخصوص بودی امااز انجاکه الفاظ قرآن و حدیث عام است و بمحلی و بشخصی خاص نیست لهذا احکام آنها در حق جمع مکلفین تا بقای نوع انسانی و درباره جمیع اهل بلاد تا فنای دنیای فانی دائم و قائم خواهد ماند او تعالی این دین قویم و شرع مستقیم را با سطوت تام و ثروت تام تا توالی لیالی و ایام جاری و ساری و ماضی و باقی دارد پس هرگاه که مدلول حقیقی و مفهوم تحقیقی آیت و انی الهدایت مطلق رفع صوت است خواه قبل ذبح باشد خواه وقت ذبح پس همان عموم و اطلاق درباب استنباط احکام و استخراج مسایل معتبر و معتمد خواهد بود وازانجا است که حضرت مولانا امام المفسرین فخرالدین رازی در تفسیر کبیر اولا در تفسیر آیت مذکوره نظر بر خصوصیت

نمودہ و محل نزول او کردہ تفسیر بالاخص بہ معنی مجازی او نقل نمودہ و ثانیاً بلحاظ اطلاق لفظ و باعتبار عموم وضع لغوی تفسیر آوردہ و ہر دو را از سلف نقل کردہ اما عموم لفظ را ترجیح دادہ چنانچہ در تفسیر سورۂ بقرہ فرمودہ است قولہ وما اھل بہ لغیر اللّٰہ قال الاصمعی الاھلال رفع الصوت وکل رافع صوتہ فھو مھل وھذا معنی الاھلال فی اللغۃ ثم قیل للمحرم مھل لرفعہ الصوت بالتلبیۃ والذابح مھل لان العرب کانوا یسمون الاوثان عند الذبح ویرفعون اصواتھم بذکرھا فمعنی قولہ تعالی ما اھل بہ لغیر اللّٰہ یعنی ما ذبح للاصنام وھو قول مجاھد وضحاک وقتادۃ وقال الربیع ابن انس وابن زید یعنی ما ذکر علیہ غیر اسم اللّٰہ تعالی وھذا القول اولی لانہ اشد مطابقۃ للفظ القرآن قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحۃ وقصد بذبحھا التقرب الی غیر اللّٰہ صار مرتد او ذبیحتہ ذبیحۃ مرتد انتھی ترجمہ عبارت مرقومہ سابقا مرقوم شدہ است فتذکر

اما بعضے از کسانیکہ درمیان عوام بلقب مولوی صاحب مشہور اند و اباً عن جد بعادات عرفیہ و بدعات رسمیہ گرفتار اند و محبت رسوم کفار و مودت عادات فجار در رگ و پوست ایشان جاری و ساری است خصوصا بنذور حضرات اولیاء و نیازہای

سدات علماء عادی و دیگران را ہادی اند و جمیع مراسم کافران و
ہنود ان کہ در میان این ہا مروج است حق می انگارند علی الخصوص
نذر اولیاء را کہ جزو ایمان بلکہ عین دین اسلام می شمارند و بتاویلات
فاسدہ و باستدلالات ضعیفہ و روایات شاذہ آن ہمہ رسوم
کفار را جایز می دارند و اعتبار قید عند الذبح توہم کردہ صورت
مرقومہ را احلال می شمارند و این زعم ایشان خلاف قرآن و حدیث
و اجماع و قیاس شرعی است و ہم مخالف روایات فقہیہ
و اقوال مجتہدین ❊ اما خلاف قرآن و حدیث پس از کتب تفاسیر
متعددہ و احادیث صحیحہ منقول شد فعلی من مل کرفلیل کرو مخالف
اجماع پس بجہت قاعدہ اجماعیہ کہ العبرۃ لعموم اللفظ لا لخصوص السبب
و مخالف قیاس شرعی پس بسبب آنکہ ہرگاہ جانوری کہ وقت
ذبح او از زبان نام غیر خدا خواندہ شود بالاتفاق حرام است
پس جانوریکہ وقت ذبح او در دل نام غیر خدا و تعظیم و تقرب
او داشتہ شود البتہ بطریق اولی حرام خواہد شد اگرچہ از زبان
نام مبارک او تعالی گفتہ شود زیرا چہ در صورتیکہ لسان و جنان
مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی معتبر است
نہ عبارات زبانی و کلمات دہانی ❊ و روایات فقہیہ از کتب معتمدہ

مکتوب شده است و آینده نیز بفضله تعالی از کتاب های متعدده مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلینظر * و ازاینجا است که در کتب فقهیه حرمت ذبیحهٔ که به نیت تقرب الی غیر الله تعالی ذبح کرده شود علی الاطلاق والعموم مرقوم است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبح ذکر کرده شود یا قبل ذبح یا اصلا برزبان آورده نشود * و نیز برابر است که نام خدا گفته شود یا نشود پس تخصیص آیت قرآنی وکلام ربانی بقید عندالذبح بلا دلیل است بلکه تعمیم نصوص شرعیه و اطلاق دلایل تعمیمیه را از رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است نعوذ بالله منهم ومن اهوائهم ونلوذ عنهم ومن اغوائهم خدای تعالی هوای نفسانی واغوای شیطانی را از دل هوا منزل ایشان دور کرده براه راست رهنمائی وهدایت ربانی آرد زیرا که تا وقتیکه هوای نفسانی تابع حکم ربانی نگردد هرگز ایمان وایقان میسر نشود * چنانچه در مشکوة در باب الاعتصام بالکتاب والسنة مرقوم است که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به ترجمه ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع

و پیمبرو هر چیزی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت * پس اگر
مراد متابعت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات
بر وجه کمال و تسلیم و رضا باحکام وی علیه الصلوة و السلام در
وقت معارضهٔ داعیه حق و باعثه هوا پس مراد نفی ایمان کامل
است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیت اوست
پس مراد نفی اصل ایمان است و فرمود هوا تابع شود و نه گفت منتفی
و منعدم گردد زیرا که انتفاء و انعدام آن مطلقا ممکن نیست و کمال
نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که هوا باشد تابع
حق و منقاد امر باشد کذا فی ترجمة الشیخ * اگر کسی گوید که لفظ ما اهل اگرچه
بر حسب لغت و حقیقت مطلق است اما عادت کفار که ایشان در
وقت ذبح نام بتان را میخوانند چرا مقید آن نشود و معنی حقیقی او متروک
نگردد زیرا چه قاعده اصولیه است که اگر لفظی را معنی حقیقی باشد و عادت
ناس بر خلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ متروک خواهد شد
و در معنی مجازی که بر حسب عادت ناس مروج باشد مستعمل
خواهد شد کما فی کتب الاصول والحقیقة تترک بدلالة العادة
جوابش بدو وجه است * وجه اول آنکه عادت قوم کفار عرف
عملی است و عرف قولی مقید اطلاق لفظ مطلق می شود نه عرف عملی

لما في العناية في فصل الوكالة بالنكاح من باب الاولياء والاكفاء العرف على نوعين لفظي نحو الدابة يقيد بالفرس ونحو المال بالابل وعملي اي العرف من حيث العمل اي من حيث عمل الناس كل الكبهم الجليل يوم العيد وامثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق اللفظ لان اطلاق اللفظ تصرف لفظي والتقييد يقابله ومن شرط التقابل اتحاد المحل الذي يردان عليه انتهى و مراد از عادت كه در عبارت كتب اصول مرقوم است عادت قولي است كه مقيد اطلاق نصوص مي گردد چنانچه در شروح وحواشي آنها مصرح است * وجه دوم آنكه بطريق تنزل يعني بعد تسليم آنكه عرف عملي مقيد لفظ مطلق باشد پس اين تخصيص در باب ايمان جاري است نه در مطلق الفاظ لما في الاشباه فصل في تعارض العرف مع اللغة صرح الزيلعي ونحوه بان الايمان مبنية على العرف لا على الحقايق اللغوية * جواب سيوم از شبه قيد عند الذبح آنكه اهلال لغير الله بر دو نوع است اول آنكه عند الذبح اهلال كند * دوم آنكه قبل ذبح اهلال كند بعد ازان بهمين نيت باقي و مستمر ماند تا آنكه به نيت سابقه ذبح كند اگرچه در ظاهر بر حسب عادت قديمه در وقت ذبح نام خدا بر زبان آرد پس در صورت اولى اهلال در وقت ذبح حقيقة و شرعا موجود است *

و درصورت ثانیه شرعا وحکما موجود و باقی است بحکم استصحاب حال و بموجب قاعده شرعیه که اذا وجد شیء ولم یطرء علیه ضد ه یحکم بوجود ذلك الشيء * یعنی وقتی که چیزی حادث شود و بعد از ان رافع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی که بانعدام آن تیقن بناشد * مثالش آنکه کسی وقت خروج از خانه خود نیت کند که در فلان مسجد رفته نماز فلان وقت ادا خواهم کرد بعد از ان از نیت سابقه برنگردد و هم منافی آن ازو صادر نشود و وقت دخول در مسجد معهود تجدیدا نیت نکند ونماز شروع نماید درینصورت نمازش ادا خواهد شد و نیت سابقه کافی و وافی خواهد بود * لما فی الاشباه فی البحث التاسع في وقت النية اذا توضا في منزله ليصلي الظهر ثم حضر المسجد و افتتح الصلوة بتلك النية فان لم يشتغل بعمل آخر تكفيه تلك النية المتقدمة على الشروع و تبقي الى وقت الشروع حكما اذا لم يبدلها بغيرها كما في الصوم * وايضا فيه في شرايط النية الرابع ان لا ياتي بمناف بين النية و المنوي انتهى پس اگر قید عند الذبح تسلیم کرده شود برین تقدیر نیز صورت مسئوله در آیت موصوفه داخل خواهد شد زیرا که اهلال عند الذبح عام است

که حقیقة باشد یا حکما و شرعا و درصورت مرقومه اگرچه حقیقة متحقق نیست اما شرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه معترض فهمیده است نعوذ بالله من سوء الظن * اگر کسی گوید که چنانچه در قرآن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر الله یا تقرب غیر الله نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید ثانی از کجا پیدا شد * و خلاصه شبهه آن است که اگر قید تعظیم غیر الله زیاده کرده شود پس اعتراضات و قباحات که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع می گردد * و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که بمجرد نام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود * چنانچه در صورت بیع و شراء و هبه و دیگر معاملات می گویند که این جانور برای فلان کس است * جوابش این است که قید تعظیم و تقرب مستفاد است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغیر الله است * چنانچه تعظیم و تقرب مستنبط است از حرف علی که در آیت کریمه وما ذبح علی النصب است چنانچه سابقا مفصلا گذشت اگر کسی گوید که تسلیم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام غیر خدا ذکر کرده شود پس این ذکر حکما و شرعا تا ذبح باقی می ماند اما

این بقای حکمی در صورتی است که بعد آن خلاف ذکر سابق یافته نه شود * چنانچه این قید در قاعده مرقومه مذکور است اما در صورت مذکوره خلاف ذکر سابق یافته شده است زیرا چه وقت ذبح از اهلال بنام غیر خدا رجوع کرده اهلال بنام خدای تعالی کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقةً منتفی است حکما وشرعا نیز معدوم و مرفوع گشت پس چرا حلال نباشد *

جوابش بدو وجه است اول آنکه مدار بقای ذکر سابق بر بقای نیت سابقه است و در صورتی که نیت سابقه یعنی تقرب بغیر خدا تا وقت ذبح باقی و مستقر ماند البته ذکر سابق نیز حکما و شرعا باقی و مستمر خواهد بود * و این را دو صورت است اول آنکه حقیقةً موجود و باقی باشد باین طور که تجدیداً و استینافاً نیت تقرب به آن غیر عند الذبح کرده باشد * دوم آن که حکما و شرعا موجود باشد باین طور که از نیت سابقه برنگردد و آنرا از دل خود دور نکند اگرچه وقت ذبح اعادهٔ آن نیت سابقه نه کرده باشد زیرا چه در شرع شریف قاعده مستمره است که وقتی که قصد و نیت امری یافته شود بعد از ان تا وقتی که نیت و اراده سابقه را از دل خود دور نکند یا امر مخالف و مناقض نیت ماضیه یافته نه شود پس

نیت متقدمه باقی شمرده می شود یعنی شرعا و حکما نیت ماضیه را اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده می شود * چنانچه اگر بعد مغرب نیت روزهٔ فردا کرده شود و مناقض آن یافته نه شود پس شرعا نیت شب گذشته اعتبار کرده بصحت روزه حکم نموده می شود * و هرگاه این قاعدهٔ شرعیه معلوم شد پس در صورت مذکوره نیت متقدمه در وقت ذبح نیز شرعا موجود است پس اهلال بنام غیر خدا نیز شرعا باقی ماند و هرگز منتفی و منعدم نگردید * چنانچه از اشباه و نظایر مفصلا منقول شد * پس باوجود بقای اهلال نام غیر خدا و استمرار نیت تعظیم او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب بجناب او تقدس هیچ فائده در باب حل ذبیحه نمی بخشد زیرا که تعظیم خدای تعالی از لسان و از جنان هردو شرط است و اگر یکی ازین دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود چنانچه سابقا از جامع الرموز و غیره مرقوم شد فتذکر * و سر درین باب آن است که چنانچه تسمیه مطهر ذبیحه است هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع مطهر و منجس نجس خواهد شد * چنانچه قاعدهٔ شرعیه است که اگر

شی طاہر و شی نجس مخلوط گردد پس غلبہ نجس را ست * و ظاہر است کہ ہر چیز نجس حرام است زیراچہ انتفاع و استعمال نجس مطلقا حرام است بہر وجہ کہ باشد و اکل اعظم وجوہ انتفاع است چنانچہ در ہدایہ در کتاب الاشربہ مرقوم است الانتفاع بالنجس حرام ولانہ واجب الاجتناب وفي الانتفاع بہ اقتراب پس این ذبیحہ نیز حرام است * جواب دوم آنکہ منجملہ شرائط حل ذبیحہ سہ شرط است * اول تعظیم او تعالی بذکر لسانی * دوم تعظیم او تعالی بذکر قلبی چنانچہ سابقا از جامع الرموز و در مختار منقول شد * سیوم اخلاص یعنے خالص کردن ذکر او تعالی از غیر لما فی الہدایۃ والشرط الذکر الخالص پس اگر یکی ازین سہ شروط فوت شود ذبیحہ حرام خواہد شد * پس اگر وقت ذبح نام غیر او تعالی گوید اگرچہ با ذکر نام خدای تعالی و یا با قصد تعظیم او تعالی ضم کند و یا تعظیم غیر او تعالی در دل آرد اگرچہ با تعظیم او تعالی و یا ذکر او تعالی خلط کند درین ہر چہار صورت ذبیحہ حرام خواہد شد * پس در صورت مرقومہ کہ قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر زبانی و تعظیم جنانی او گفتہ باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید درحالیکہ تعظیم غیر در دل باقی باشد اگرچہ با تعظیم او تعالی مخلوط بود ذبیحہ حرام

خواهد شد بجهت آنکه درین صورت اگرچه ذکر زبانی بنام غیر وقت ذبح یافته نشد اما ذکر قلبی یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی است اگرچه بقای حکمی بود پس بیشک ذبیحه حرام است * زیرا چه اخلاص دلی به تعظیم او تعالی که شرط حل ذبیحه است درین صورت مفقود است * ونیز قاعدهٔ شرعیه است که هرگاه زبان و دل مختلف شوند پس انچه در دل است شرعا معتبر است لما فی الاشباه فی البحث الثامع فی محل النیة اذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر ما فی القلب چنانچه سابقا نیز مذکور شده است و دلائل آن از کتب فقه و فتاوی بفضله تعالی مذکور خواهد شد فانتظر * وسر درین باب آن است که ذبح یعنی صرف ریختن خون جانوری عبادت محضه است و مخصوص بحق عز و علا است پس برای غیر خدای تعالی هرگز جایز نیست بلکه حرام محض بلکه کفر است * چنانچه جمهور مجتهدین به کفر ذابح قائل اند کما مر مرارا و یجیئ ایضا تکرارا * و قاعدهٔ شریعت است که هر عبادت بهر کیفیتی و کمیتی که در شرع وارد است دران زیادتی و یا کمی کردن از طرف خود جایز نیست * خلاصه آنکه به هیچ وجه تصرف دران درست نیست و هرگاه که ذبح یعنی کشتن جان جانوری قسمی از عبادت است پس آن

نیز بهر وجهیکه جان آفرین مقرر ساخته است به همان وجه ادا نمودن ضرور است و دخل و تصرف از جانب خود دران نمودن حرام است * و ذبح در شرع باین طور مامور است که شخصی عاقل صاحب ملت توحید جانوری را که در شرع حلال است بآله تیز رگهای که در گردن حیوان است قطع کند در حالیکه از زبان نام شریف او تعالی بدون ضم چیزی دیگر بگوید و در دل نیز تعظیم او تعالی بغیر شرکت احدی در آرد پس اگر ذابح موحد نبود یا آله تیز برنده نباشد مانند آنکه از عصا جانوری را بشکند حرام خواهد شد * و همچنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشرکت با نام او تعالی ذبح کرده شود و علی هذا القیاس اگر به تعظیم غیر خدا یا با ضم تعظیم او تعالی ذبح نموده شود حرام می گردد * و سر درین باب همان است که ذبح در شرع عبادت است پس اگر بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب بجناب او تعالی خواهد بود و البته جایز خواهد شد و اگر بنام غیر خدا و یا تعظیم غیر و یا بشرکت غیر با او تعالی در ذکر ظاهری یا تعظیم باطنی ذبح کرده شود هرگز منسوب بحضرت سبحانه نخواهد شد بلکه مطرود و مردود خواهد بود و بی شک حرام و نجس خواهد گردید * و نکته درین باب آن

است که شریک نمودن احدی را با او تعالی خواه در ذات خواه در صفات مبغوض ترین افعال است نزد حضرت واحد احد متوحد تعالی عما یشرکون وتقدس عما یقوله المشرکون وتنزه عما ینسبه الضالون لهذا فرموده است که ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر مادون ذلك لمن یشاء یعنی خدای تعالی هرگز نیامرزد شرک را و بیامرزد سوای شرک را برای هر که بخواهد * و در صحیح مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال رسول الله ﷺ قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک من عمل عملا اشرک فیه معی غیری ترکته وشرکته وفی روایة فانا منه بری وهو الذی عمله ترجمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی فرمود که من بی نیاز ترین شریکان هستم از شرک و کسی که عمل کرد کاری را که شریک گردانید در ان کار با من غیر مرا بگذارم آن کار را و شرکت او را * و در روایتی آن است که پس من بیزارم ازان کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد برای او یعنی آن چیز برای آن شریک است و خود قبول نمی کنم آن را زیرا چه چون به سبب شرک خبثی دران پیدا گشت پس قابلیت مقبولیت بحضرت واحد احد ندارد * لهذا آن چیز

مردود درگاه احد و آن شخص رانده بارگاه صمد گشت والعیاذ بالله منه پس هرگاه در ذبح جانوری که قسمی از عبادت است تعظیم غیر خدا ملحوظ گشت درحقیقت این عبادت برای غیر صادر شد پس بی شبهه خبثی قوی در وی پیدا شد که بدتر از مردار گشت * زیرا چه مرده بدون تعظیم خدا مقبوض گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا کشته گشته است و ازاینجا است که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارت است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی * و هرگاه اخلاص در عبادت شرط است پس لحاظ غیر در عبادت گنجایش ندارد چنانچه او تعالی فرمود * وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء حکم کرده نه شدند مگر آنکه پرستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص کنندگان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بیزارند از جمیع ادیان دیگر * و چون قصد و لحاظ غیر دران دخل یافت هرگز اخلاص متحقق نه شد پس همانا که از درجهٔ مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب است که در حدیث صحیح وارد است که ریا یعنی عبادت فعلی برای معاینه کنانیدن غیر و هم چنین سمعه یعنی عبادت قولی برای شنوانیدن دیگری قسمی از شرک است چنانچه در مشکوة

شریف است که الریاء الشرک و این جمله را سه بار فرمودند و وجهش همان است که هرگاه در عبادت عملی یا قولی ملاحظه غیر و قصد آن مداخلت یافت بوی شرک پیدا کرد و بدرجهٔ قبول عروج نیافت بلکه مردود گردد و طرد بیفتاد پس ذبح جانوری با ذکر زبانی بنام خدا و با تعظیم دلی برای غیر خدا کمال مشابهت با نماز با ریا دارد که در ظاهر قیام و رکوع و سجود وغیره برای خدا می کنند و تسبیح و تهلیل و تحمید از زبان بنام خدا می نمایند اما در دل خوشنودی غیر خدا و تقرب بغیر او مقصود می دارند

و سر در این باب آن است که اصل در اعمال نیت است و مدار ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف که در ابتدای مشکوة وارد است انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرء ما نوی یعنی بجز این نیست که جزای هر عمل منوط بر نیت است و بجز این نیست که برای هر مرد چیزی است که نیت آن کرده باشد * و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ینظر الی صورکم و اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم ترجمه بدرستیکه الله تعالی نظر نمی فرماید بسوی صورتهای شما و اموال شما و لیکن نظر می فرماید بسوی دلهای شما و اعمال شما * پس ظاهر شد که تسمیهٔ خدا از زبان

باینست تعظیم غیر در جنان آ صلا شرعا معتبر نیست بلکه معتبر همان است که در روان است و نیز قاعده شرعیه که اذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر ما في القلب على ما مر من الاشباه *

و هرگاه جانور مرقوم بسبب نیت تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او محل شرک شد و شرک نزد او تعالی نجاست است و از نجا است که او تعالی مشرک را نجس فرموده است قال الله تعالی انما المشرکون نجس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است علاوه بر این آنکه در صورتیکه نام غیر خدا را در وقت ذبح جانوری بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک زبانی است پس هم چنین بر تقدیریکه تعظیم غیر خدا در وقت ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیحه حرام و نجس خواهد شد و باعث آن شرک نهانی است * اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول قید مذکور را یعنی لفظ عند الذبح هر دو صورت مرقومه را یعنی ذکر حقیقی و حکمی را جمع درمیان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا چه صورت اولی معنی حقیقی است و صورت ثانیه مجازی جوابش اولا آنکه مفسریکه قید مرقوم را در تفسیر خود ها آورده اند شافعی المذهب اند و نزد شان جمع بین الحقیقت والمجاز درست است

کما فی کتب الاصول پس این اعتراض بر حنفیان متوجه نمی شود زیرا چه ایشان قید نمی دهند بالکه تجویز هم نمی کنند و از انجا که اکثر اهل تفاسیر معتقد مبین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً تفاسیریکه درین دیار مروج است اکثر از ان تالیف ایشان است چنانچه بیضاوی و جلالین و کشاف وغیره پس اگر کسی از حنفیان متاخرین بجهت تبعیت شان در سهرا مری هم چنان عبارت را نقل کرده یا ترجمه نموده چه عجب چنانچه صاحب تفسیر حسینی نیز درین ورطه افتاده است * جواب ثانیاً آنکه درین جا جمع بین الحقیقه والمجاز نیست بالکه عموم مجاز است زیراچه مراد از مذکور عندالذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است هردو صورت را و عموم مجاز نزد حنفیان جایز است کما فی کتب الاصول * اگر کسی گوید که مجاز را قرینه ضرور است و درین جا کدام قرینه بر معنی مجازی است * جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل همین قرینه قویه کافی است که معترض از ان غفلت نموده است * وثانیاً آنکه کلام در اصطلاحات شرعیه است و اصطلاحات شرعی اگرچه به نسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرع حقیقت است مجاز نیست حتی که محتاج بسوی قرینه باشد * جواب چهارم از سوال سابق

بلحاظ قید عند الذبح آنست که بو سلمناکه قید عند الذبح اتفاقی نباشد بلکه احترازی بود پس فائدهٔ اش این تواند بود که حرمت آن جانور بر تقدیری است که اهلال در وقت ذبح موجود و باقی باشد یعنے اگر قبل از ذبح از اهلال سابق درگذرد و ازان نیت باز گردد و خالصته لله ذبح کند حلال خواهد شد و یا آنکه جانور منذور مرقوم را پیش از ذبح او بغیر و شد و یا بکسی بدهد تا البته اهلال متقدم مرتفع خواهد شد و عند الذبح باقی نخواهد بود پس قید مذکور احتراز از ین صورتها باشد * پس می گویم که با وجود این احتمال استدلال مستدل مرقوم تمام نمی تواند شد * جواب بنجم آنکه از انجا که آیت موصوفه ظاهرا شامل است تملیک را که برای غیر الله نموده شود یعنے جانوری که آواز برداشته شود برو نام غیر خدا بقصد تملیک او و برای آن غیر پس متوهم می شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه بردن نام انسانی بر جانوری بقصد تملیک او و برای آن در شرع درست است پس ممکن است که مفسرین مقیدین غرض از قید مذکور اخراج صورت تملیک را قصد کرده باشند و حاصلش آنکه جانوری که بنام غیر خدا مشتهر کرده شود وقتی حرام است که

مقصود ناذر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این جانور را برای تقرب بسوی آن غیر ذبح کند بخلاف صورتهای تمایک که این مقصود در آنها مفقود است * پس با وجود احتمال مرقوم تمسک مستدل ناقص است * جواب ششم آنکه چون لفظ ما عام است جانور و چیز دیگر را پس محتمل است که مراد مفسرین مذکورین از تقیید مرقوم تخصیص لفظ ما بحیوان بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره باین معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است پس از این قدر دانستنی است که از جوابهای مرقومه کسی گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و مولف این رساله آن را تسلیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف روایت و درایت است چنانچه مفصلا مذکور شد بالا مزید علیه صرف بلحاظ ارخای عنان و توسیع میدان جولان و بملاحظه توفیر الزامات و تکثیر افادات این احتمالات عقلیه و تقریرات دقیقه بمعرض بیان و بمشهد بیان آورده در حقیقت جواب حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمیز مولانا عبدالعزیز قدس الله سره العزیز در تفسیر عزیز بآن اشاره فرموده اند

شعر * فان القول ما قالت حزام * وان كثر التجشم في الكلام و ابن قابل البضاعة وكثير الشناعة اگرچه درین باب بسیار دست و پا زده و حکم مذکور را به منصهٔ بیان جلوه عیان داده و هر دعوی را بوجوه شتی اثبات نموده و بدلایل قطعیه و براهین یقینیه بپایهٔ ثبوت رسانیده و دفع معارضات و رفع شبهات حتی الامکان کرده اما فضل تقدم و شرف سبق مر جناب عالی قباب راست قدس الله سره العزیز

فلو قبل مبكاها بكيت صبابة * بسعدى شفيت النفس قبل التندم
ولكن بكت قبلي فهيج لي * البكا بكاها فقلت الفضل للمتقدم

و اگر کسی را شبهه خطور کند که در صورتیکه معنی ما اهل به لغیر الله ما نودی علیه اسم غیر الله باشد و قید عند الذبح نیز معتبر نباشد و لفظ ما که در آیهٔ کریمه واقع است شی عام است یعنی خواه من قبیل جانور باشد یا غیر آن بود از قبیل ماکولات و مشروبات یا از جنس دیگر مانند زر و سیم و غیره پس اگر مراد ازو بالخصوص جانور باشد پس موجب تخصیص کیست و بر تقدیر عموم او وجه تفسیر کلمهٔ ما بلفظ جانور چیست * جوابش آنکه از تقریرات سابقه و تحریرات لاحقه که در اثبات معنی آیهٔ کریمه از کتب لغات

وتفاسیر مبین گردید و نیز از تحریرات ماضیه که در سوالات
وجوابات مرقوم شد ظاہر و ہویدا و باہر و پیدا گشت که حاصل
معنی آیهٔ شریفه نذر لغیر الله است و نذر لغیر الله ہر چیز که باشد
و برای ہر که بود مطلقاً حرام است و مورد آن نیز عام است
پس اگر شئی مطلق از ہر جنس که باشد خواه از صنف حیوانات
مباعه خواه از قسم ماکولات دیگر خواه از نوع اشیاء دیگر از آیت
مجیده محرره اراده کرده شود صحیح می تواند شد و اگر بقرینه
میته و خنزیر و موقوذه منخنقه و ما اکله السبع و ما ذبح علی النصب
وغیره تخصیص لفظ ما بحیوان کرده شود بعید نیست و نیز برعایت
شیوع عادت مردمان که اہلال بر جانوران می کنند نه بر اموال
دیگر چنانچه فاتحهٔ رسمیه که بر قسم ماکولات می کنند نه بر جنس ملبوسات
و نه بر صنف دراہم و دنانیر و فلوس وغیره اگر خاص جانور مراد داشته
شود عجب نبود * اما از انجا که الفاظ قرآن که احتمال معانی متعدده
داشته باشد بلا قرینهٔ قطعیه قرآنیه و بغیر دلالت حدیث صحیح
مجمع علیه حمل آن بر احدی از معانی محتمله و بدون ورود اجماع
مفسرین معتمدین ترجیح احدی از مدلولات متعدده ہرگز جایز
نیست لہذا یکی از دو احتمال مرقوم را معین و مشخص نمی توان

کرد بالکه همین قدر باید گفت که هر دو احتمال درست وممکن
است والله اعلم بمراده * واز این جااست که مفسرین محققین
در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره واحتمالات متعدده
می دارد محتملات عقلیه متبوعه ذکر کرده اند اما تعیین یکی ازانها
را بعلم الهی تفویض نموده اند زیراچه در مشکوة شریف در
کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
فی القران برایه فلیتبوء مقعده من النار کسیکه بگوید در تفسیر قرآن
برای وعقل وقیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد
پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ
وفی روایة من قال فی القران بغیر علم فلیتبوء مقعده من النار
ونیز در کتاب وباب مرقوم مرقوم است قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قال فی القران برایه فاصاب فقد
اخطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن وتاویل کند دران از پیش
خود پس صواب کند ودریابد حق را پس بتحقیق خطا کرد یعنی
اگرچه در واقع حق وصواب اتفاق افتاد اما چون در قصد وطریق
او خطا کرد حکم خطا دارد * وشیخ عبدالحق دهلوی رحمة الله علیه در
شرح این حدیث گفته که اگر تفسیر آیتی کند وجزم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جز بنقل از ائمهٔ اهل تفسیر که بر سند
سند آن بحضرت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق
احتمال و بگوید که تواند مراد این باشد پس این بشرط
موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهی
اگر کسی گوید که در صورتیکه احدی جانوری را بنام غیر
خدای تعالی نام زد کند و یا زمینی و یا چیزی دیگر را باین لفظ که این
چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز را برای
فلان پیر نذر کردم و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال اینها
اما در دل خود مراد و مقصود ازین کلام آن دارد که نذر برای
خدای تعالی و تقرب بجناب او است و ثوابیکه از خورانیدن
آنها حاصل شود برای آن میت نام زده برسد * پس این نذر
صحیح و خوردن آن چیز و محاصل آن زمین جایز است یا نه *
اگر جایز است پس کسیکه بنام اولیاء نذر و نیاز می کند همین
مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی
که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود * حال آنکه علماء
متقدمین و فضلاء متاخرین قرناً بعد قرن باستحلال آنها فتوی
داده اند و خود از انها انتفاع گرفته و بدیگران رسانیده اند

وکسی از علمای پیشینان و فقهای گذشتگان بر این اعتراض نکرده واحدی ازان اعراض نه نموده پس در حقیقت اجماع تامی مسلمین بر جواز و حلّ آن منعقد گشت و آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن * و نیز ارشاد نموده اند که لا تجتمع امتی علی ضلالة * و امثال آنها پس انکار اجماع مرقوم بسوی انکار این همه احادیث رجوع می کند والعیاذ بالله منه * جوابش موقوف بر تمهید مقدمه ایست و آن این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه عوام نذر لغیر الله می کنند تاویل کرده حمل بر صحت نماید و حرام را متبدل بحلال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام شائع و ضائع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن این قدر نمی فهمد که این تاویل رکیک و عذر لنگ هیچ وجه ناذر را و هم ماوّل را فائده نمی بخشد زیرا چه بیچاره عوام کالانعام اند این چنین تقریرات و تدقیقات در ذهن صافی و طبع سلیم شان نمی گنجد هر چه در دل می دارند بر زبان نیز می رانند * زیرا چه کسی که در دل خود نذر خدای تعالی منظور دارد و تقرب بجناب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و کدام

حاجت روداده که از زبان نذر بنام غیر خدا نماید و خود را
درصورت حرام و کفر و شرک اندازد آیا آن کس قدرت
نمی یابد که انچه در دل دارد بر زبان نیز آرد * پس فی الواقع
این همه تاویل اقوال جهال و تصحیح افعال و اعمال ایشان
موجب ضلالت خود و اضلال ایشان است نعوذ بالله
من شرور اقوالهم ومن سيئات اعمالهم في الفصول العمادية في
فصل ما يوجب الكفر و مالا يوجبه اعلم انه اذا كان في
المسئلة وجوه توجب الكفر ووجه واحد يمنع التكفير فعلى المفتي
ان يميل الى الوجه الذي يمنع الكفر تحسينا للظن بالمسلم ثم
ان كانت نية القائل ذلك فهو مسلم و ان كانت نيته هو الوجه الذي
يوجب الكفر فلا ينفعه حمل المفتي كلامه على الوجه الذي لا يوجب
الكفر * و يومر بالتوبة والرجوع عن ذلك وبتجديد النكاح بعد
الاسلام * ثم ان اتى بكلمة الشهادة على وجه العادة لم ينفعه ما لم
يرجع عما قال لانه بالاتيان بكلمة الشهادة على وجه العادة لا يرتفع الكفر
یعنے بدان که وقتی که در صورتی چند وجوه یافته شود که هر یکی
از آنها موجب کفر باشد مگر یک وجه که مانع کفر بود پس برین
تقدیر واجب است بر مفتی که بمرد مسلم گمان نیک برد

به کفر او حکم نکند بانکه بر حسب وجهی که کفر را منع کند فتوی دهد
پس تر داشتنی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان
وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی
مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان
وجه مکفر بود پس حمل مفتی کلام او را بر وجه غیر کافر هیچ فایده
نمی بخشد بانکه فتوی مفتی رایگان است زیرا چه در نفس
الامر آن کس کافر شد پس امر کرده خواهد شد بتوبه
و استغفار و رجوع از ان قول و عمل و به تجدید اسلام و
به تزویج ثانی با زوجهٔ خود پس تر یاد داشتنی است که اگر
شخص مرقوم کلمهٔ شهادت را بر سبیل عادت سابقه
خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد بانکه ضرور است
که او اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سر نو ایمان آرد
و تجدید کلمهٔ توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمهٔ
شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول
و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرتفع نمی شود
مادامی که قول مکفر را ترک نه کند و از ان رجوع نه نماید و تا وقتیکه کفر
او مرفوع نه شود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر و اسلام

بایکدیگر ضداند و دو ضد در یک جا جمع نمی شوند انتهی * پس
بعد تمهید مقدمۀ مذکوره بدانکه نذر لغیر الله که درمیان عوام مروج
است بر دو نوع است * اول آنکه آن غیر را بصورت
منادی نام او را می خوانند و می گویند یا حضرت پیر دستگیر
این جانور را یا جانوری را نذر و نیاز شما کردم قبول فرمائید
اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهم کرد * دوم آنکه
بدون ندا باینوجه که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این
بز را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهم نمود و امثال
آن بهر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورتها در معنی
نذر لغیر الله محکم است اصلا احتمال و تاویل امر دیگر ندارد
زیرا چه حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیت
خلاف ظاهر هرگز معتبر و مقبول نخواهد شد * و تاویل مرقوم در
سوال اصلا گنجایش ندارد زیرا چه قاعدۀ اصول است که در
هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر لفظ بر معنی حقیقی او
محمول خواهد شد تا وقتیکه قرینه قویه بر خلاف آن یافته نشود *
و نیز به جهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح
است و محتاج به نیت نیست پس نیت خلاف ظاهر

او هرگز مسموع و معتمد نخواهد شد زیرا چه قاعدهٔ اصول ست که هر کلامی که در مرادی صریح باشد حکم او لازم خواهد شد و محتاج سوی نیت وارادہ نه خواهد شد * خصوصاً حکم لفظ نذر این است که کلامی که موضوع برای نذر باشد محتاج بسوی نیت نه خواهد شد لما فی الچلپی حاشیة شرح الوقایة قوله ثم ان لم ینوشیأ الخ اقول وجه کونه نذرا ان اللفظ موضوع له ودلالة اللفظ لا یحتاج الی النیة لانه حقیقة کلامه و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شرعی منوط بر ظاهر است هر چه در نظر دیده و در ظاهر شنیده شود برحسب آن اجرای احکام دنیاوی نموده خواهد شد * و نیز بملاحظهٔ آنکه الفاظ ناذرین مبتنی بر عرف است یعنے عبارت ناذر بر معنی عرفی محمول است و عبارت مرقومه در عرف عام و در استعمال خواص و عوام در معنی نذر لغیر الله معروف و مستعمل است چنانچه در اشباه در قاعدهٔ سادسه العادة محکمة مرقوم است * ومنها الفاظ الواقفین تبتنی علی عرفهم وکذا لفظ الناذر والموصی والحالف * پس بر تقدیریکه عبارت مرقومه از کسی صادر گردد و قرینهٔ قویه برخلاف ظاهر کلام او یافته نه شود بلا تامل بحرمت آن فتوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلاً احدی جانوری را بنام خدا ذبح کند حکم بحل آن نموده خواهد شد مگر وقتیکه قرینهٔ قطعیه بر خلاف آن یافته شود پس البته بحرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی جانوری را پیش قبری یا بتی و امثال آن برده و تعظیم آنها کرده و اهتمام در حضور و مقابله و قرب آنها نموده ذبح کند اگرچه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان راند پس بی شک و بلا تامل بحرمت آن حکم نموده خواهد شد زیراچه این همه افعال ظاهری قرینهٔ یقینیه و دلالت قویه بر ذبح لغیر الله دارد هیچ تاویل را ذران دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل آن از کتب متعدده بفضله تعالی مرقوم خواهد شد فهل من منتظر فلینتظر و بالفرض والتقدیر اگر فی الواقع ناذر مرقوم معنی حقیقی کلام خود را اراده نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد دارد یعنی الفاظ نذر لغیر الله گوید و مقصود و ملحوظ از ان تعظیم آن غیر ندارد بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم و تقرب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر صرف ایصال ثواب آن نذر بروح او منظور باشد پس دیانةً فیما بینه و بین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد

خدای تعالی که واقف باطن ونهان وظاهر وعیان است نذر صحیح است ومنذور حلال اما قضاءً یعنی در احکام دنیاوی هرگز مقبول نخواهد شد بلکه بحرمت شئ منذور مذکور حکم کرده* خواهد شد وهرکسی که بر صورت مرقومه مطلع خواهد شد در حق او حرام است لما في الاشباه في المبحث التاسع في محل النية لو قصد بلفظ غير معناه الشرعي وانما قصد معنى آخر كلفظ الطلاق واراد به الطلاق من وثاق لم يقبل قضاء ويدين يعنی اگر کسی کلامی بگوید ومعنی شرعی آن اراده نکند بلکه معنی دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجهٔ خود را بگوید که تو طالق هستی وظاهر کند که مراد من معنی شرعی آن که رها کرده شده از نکاح است نبود بلکه رها کرده از قید وزنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد کرد بلکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت خود راست خواهد بود پس عند الله مقبول خواهد شد و هم چنین در اکثر کتب فقه واصول مصرح است برای خوف اطالت که مفضی سوی ملالت است عبارتهای آنرا درینجا نقل کرده نشد اما دانستنی است که بدین تقدیر احکام

نذر الله جاری خواهد شد یعنی مصرف آن فقراء و مساکین
و امثال آنها خواهند بود و ناذر را و اولاد و آباء او را و اغنیا را
خوردن آن جایز نخواهد بود چنانچه در کتب فقه مسطور و درین
رساله نیز مذکور است و خلاصهٔ تقریر این مقام و تحریر این
مرام آن است که در صورتی که کسی از زبان خود نذر
لغیر الله کند پس بر حسب ظاهر قول ناذر جمیع مسلمان را
واجب است که آن چیز را حرام دانند و هرگز او را نخورند
مگر وقتی که نذر برای خدا به تقرب او تعالی بالیقین ظاهر و آشکارا
شود و هرگاه نذر الله متیقن گردد پس برای فقراء و مساکین تناول
آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای
اغنیا جایز نیست اگر کسی گوید که تسلیم کردم که آیت
کریمه ما اهل به لغیر الله شامل است جانوری را که بنام غیر خدا
نامزد کرده شود و وقت ذبح او نام خدا گفته شود یعنی آیه
شریفه مقتضی حرمت صورت مرقومه است اما در جزو
هشتم در رکوع اول در سورهٔ انعام موجود است ما لکم ان لا تاکلوا
مما ذکر اسم الله علیه وقد فصل الله لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم
الیه یعنی نیست مر شما را آنکه نه خورید از انچه یاد کرده شود

نام خدای تعالی بر او و بدرستیکه تفصیل کرد خدای تعالی و بیان فرمود برای شما آنچه حرام کرده شده است بر شما مگر وقتیکه مضطر شوید یعنی ناچار شوید بخوردن آن انتهی پس آیت مذکوره شامل است صورت مرقومه را و مقتضی حل آن است پس این آیت که متأخر است چرا ناسخ آن نباشد و اگر بالفرض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام ازین دو آیت مقدم است پس در صورت مرقومه تعارض آیتین ثابت خواهد شد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع باصل که اباحت است نموده نمی آید یعنی اذا تعارضا تساقطا والاصل الاباحة یعنی وقتی که دو آیت متعارض شوند و یکی را بر دیگری ترجیح نباشد پس هردو از درجهٔ اعتبار و احتجاج ساقط می شوند بعد ازان رجوع کرده می شود باصل هر شی که اباحت است * جوابش بر چند وجه است اول آنکه می پرسم که آیت ثانیه عام است جمیع جانوریرا که برو نام خدا ذکر کرده شود بهر نهجیکه باشد یا خاص است بصوریکه در شرع معهود و معین است در باب حل هر ذبیحه پس اگر عام باشد لازم آید که جانوری که برو نام خدا گفته خنق کرده شود یا از عصا و یا از

سنگ کشته شود یا برای بتی و سنگی و قبری و امثال آنها ذبح کرده شود حلال باشد وحالانکه حرمت این صورتها منصوص قرآنی است چنانچه در آیت مرقومه والمنخنقة والموقوذة والنطيحة والمتردية وما ذبح على النصب الخ بالتفصيل مرقوم شد * پس معلوم شد که آیت مرقومه خاص است بصورتیکه نام خدای تعالی گفته شود و ذبح کرده شود بشرایطیکه در شرع شریف مقرر و معین است ویکی از شرایط ذبح آن است که نیت تعظیم خدای تعالی کرده شود و اگر برای تعظیم و تقرب غیر خدا ذبح کرده شود حرام است اگرچه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته باشد لما مر سابقا و آنفا بما لا مزيد عليه لیکن درین جا نیز برای تنبیه و تذکیر عبارت دو کتاب تکراراً مرقوم می گردد في جامع الرموز فلو سمى على ذبيحة وذبح لغيره تعالى لم يحل وانما قلنا لله تعالى لانه لو سمى وذبح لغيره تعالى لا يحل لانه ذبح تعظيما له لا لله تعالى * وفي الدر المختار ولو سمى ولم تحضره النية صح بخلاف ما لو قصد بها التبرك في ابتداء الفعل او نوى بها امرا آخر لا يصح فلا يحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانیه عام نیست پس آیت اولی را هرگز ناسخ نمی تواند شد كما هو الظاهر

جواب دوم آنکه اگر فرض کرده شود که آیت ثانیه آیت اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که درمیان هردو آیت تعارض واقع است پس دانستنی است که قاعده کلیه اصول فقه است که هرگاه در یک صورت دلیل محرم و دلیل مبیح هردو جمع شوند و تاریخ آن ها معلوم نباشد که کدام مقدم است و کدام موخر و یکی را بر دیگری ترجیح نبود پس عمل به محرم کرده خواهد شد لما فی الاشباه والنظایر اذا اجتمع الحلال والحرام غلب الحرام حديث اورده جماعة ما اجتمع الحلال والحرام الا غلب الحرام الحلال ومن فروعها اذا تعارض دليلان احدهما يقتضي التحريم والآخر الاباحة قدم التحريم وهكذا في كتب الاصول تقريرها مخافة الاملال و معترض که بحکم اذا تعارضا تساقطا ويحكم بالاصل الذي هو الاباحة را قاعده کلیه نام نهاده است منشای آن سوء فهمی ولاعلمی او است بانکه قاعده کلیه اذا تعارض المبيح والمحرم يعمل بالمحرم مخصص قاعده مذکوره است جواب سیوم آنکه در صورت تعارض دو آیت قاعده اصولیه بر این نوع است که وقتی که درمیان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بحدیث رجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که او را حدیث موافق

بود راجح می باشد و اگر از حدیث رجحان احدی ثابت نه شود پس بقول صحابه رجوع نموده می شود ❁ و اگر از قول اصحاب نیز ترجیح احدی یافته نه شود پس بقیاس شرعی رجوع آورده می شود ❁ پس اگر از قیاس نیز غلبهٔ یکی بر دیگری ظاهر نه شود پس آن وقت باصل آن شی که دران تعارض واقع شده است حکم کرده می شود بر اینکه اصل آن شی حل بود یا حرمت اما انچه معترض گفته که وقت تعارض آیتین مطلقا باباحت حکم کرده می شود پس این غلط محض و افترای بحت است لما فی کتب الاصول حکم التعارض بین الآیتین المصیر الی السنة وبین السنتین المصیر الی قول الصحابة وبین قولی الصحابة الی القیاس وبین القیاسین الی تقریر الاصول و در صورت مرقومه اگر تعارض آیتین مرقومتین فرض کرده شود پس برحسب قاعدهٔ مرقومه واجب است که سوی حدیث رجوع کرده شود چنانچه حدیثی در ابراهیم شاهی از سنن ابی داود منقول است قوله علیه السلام لاعقر فی الاسلام ای عند القبور وایضا فیها ان النبی علیه السلام نهی عن ذبائح الجن ❁ چنانچه آینده بفضله تعالی مذکور خواهد شد ❁ و در دستور القضاة از صحیح مسلم و صحیح

بخاری مروی است قال النبی صلی الله علیه وسلم حرم الله تعالی
ما ذبح امتی علی الاصنام والاوثان والاوزار والآثار والبحار
والانهار والبیوت والعیون والاودیة فالذابح مشرك والمذبوحة میتة
پس این احادیث وامثال آن مرجح آیت اولی است
واگر فرض کرده شود که تعارض آیتین مرقومتین از حدیث
مرتفع نه شود پس بر طبق قاعدهٔ مذکوره ضرور است که بسوی
قول صحابه رجوع آورده شود وآن درین مقام قول جمیع
صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه
سابقا از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء لوان
مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا
وذبیحته ذبیحة مرتد واگر فرض کرده شود که تعارض آیتین
مزبورتین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعدهٔ
مرقومه لابدی است که بسوی قیاس شرعی رجوع کرده
شود وآن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام
غیر خدا از زبان گفته شود حرام قطعی است اگرچه در دل
تعظیم خدای تعالی داشته باشد پس هم برین قیاس
جانوری که وقت ذبح او تعظیم غیر خدا در دل آورده شود

حرام خواهد شد اگرچه از زبان نام خدای تعالی بخواند بجهت شرکت در حالت حرمت که تعظیم غیر خدا است در وقت ذبح جانور کما عرفت ومتعرف پس این قیاس نیز مرجح آیت اولی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال اگرچه در آیت ثانیه برحسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر آیت مرقومه مخصص آن است یعنی جمله وقد فصل لکم ماحرم علیکم الخ صورت متنازع فیها را از آیت ثانیه مذکوره خارج می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جمله فصل لکم ماحرم علیکم است چرا که قد فصل اشاره است به سوی ما تقدم یعنی انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله الی آخر الآیة و هرگاه آیت کریمه اعنی مالکم ان لا تاکلوا صورت مرقومه را شامل نشده پس تعارض بین الآیتین نیز ثابت نشد پس بوجه من الوجوه حل جانور منذور مذکور ثابت نگردید * اگر کسی گوید که در جزو هشتم در رکوع اول در سورهٔ انعام موجود است کلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مومنین شامل است صورت مرقومه را پس صراحةً حکم به خوردن جانوریکه نام خدای تعالی وقت ذبح او گفته شود وارد است بانکه

در صورت باز ماندن از خوردن آن تهدیدی است سخت چنانچه کلمهٔ ان کنتم بآیاته مؤمنین ناطق بآن است جوابش آن است که صورت مرقومه از آیت مزبوره مخصوص و منسوخ است از آیتهای دیگر یعنی آیتهای سورهٔ بقره انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله الآیة وآیتهای سورهٔ مایده اعنی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به الیٰ قوله وما ذبح علی النصب الخ زیرا که آیت مرقومه مندرجه سوال یعنی کلوا مما ذکر اسم الله علیه در سورهٔ انعام است و این سوره در مکهٔ معظمه قبل از هجرت نازل شده است و سورهٔ بقره در اول قدوم مدینهٔ منوره بعد از هجرت نزول یافته است و هم چنین سورهٔ مایده آخر سورهای قرآن است در باب نزول و نیز آیات سورهٔ انعام یعنی قل لا اجد فیما اوحی الی محرما الی قوله الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر او فسقا اهل لغیر الله به بعد چند رکوع است از آیت مذکوره یعنی کلوا مما ذکر اسم الله علیه الخ پس این همه سه آیات مرقومه ناسخ است مر آیت مرقومهٔ سوال را و تفصیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است من شاء فلیطالع ثمه وجواب دوم و سیوم و چهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملاحظه آیت شریفه ما لکم ان لا تاکلوا الخ است مرقوم گردیده و در جواب سوال ثانی نیز که بلحاظ آیت کریمه کلوا مما ذکر اسم الله علیه است جاری می تواند شد بادنی تغییر اما بخوف تطویل و املال فروگذاشته بر ذهن سلیم و طبع مستقیم حواله نموده شد * پستر بدانکه اگر این همه تقریرات مذکوره وجوابات مزبوره در خاطر کسی جا نه کند و به جهل مرکب خود وا ماند و بر جهالت و غوایت و شرارت و عباوت خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن می آرم که کسی را جای چون و چرا نباشد و تاویل و تغییر دران گنجایش ندارد بلکه منکر آن را بسرحد الحاد و کفر رساند نعوذ بالله من ذلك و آن این است که صورت مرقومه نذر برای میت است و جمیع نذر برای غیر خدا بالاجماع باطل و حرام است پس بالاشبهه نذر مرقوم باطل و حرام است لما فی البحر الرایق فی فصل النذر من کتاب الصوم واما النذر الذی ینذره اکثر العوام کان یکون لانسان غایب او مریض او له حاجة ضروریة فیاتی بعض قبور الصلحاء فیجعل ستره علی راسه ویقول یا سیدی فلان ان رد غائبی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی

فلك من الذهب كذا او من الفضة كذا او من الطعام كذا او من الماء كذا او من الشمع كذا او من الزيت كذا فهذا النذر باطل بالاجماع لوجوه * منها انه نذر لمخلوق والنذر للمخلوق لا يجوز لانه عبادة والعبادة لا تكون للمخلوق ومنها ان المنذور له ميت والميت لا يملك ومنها ان ظن ان الميت يتصرف في الامر دون الله واعتقد ذلك كفرا الى قوله للاجماع على حرمة النذر للمخلوق ولا ينعقد ولا تشتغل الذمة به وانه حرام بل سحت ولا يجوز لخادم الشيخ اخذه ولا اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقيرا وله عيال فقراء عاجزون عن الكسب وهم مضطرون فاذا علمت هذا فما يوخذ من الدراهم والشمع والزيت وغيرهما وينقل الى ضرايح الاولياء تقربا اليهم فهو حرام باجماع المسلمين مالم يقصدوا بصرفها الفقراء الاحياء قولا واحدا انتهى * خلاصهٔ ترجمه آن که نذری که بیشتر عوام می کنند مانند آنکه کسی را دوستی به سفر رود و یا بیمار شود و یا حاجتی پیش آید پس نزد قبر بعضے از بزرگان می آید و پردهٔ قبر را بر سر خود نهاده و باادب ایستاده می گوید که یا حضرت اگر فلان شخص نزد من بیاید و یا فلان بیمار آرام گردد و یا فلان حاجت من بر آید پس برای شما این قدر زر یا نقره یا

شیرینی وغیره اداکنم پس این چنین نذر باطل است
بالاجماع یعنی بدون خلاف احدی از علماء بچند وجوه * اول آنکه نذر
برای مخلوق جایز نیست زیراچه نذر عبادت است و عبادت
خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر * دوم
آنکه آن شی منذور را برای مرده می دهند و مرده مالک
چیزی نمی شود * سیوم آنکه ناذر اعتقاد می کند که آن بزرگ
قدرت حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است *
و اتفاق تمامی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا
حرام است و ادای آن واجب نمی شود و شی منذور
حرام است * و خادمان مقبره آن بزرگ را گرفتن آن
چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بوجه من الوجوه تصرف
در آن شی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر مگر در صورتیکه
کسی محتاج و عاجز بود و از گرسنگی خوف هلاکت دارد
پس در حق او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نایابی
چیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و هرگاه حال نذر لغیر الله
معلوم شد پس چیزهائیکه پیش قبر را ولیاء می برند و
از آن چیزها تقرب بدرگاه ایشان می جویند حرام است

باجماع مسلمین مگر در صورتیکه محتاجان را دادن مقصود باشد و ایصال ثواب آنها بروح آن اولیا منظور بود نه تقرب و خوشامدی حضرات ایشان پس البته درست است

وایضا فی الفتاوی العالمکیریة فی آخر باب الاعتکاف والنذر الذی یقع من اکثر العوام بان یاتی الی قبر بعض الصلحاء ویرفع ستره قایلا یا سیدی اذا قضیت حاجتی فلک منی من الذهب کذا مثلا باطل اجماعا الی قوله واذا عرفت هذا فما یوخذ من الدراهم ونحوها وینقل الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فحرام بالاجماع مالم یقصدوا بصرفها الفقراء الاحیاء قولا واحدا وقد ابتلی الناس بذلک انتهی

وایضا فی الدر المختار فی آخر کتاب الصوم اعلم ان النذر الذی یقع للاموات من اکثر العوام وما یوخذ من الدراهم والشمع ونحوها الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فهو بالاجماع باطل وحرام مالم یقصد وا صرفها لفقراء الانام وقد ابتلی الناس بتلک ولاسیما فی هذه الاعصار ۞ وفی شرح المتفق البقر الذی یندره الکافرون باسم الآباء والاجداد حرام لان فیه حرمتین احدهما انه ملک الناذر ولا یجوز للمومن ان یتصرف فی ملک الغیر و یاکل لان حق الغیر حرام ۰ والثانی ان ما یطعم الکافرون باسم

الاَّباء فهو حرام ولا يجوز للمسلم ان ياكل منه وكذا البقر لانه منذور باسم الميت وكذا البقر الذي ينذر ه الناس بارواح المشايخ لانه منذور باسم الميت انتهى * خلاصهٔ عبارت شرح متفق آنکه گاوی که کافران بنام پدران خود ها نذر می کنند حرام است زیراچه دران گاو از دو وجه حرمت است * اول آنکه گاو مذکور ملک ناذر است و تصرف در ملک غیر حرام است * دوم آنکه بنام مردگان منذور است و منذور برای غیر خدا حرام است و همچنین گاوی که بارواح اولیاء نذر می کنند حرام است زیراچه منذور بنام مرده است انتهی * اگر کسی گوید که عقیقه در شرع ثابت است و جز این نیست که بنظر استبشار بولادت مولودی گوسپندی را ذبح می کنند پس همچنین وقت قدوم امیری و مانند او جانوری را ذبح کردن چرا جایز نباشد چنانچه در شمایل ترمذی مرقوم است که ابو الهیثم انصاری وقت قدوم آن حضرت ﷺ بزی را ذبح کرده بود * جوابش آن است که فرق است درمیان استبشار و تعظیم پس اگر ضیافت قادم و اظهار بشارت قدوم او مقصود باشد جایز است چنانچه وقت رسیدن شخصی از مسفر یا در هنگام

در آمدن بزرگی در خانهٔ کسی گوسپندی را ذبح کنند و اطعام آن شخص از گوشت آن گوسپند معه مخصیان بشارت و سرور بقدوم آن کس مقصود دارند و همین محمل حدیث ابوالهیثم انصاری است که وقت قدوم آن حضرت [redacted] بزی را ذبح کرد و گوشت او را با آن حضرت و اصحاب خورانید * اما اگر تعظیم قادم و تقرب باو از مجرد ذبح مقصود باشد یعنی از ذبح کردن بزی صرف ریختن خون آن جانور برای تعظیم آنکس منظور بود نه گوشت آن جانور و نیز تعظیم آنکس و تقرب او مطلوب بود نه اطعام و ضیافت او پس بی شک حرام است و همین است محمل جمیع صورتهائیکه در کتب فقه و فتاوی مرقوم است یعنی ذبح نقدوم امیر و نحوه النحج * پس فارق درمیان حلال و حرام آن است که اگر تعظیم مذبوح له و تقرب بسوی او و خوشنودی خاطر او از مجرد اراقت خون او یعنی اظهار تعظیم شخصی به کشتن جانوری مقصود باشد و گوشت آن مذبوح و ضیافت مذبوح له مطلوب نبود حرام است * و اگر اطعام و ضیافت آن کس از گوشت آن ذبیحه منظور بود و تعظیم آن شخص بخورانیدن گوشت ذبیحهٔ مرقومه مرکوز باشد اما تعظیم آن کس

بریختن خون او غرض بنا شد حلال است و اگر در ضمن ضیافت آن کس اظهار خوشی خود و ابراز خوشنودی او نیز مراد باشد هیچ ضرر و نقصان ندارد چنانچه سابقاً مشروحاً مذکور شد * و خلاصه آن که از ذبح کردن جانوری برای شخصی صرف کشتن او و ریختن خون او همین قدر غرض اصلی بود و گرفتن گوشت آن جانور مقصود نبود بلکه گوشت او را به کسی دادن و یا آن را خورانیدن و یا آنرا بدریا انداختن و یا آن را به سگان و ددان دادن هر همه نزد مالک آن جانور یک سان باشد و از ملاحظه آن کس صرف تعظیم او و خوشنودی او و تقرب باو و خوشامد او مقصود مالک آن جانور بود خواه خود مالک ذبح کند یا بدیگری امر فرماید و خواه آن کس مذبوح له زنده باشد یا مرده و خواه روح طیب بود یا روح خبیث و خواه انسان باشد یا جن و دیو و شیطان و بت و درخت و تالاب و امثال آنها باشد و خواه قبر صادق بود یا قبر کاذب مانند علم و جهنده و پنجه و شده و گهواره و مانند آنها * پس این همه صورتها بالاتفاق حرام است و در کفر فاعل اختلاف است اما جمهور علما و اکثر فضلا

به کفر او قائل اند * واگر از ذبح جانوری برای شخصی صرف کردن گوشت آن مقصود باشد و ذبح وسیلهٔ او بود و هم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصور و ملاحظهٔ آن شخص صرف اطعام آن کس و یا اطعام فقرا بقصد ایصال ثواب آن برای آن شخص مذبوح له مطلوب بود پس بی شک حلال است * پس تردد انسنی است که اگر کسی به مضمون فیض مشحون لما یدخل الایمان فی قلوبهم و به فحوای آیت انتهای ختم الله علی قلوبهم در ضلالت و غباوت و جهالت و غوایت خود وا ماند و این همه تقریرات که در تفسیر قوله تعالی اهل به لغیر الله و توجیهات که در مادهٔ نذر لغیر الله مبین و مبرهن شد در دل غوایت منزل و در سرشت غباوت سرشت او جا نگیرد پس دلائل شرعیهٔ دیگر بر دعوی مرقومه که دال صریح و ناطق صحیح است می آورم * اما از قرآن پس قوله تعالی وما ذبح علی النصب الخ فی القاموس نصب بضمتین کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت حول الکعبة وفی التفسیر الزاهدی وما ذبح علی النصب ای المنصب ای آنچه می کشند برای بتان وفی التفسیر الکبیر ما ذبح علی

النصب فيه وجهان احدهما ماذبح على اعتقاد تعظيم النصب والثاني ماذبح للنصب واللام وعلى يتعاقبان * وهكذا في معالم التنزيل پس آنچه ذبح کرده شود نزد بت یا سنگ و امثال آنها به قصد تعظیم او حرام است بعبارة النص و آنچه ذبح کرده شود به قصد تعظیم احدی سوای بت و سنگ چون قبر خواه قبر اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و جهنداو اشباه آنها و یا به تعظیم میتی که قبرش در موضع ذبح نباشد و یا به تعظیم کسی زنده خواه نزد مذبح حاضر باشد یا غایب و امثال آنها پس این همه صورتها حرام است بدلالة النص زیرا که علت حرمت در جانوری که نزد بت ذبح کرده شود بجز ازین نیست که مشابهت می دارد به تعظیم غیر خدا باراقت خون حیوانی و ازانجا که در صورتهای مرقومه عین تعظیم غیر خدا به کشتن جان جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه سابق ازین در تفسیر همین آیت مفصلا مرقوم شد *

اما ثبوت حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت که در ابراهیم شاهی و کنز العباد از سنن ابی داؤد نقل کرده است لا یجوز ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله علیه السلام لا عقر فی

الاسلام اي عند القبور كذا في سنن ابي داؤد وكذا لا يجوز الذبح على الذباء الجديد لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذبايح الجن بناء على انهم يكرمون مخافة انهم لو لم يذبحوا يوذيهم الجن فابطل صلى الله عليه وسلم ونهى عنه وفي دستور القضاة في الباب السادس عشر من الصحيحين قال النبي صلى الله عليه وسلم حرم الله تعالى ما ذبح امتي على الاصنام والاوثان والاوزار والآبار والبحار والانهار والبيوت والعيون والاردية فالذابح مشرك والمذبوحة ميتة والمرءة باينة

ودر مشكوة در جلد ثالث در كتاب الذبايح است وهم در جامع صغير سيوطي لعن الله من ذبح لغير الله ونيز در سنن ابي داؤد است نهى رسول الله صلي الله عليه وسلم من معاقر العرب قال داؤد يعني في القبور ترجمه منع كرد رسول خدا از پي كردن اعراب ابو داؤد گويد كه نزد قبور وشراح اين حديث نوشته اند كه در جاهليت رسم عرب بود كه جانوران را نزد قبور به نيت مقبور ذبح مي كردند لهذا ذبح مذكور ممنوع شد

ودر مشكوة در جلد ثالث در باب النذور مرقوم است

نذر رجل على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ينحر ابلا ببوانة فاتى رسول الله صلي الله عليه وسلم فاخبر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هل كان فيها وثن من اوثان الجاهلية

ببعض فقالوا لا قال فهل كان فيها عيد من اعيادهم قالوا لا فقال اوف بنذرك فانه لا وفاء لنذر في معصية الله

یعنی نذر کرد مردی در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم که ذبح کند شتری را در موضع که نام او بوانه بود * پس آن مرد نزد پیغمبر خدا آمد و خبر کرد آن حضرت را باین قصه پس گفت آن حضرت آیا بود در آن موضع بتی از بتان زمان جاهلیت که پرستیده می شد گفتند نبود پس گفت آن حضرت آیا بود در وی عیدی از عید های اهل جاهلیت گفتند نبود پس گفت آن حضرت وفا کن بنذر خود در ترجمه شیخ عبد الحق دهلوی مرقوم است که ازینجا معلوم شد که کسی که نذر کند ذبح را در مکانی لازم است وفا بدان اگر آن موضع معبد اوثان و یا مجمع کفار نبود و اگر این چنین بود صحیح نبود زیرا چه نیست وفا مر نذر را در معصیت خدا انتهی * پس ازین حدیث صاف ظاهر شد که در جائیکه بت باشد یا موضع عبادت کفار باشد یا محل عید و جشن کافران بود یا جائیکه در ان مثلهٔ پرستش کفار باشد مانند قبر و غیره در آنجا جانوری را ذبح کردن حرام است بعلت قصد تعظیم

و تقرب بسوی غیر خدا بالکه در موضعی که منظور قصد تعظیم و تقرب بوی غیر خدا باشد ذبح در آنجا ممنوع است اگر چه در حقیقت از ذابح تعظیم و تقرب غیر خدا صادر نشده باشد اما ثبوت حرمت جانور مرقومه از اجماع پس در تفسیر کبیر مرقوم است که اجمع العلماء ان مسلما لو ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند بر این که اگر مسلمی جانوری را ذبح کند و بذبح آن تقرب به غیر خدا جوید پس آن کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذبوحه مرتد یعنی در حکم مردار و همین عبارت در تفسیر نیشاپوری نیز مرقوم است و نیز در بحر الرایق چنانچه سابقاً مذکور شد که والاجماع علی حرمة النذر للمخلوق وانه حرام بل سحت الی قوله فما یوخذ من الدراهم والشمع والزیت ونحوها وینقل الی ضرائح الاولیاء تقربا الیهم فهو حرام باجماع المسلمین یعنی جمیع علما اجماع کرده اند بر حرمت نذریکه برای مخلوقی باشد و شی منذور حرام است پس چیزی که از قسم درهم و شمع و روغن و امثال آنها سوی مقابر اولیا برده می شود و تقرب

بایشان مقصود می باشد باتفاق جمیع مسلمانان حرام است
و نیز از عالمگیری منقول شد * اعنی ما یوخذ من
الدراهم ونحوها الی ضرایح الاولیاء تقربا الیهم فحرام بالاجماع
اما کفر ذابح مرقوم پس در میان علما مختلف است لیکن
اکثر علمای محققین و فضلای مدققین قائل به کفر او هستند
چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و در مختار و تفسیر نیشاپوری
و قاضیخان منقول شد * فلیذکر فیها من مذکور لیعتبر فیها
من معتبر * اما دلائل حرمت جانور مرقوم از کتب فقه و
فتاوی بسیار بلکه بی شمار است اما درین رساله از چند
کتب که متداول بین الناس و مشهور بین العوام و
الخواص است آورده شد * فی الاشباه والنظایر فی
المبحث الثاني من قاعدة الامور بمقاصدها والذبح قد یکون
للاکل فیکون مباحا او مندوبا وللاضحیة فیکون عبادة او لقدوم
امیر ونحوه فیکون حراما وکفرا علی قول * وایضا في الاشباه في
المبحث الخامس من قاعدة الامور بمقاصدها وصرح في البزازیة
من الفاظ الکفران الذبح للقادم من حج او غزو او امیر او غیره
یجعل المذبوح میتة واختلفوا في کفر الذابح وایضا في الاشباه

في كتاب الذبائح ذبح لقدوم امير اولواحد من العظماء يحرم ولوذكر الله تعالى وللضيف لا * وفي الدر المختار في كتاب الذبائح ولو سمى ولم تحضره النية صح بخلاف مالوقصد بها التبرك في ابتداء الفعل او امرا آخر فانه لا يصح فلا يحل وايضا فيه ذبح لقدوم الامير ونحوه كواحد من العظماء يحرم * لانه اهل به لغير الله ولوذكر اسم الله عليه ولوذبح للضيف لا يحرم والفارق انه ان قدمها ليأكل منها كان الذبح لله والمنفعة للضيف اوالوليمة اوللربح وان لم يقدمها ليأكل بل يدفعها لغيره كان لتعظيم غيرالله فيحرم وهل يكفر ففيه قولان في شرح الوهبانية * شعر * وفاعله جمهورهم قال كافر * وفضل واسماعيل ليس يكفر * وفي قرة الانظار شرح الدر المختار حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح المقترن بذكر اسم الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم للتهيؤ لضيافته او بعد قدومه بحرمة لذلك فلا شبهة في جوازه بل مندوب ويجوز اكل ذلك المذبوح واما اذا كان عند قدوم فان كان القصد ذلك فالحكم ما ذكر * وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذبوح ميتة * وضابطه انه ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوازعه الناس كما هو المعهود في بلادنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه ما علمت و

فى الجوهرة الذابح عند مرى الضيف تعظيما له لايحل اكلها وكذا عند قدوم الامير ونحوه تعظيما له لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذبح عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا باس وفى الفصول العمادية في باب مايكون كفرا من ذبح فى وجه انسان شيا وقت قدومه كفر الذابح والمذبوح ميتة وفى فتاوى صدر الشهيد وفتاوي عالم كيري في باب ما يكون كفرا رجل ذبح لوجه انسان في وقت الخلعة وما اشبه ذلك كفر والمذبوح ميتة لاتوكل وفى خزانة المفتين ومن ذبح لوجه انسان وقت قدومه كفر الذابح والمذبوح ميتة وفى القنية في كتاب الذبايح ذبح لضيف شاة وسمى الله تعالى يحل ولو ذبحه لقدوم الاميرا وواحد من العظماء وذكر اسم الله لايحل لان فى الاول الذبح لله والمنفعة للضيف ولهذا ايضعه عنده ويا كل منه وفى الثانى لتعظيم الامير لالله تعالى ولهذا لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره فعلى هذا ما يفعله القصابون فى بلدنا من اصعاد البعير بالذبح جارتا ك وقت النثار فيذبحونه فيه فهو ميتة وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا قول عنه الناس غافلون خواصهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى العالمكيرية في كتاب الذبايح ذبح عند مرئ الضيف تعظيما له

لا يحل اكلها وكذا اهذ قد وم الامير او نحوه تعظيما اما اذا ذبح هذ لـ فيبة الضيف لاجل الضيافة فانه لا باس به وايضا في الفتاوى العالمكيرية في فصل ما يتعلق بالتشبيه بالكفار من باب احكام المرتدين اگر يكى بوقت خلعت يعنى بوقت پوشيدن شه و بوقت تهنيت از براى تشريف پوشيدن و رضاى او قربانى كنند كافر شود و اين قربانى مردار باشد خوردن آن روا نبود * و ديگر ازين جنس آنست كه بر سر آب ميروند و آن آب را مى پرستند و به نيتى كه دارند گوسپند بر سر آب ذبح مى كنند اين پرستندگان آب و ذبح كنندگان گوسپند كافر مى شوند و گوسپند مردار و خوردن آن روا نبود * وفي جامع الرموز فلو سمي على ذبيحة وذبح لغيره لم يحل وانما قلنا الله لانه لو سمى وذبح لقدوم الامير او نحوه من العظماء لا يحل لانه ذبح تعظيما له لا لله تعالى ولهذا لا يضعه بين يديه ليا كل منه بل يدفعه الى غيره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالى ولهذا يضعه ليا كل وفي مطالب المؤمنين ذبح للضيف شاة وسمى الله تعالى يحل ولو ذبحه لقدوم الامير او لواحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى عليه لا يحل لان في الاول الذبح لله تعالى والمنفعة للضيف ولهذا

يضعه عنده ليأكل منه وفي الثاني لتعظيم الأمير لا لله تعالى ولهذا لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره وفي الحمادية في كتاب الذبايح وانچه ذبح كنند براى قدوم بزرگى يا در بناى جديد وگورستان حرام است * وفي ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يجوز ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام اي عند العقور هكذا في سنن ابي داؤد وكذا لا يجوز الذبح عند البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح الجن بناء اهل انهم يكرمون مخافة انهم لو لم يذبحوا يوذيهم الجن فابطل النبي صلى الله عليه وسلم ونهى عنه هكذا في بستان الفقيه وفي عيون البصاير حاشية الاشباه والنظاير في كتاب الذبايح قوله ذبح لقدوم امير الخ حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبح المقترن بذكر اكرام الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم ليهيئ لضيافته اوبعد قدومه بمرهذا لذلك فلا شبهة في جوازه بل مندوبة وفي جواز اكل ذلك المذبوح واما اذا كان عند المقدم فان كان القصد ذلك فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذبوح ميتة وضابطته انه ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح ان يتوازعه

المنا من كما هو معهود ببلادنا فهو لمجرد التعظيم و هكذا
ما علمت و عليه يحمل كلام المص و اما الذبح عند وضع
الجدار و عروض المرض و الشفاء من مرض فلا شك في ان
القصد هو التصدق و في كتاب هداية المبتدي ذبح شاة
للضيف و ذكر اسم الله تعالى عليه يحل اكله و لو ذبحه لاجل
قدوم امير او واحد من العظماء و ذكر اسم الله تعالى عليه
يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله
تعالى و ذكر الاسم له ايضا و لهذا يضعه بين يديه ليأكله
بخلاف الثانية لان ذبحها لاجل تعظيمه له لا تعظيما لله تعالى
و لهذا لا يضع بين يديه ليأكل منها بل يدفعه لغيره و في
الجوهرة الذبح عند مرئ الضيف تعظيما له لا يحل اكله و كذا
عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا ذبح
عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا باس به و في دستور القضاة
في الباب الثاني و العشرون و في فتاوي ابراهيم شاهي
رجل ذبح للضيف شاة و ذكر اسم الله عليه يحل اكله
و لو ذبح لاجل قدوم الامير او واحد من العظماء و
ذكر اسم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثاني كان الذبح

تعظيما له لا تعظيما لله تعالى ولهذا لا يضع بين يديه لياكل منه بل يدفعه لغيره * وفي نصاب الاحتساب ما يفعله الجهلة من الذبح عند قبور المشايخ والشهداء وغيرهم وعند شراء الدار وعلى البناء الجديد وبباب البيوت وعند دخول الامير وفي وجه الانسان وما اشبه ذلك فهذا يوجب الحرمة اذا كان لغير الله تعالى وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا امر غفل الناس خواصهم فكيف بعوامهم * پوشیده نیست که بعضی از علمای این دیار حل صورت متنازع فیها را از عبارت هدایه که در ماده ذکر نام غیر خدا یا نام خدا بر ذبیحه مرقوم است استنباط می کنند باین طور که صورت مرقومه را در صورت ثالثه هدایه داخل می شمارند و بر حسب زعم خود بر حل جانور منذور مرقوم استدلال می نمایند * و حال آنکه اگر در نقل عبارت هدایه بود در قیود آن و در وضع صورت آن تامل کرده شود پس بر خلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعای ایشان دلیل می نماید * و ایضاح مدار مضامین هدایه و توضیح منشا خطای ایشان موقوف است بر تفصیل صورت های که در ان ذکر نام غیر و نام خدای تعالی یافته شود لهذا اول تحریر آن می کنم ومن الله تعالى الهداية

والعناية فی البداية والنهاية وبفضله الكفاية ومنه العصمة
من الغباوة والغواية * باید دانست که ذکر نام خدای تعالی در
وقت ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است
بآنکه از شرکت نام غیر خالص باشد * و ذکر نام غیر و
نام خدا در وقت ذبح جانور بر چهار قسم است اول موصول
صورة ومعنی یعنی نام غیر با نام خدا در وقت ذبح جانوری
موصول و مضموم باشد از روی لفظ و هم از روی معنی چنانچه
در وقت ذبح گوید بسم الله و باسم زید یا بگوید بسم الله
و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام
است زیرا چه نام غیر با نام خدا موصول است در تلفظ و ذکر
و هم در قصد و غرض پس شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح
جانور موجود شد و خلوص که شرط حل است مفقود * دوم
موصول صورة لا معنی یعنی اتصال نام غیر با نام خدا در تلفظ و عبارت
موجود باشد اما در معنی و دلالت متحقق نباشد چنانچه در وقت
ذبح نام غیر با نام خدا ضم کند اما بدون حرف عطف و بغیر کسر
حرف آخر نام غیر مانند آنکه بگوید بسم الله و زید بضم دال یا بگوید
بسم الله عن زید یا بسم الله زید بضم دال و امثال آن * دبرین تقدیر

ذبیحه حرام نیست زیرا چه شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم مذبح یافته نه شد زیرا چه حرف عطف و کسره حرف آخر دلیل بر قصد شرکت مرقومه است و آن درین جا مفقود است * اما مکروه است به جهت آنکه شرکت در تلفظ موجود است پس صورةً موصول است اگرچه معنیً و قصداً موصول نیست پس مشابه به حرام گردید و مشابهت حرام مکروه است * سیوم موصول معنیً لا صورةً یعنے نام غیر با نام خدا در وقت ذبح در ظاهر عبارت موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچه قبل از ذبح گفته باشد که این جانور را بنام زید ذبح خواهم نمود و یا برای زید نذر کردم و بعده همبرین قصد قایم باشد حتی که به نیت سابقه ذبح کند اما در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان راند و نام زید اصلا بر زبان نآرد و این حرام است زیرا چه نام غیر با نام خدا موصول است معنیً و قصداً اگرچه در لفظ مذکور نیست و این موجب حرمت است به جهت آن که درین صورت شرکت غیر با نام خدا مقصود است اگرچه ملفوظ نیست و معنی و قصد بر صورت و لفظ ترجیح دارد زیرا چه قاعده شرعیه است که اذا اختلف القلب واللسان فالمعتبر ما فی القلب وفی

الحدیث المشهور انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی الخ

پس خلوص از نام غیر که شرط حل ذبیحه است درین
صورت مفقود است و تفصیل این بمراتب و کرات
بوجوه مختلفه و بدلائل متعدده بفضله تعالی مرقوم شد * اما درینجا
برای تنبیه مخالفان و اعلام غافلان عبارتی که دستاویز
ایشان است و بر حسب فهم و زعم خود ها بر حل ذبیحه مرقومه
دلیل می آرند نقل کرده بفضل او تعالی خود از فحوای عبارت منقوله
حرمت آن ثابت و واضح و متحقق و لایح می شود * چهارم
مفصول صورةً و معنیً یعنی شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم بذبح
جانور نه در لفظ و عبارت و نه در قصد و غرض یافته شود چنانچه
قبل از ذبح بگوید که این جانور را برای ایصال ثواب تصدق
آن بنام زید مقرر کردم * و یا بگوید که این جانور را برای خدا از
جانب زید ذبح خواهم کرد * یا بگوید که این جانور را برای خورانیدن
و ضیافت زید داشتم و امثال آن بعد از آن در وقت ذبح
صرف نام خدا گوید و کلام سابق را اصلا بر زبان نراند و این
صورت حلال است بلا کراهت زیرا چه هرگاه نام غیر با نام
خدا وقت ذبح مذکور نیست پس مفصول صوری ثابت

شد و موصول صوری که باعث کراهت است یافته نشد و چون که شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح مقصود نیست بلکه صرف ایصال ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب احدی در ذبح برای خدا یا ضیافت کسی مقصود است پس مفصول معنوی نیز متحقق گشت و موصول معنوی که موجب حرمت است ثابت نگردید و هرگاه این چهار صورت معلوم شد پس بدانکه صاحب هدایه سه صورت را نوشته است که در انها صرف ذکر نام غیر و نام خدا یافته شده است و عبارت آن این است

ویکره ان یذکر مع اسم الله تعالی شیا غیره بان یقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل احدها ان یذکر موصولا لا معطوفا فیکره ولا تحرم الذبیحة وهو المراد بما قال ونظیره ان یقول بسم الله محمد رسول الله لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له الا انه یکره لوجود القران صورة فیتصور بصورة المحرم والثانیة ان یذکر موصولا علی وجه العطف والشرکة بان یقول بسم الله واسم فلان او یقول بسم الله وفلان او بسم الله ومحمد رسول الله بکسر الدال فتحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله والثالثة ان یقول مفصولا عنه صورة ومعنی بان یقول قبل التسمیة وقبل ان

لمجيع الذبيحة او بعده وبعد الاضجاع قبله لما روي عن النبي صلى الله

عليه وسلم انه قال بعد الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد ممن

شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ والشرط هو الذكر الخالص المجرد

على ما قال ابن مسعود رضي الله عنه جردوا التسمية حتى لو قال عند

الذبح اللهم اغفرلي لا يحل لانه دعاء وسوال * پس صورت

اولى هدايه آنچه درين جا صورت دوم است وصورت

دوم آن آنچه درين جا صورت اول است وصورت سوم

آن آنچه درين جا صورت چهارم است اما صورت ثالثه مذكوره

اين مقام پس در هدايه اصلا مرقوم نيست ودو وجهش

آن است كه مدار قول هدايه صرف بر ذكر نام غير با نام خدا

است بدون اعتبار تقرب بسوى غير وبناى حكم صورت

ثالثه اين جا بر تقرب بسوى غير است لهذا صاحب هدايه آنرا

ذكر نكرده اما از قيود عبارت هدايه و از وضع صورت او حكم

صورت ثالثه مذكوره اين مقام مستنبط مى شود زيرا كه در

صورت ثالثه هدايه مرقوم است والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة

ومعنى بان يقول قبل التسمية الى قوله اللهم تقبل هذه عن امة محمد الخ

پس از قيد معنى صاف واضح مى شود كه موصول بر دو قسم

است صورةً ومعنیً ودرصورت اولی ہدایہ موصول صورۃً است ومعنی نیست ودرصورت ثانیہ ہر دو مجتمع است ودرصورت ثالثہ ہر دو مفقود است باقی ماند آنکہ موصول معنیً بود وصورۃً نہ بود واز تعلیل صورت اولی صاف ظاہر می شود کہ صرف موصول صورۃً در باب حرمت معتبر نیست زیرا چہ شرکت یافتہ نشد بلکہ صرف صورت حرام است ودرحقیقت ومعنی حرام نیست پس غایۃ الامر اینکہ موجب کراہت باشد پس ازین تعلیل بوضوح پیوست کہ موصول معنی البتہ درافادۂ حرمت معتبر است وازین جہت دربیان صورت ثالثہ ہدایہ برای اخراج این صورت یعنے صورت ثالثہ مرتو مہ این جا قید مفصول معنی نوشتہ است علاوہ برین آن کہ اگر موصول معنوی معتبر نمی بود پس اصلا حاجت قید مفصول معنیً برای اخراج موصول معنوی نمی شد بلکہ ہمین قدر کافی بود کہ مفصول صورۃً و نیز صاحب ہدایہ گفتہ است بان یقول قبل التسمیۃ الی قولہ اللہم تقبل منی ومن امۃ محمد الخ ونگفت بان یقول قبل التسمیۃ باسم فلان چنانچہ درصورت ثانیہ ذکر کردہ است ووجہش ہمین است کہ این صورت مفصول صوری ومعنوی نیست بلکہ مفصول صوری است وموصول معنوی وسابق معلوم شد کہ صورت

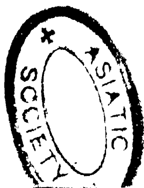
موصول معنوی حرام است پس از تعلیل صاحب هدایه باین وجه که در صورت موصول صورةً لامعنیً حرام نیست زیرا که شرکت یافته نمی شود و نیز از تقیید او بتقیید مفصول معنی باین وضع که اگر مفصول صورةً و معنی بود حلال است و هم از وضع او صورت ثالثه را باین طور که بگوید قبل ذبح اللهم تقبل عن فلان و باین نوع وضع نکرد که بسم فلان چنانچه در صورت ثانیه تمثیل کرد صاف متبادر می شود که اگر در وقت ذبح نام غیر با نام خدا موصول معنی یافته شود حرام خواهد شد پس می گویم که تعلیل مرقوم صاحب هدایه و تقیید مذکور او و تصویر مزبور او ناطق صادق است باین که جانوری که او لا بنام اولیاء وغیره نذر کرده شود بعد از ان باتبقاء نیت سابقه ذبح کرده شود حرام است اگرچه از زبان نام خدای تعالی خوانده باشد پس کسیکه صورت نذر مرقومه را در صورت ثالثه هدایه داخل می شمارد و حل آنرا از عبارت هدایه استنباط می کند و از وضع صورت ثالثه بر دعوای خود استدلال می کند خطای محض کرده و در غلط فاحش افتاده زیرا که در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد نذر برای او و در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب

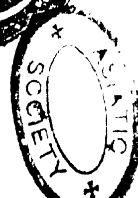
برای آن غیر فرق نکرده و حال آنکه در صورت ثالثه ایه نام غیر که قبل از ذبح مفروض است به قصد ایصال ثواب آن برای آن غیر مذکور است چنانچه از لفظ هذه عن امة محمد الخ ظاهر و باهر است نه به قصد تقرب بسوی او و تعظیم برای او بذبح جانور مذکور * آری در صورت ثانیه ایه البته ذکر غیر برای تقرب بسوی او مرقوم است زیراچه درین صورت ذبح برای غیر است و در صورت ثالثه آن ذبح از جانب غیر است و فرق درمیان ذبح برای غیر و ذبح از جانب غیر اظهر من الشمس و ابین من الامس است خلاصه آنکه در صورت ثالثه ایه اتصال صوری و معنوی هردو مفقود است باآنکه انفصال صوری و معنوی موجود است بخلاف صورت متنازعه فیها که نام غیر که قبل از ذبح مذکور است به قصد نذر بنام او و تقرب بسوی او بذبح جانور مذکور است پس انفصال لفظی اگرچه در صورت نذر مذکور موجود است اما انفصال معنوی هرگز دران متصور نیست زیراچه تقرب بسوی غیر دران واقع است و نیت آن تا وقت ذبح موجود و باقی است * پس اتصال معنوی دران مقرر و ثابت است و همین مدار حرمت در صورت مرقوم

است آری اتصال صوری دران معدوم است اما این را اعتباری نیست چنانچه مفصلاً گذشت بفضله تعالی *

شکر و سپاس خالق بی قیاس است که آنچه اکثر اهل این زمان درباب نذر لغیر الله شکوک و اوهام داشتند و بیشتر ابنای این دوران فسادات وشرور رگهاشتند به فضله تعالی دفع هریک از آنها مرقوم شد و گمان غالب بلکه اعتقاد جازم است که مبتدعان و متعصبان عموماً و مدعیان و حاسدان خصوصاً این رساله را دیده بجوش و خروش آمده دهان بطعن وافتراء و بهتان خواهند کشود و اعتراضات بی کار و سوالات ناهنجار نخواهند نمود اما امید قوی از منصفان و متدینان است که هرگاه این نسخه را ملاحظه خواهند فرمود زبان حق ترجمان در مداح کوشش و سعی این احقر العباد خواهند کشود و دعای خیر درباب صلاح دنیا و فلاح عقبی این اصغر الافراد خواهند نمود * وما توفيقي الا من الله الفضال الرحيم ومارجائي الا بفضله العميم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين شفيعنا في الدنيا والدين وآله الطيبين وصحبه الطاهرين







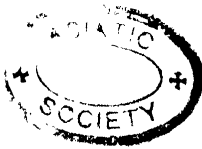
۳ نسخهٔ ارشاد الرشاد فی فضل المیلاد بسعید الزمان حمید الدوران

مولوی محمد اسمٰعیل سلّمه الله المنان هبه نمودم و دادم

الله تعالی توفیق خیر رفیق گرداند

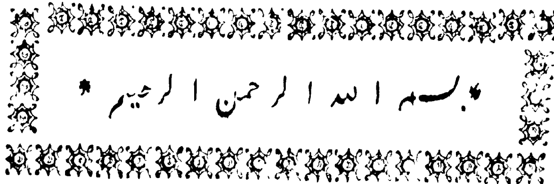
محمد وجیه

عفی عنه











الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين وآله الطيبين وصحبه الطاهرين وورثة المجتهدين اما بعد واضح و لائح باد که درین ایام فتنه انضمام تحریری بزبان اردو در مذمت مولد شریف دیدم که بر طعن و تشنیع عالمان عاملان آن عموما و بر توهین و تحقیر علمای حرمین شریفین خصوصا مشتمل است اما دعواهای او از دلائل شرعیه محض معطل است* چنانکه در بعض مقام قول بعضی از متاخران مالکیان منقول است که نه از مجتهدین بود و نه از معتمدین و آنهم نه بکتابی مسند است و نه بدلیلی

مستند بلکه صرف از عاء است * و در بعض موضع نام بعضی از صوفیان مکتوب است بدون نقل عبارت کتاب و در حقیقت افترا است * و در بعض محل عبارت بعض کتاب مسطور است اما نه خود آن کتاب متداول و مشهور است و نه مولف آن معتمد و مذکور * لهذا باظهار بطلان و قبح آن نابرداختم و برد و قدح آن اوقات عزیز خود را ضائع نساختم * اما هر گاه شنیدم که بعضی مردمان باو اعتقاد و اعتماد نمودند و چند کسان ترکیب آنرا شکسته و ترتیب آن را گسسته تصویر جدید نموده بطور اشتهار مشهور کردند و دیگران آن را باطراف و نواحی و اکناف و ضواحی بردند و گروه نوند هبان دجالیان مفسدان آنرا موافق عقیده فاسده خود ها دیده لاف و گزاف زدند و سایهٔ تائید مفسده خودها یافته فتنه و فساد برپا کردند * و بعضی از عوام ضعیف الاعتقاد در چاه تردد و شبهات و اوهام و خیالات افتادند و بعضی از طلبه ناقص الاستعداد در ظلمت تردد و تفکر و تشتت و تحیر فتاده واماندند لهذا ابن احقر العباد و اصغر الافراد محمد عبد در استحباب عمل مولد شریف و در فضائل آن

فراهم آورده بنام نظام الکلام فی نیل المرام من
المولد و القیام مسمی کرد چنانکه در این رساله در
مواضع متعدده ذکر آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی *
اما در زمانیکه هنوز انتظام اختتام نیافته بود که بیشتر
اصحاب محببین و اکثر احباب مخلصین فرمودند که درین هنگام
اولا تحریری مختصر در باب رد اقوال منکران و
ابطال دلائل آنان ضرور است زیرا که تحریر پرتزویر و بد
فتنه و فساد در میان مسلمانان می اندازد و شک
و تردد در قلوب طالبان می ریزد لاجرم در عالم مجبوری
و در حالت ضروری سخنهای لغو و کلامهای حشو آن را
گذاشته صرف عبارت دلایل آن را جدا جدا با لفاظها
نقل کرده کذب و بهتان آن را بظهور می آرم و فساد
و بطلان آن را می نگارم و حاشا و کلا که مقصود تذلیل
و تحقیر و توهین و تعییر شخصی نداشتم بلکه صرف
غرض همان قدر است که نگاشتم * رباعی *

* ذکر میلاد نبی دائم و میمون بادا *
* مجلس مولد او قائم و افزون بادا *
* قاری و سامع مولود همایون بادا *
* منکر مولد او هائم و مغبون بادا *

و من الله التوفیق و به التوثیق و منه التحقیق و الیه التصدیق

* ز درگاه خدا خواهیم توفیق *
* که تحقیقش نماید راه تحقیق *
* اگر توفیق او گردد رفیقم *
* بود اقوال و افعالم وثیقم *

دلیل اول قال الشیخ العلامة تاج الدین عمر بن البلخی و السکندری المشهور بالفاکهانی من متأخری المالکیة ان عمل المولد بدعة مذمومة انتهی تحریفه و تعریفه * احوال پر اختلال این را بوجوه موجه اظهار و آشکار می کنم * وجه اول آنکه عبارت مرقومه بکتابی منسوب نیست و حال آنکه برای صحت فتوی سند از کتاب معتبر متداول ضرور است * لما صرح من الحموی و الطحطاوی و ردالمحتار و عقود الانظار و غیرها ان شاء الله تعالی * بیت * مثلی یاد دارم از بازی * کار هر مرد نیست هر کاری * مخفی مباد که ناقل در هر دلیل خود نام کتاب منقول عنه نگاشته مگر درین دلیل ذلیل خود که مهمل گذاشت و جهش بملاحظه دلالت حال و قرینه مقال او و خدا دانا است بباطن حال و بال او چنان متبادر می شود که عبارت مرقومه را از

کتاب او که مسمی بالمؤید فی الکلام هاهی همان المؤید
است و درین دیار دستیاب نمی شود نقل بکرده .
است چنانکه خود وضع عبارت مذمومه مرقومه بر این معنی
شاهد است، کما لا یخفی بلکه آنرا در کتاب دیگر که در
رد و ابطال آن مؤلف است یافته از آن جا سرقه
کرده جا بجا تصرف بیجا نموده بر دعوی خود دلیلها بیان
آورده است. پس باصل کتاب فاکهانی نسبت
کردن نتوانست. بجهت آنکه بسبب فقدان آن کذب
و بهتان او ثابت می شد و نیز بکتاب منقول عنه اسناد
نکرد بخوف آنکه بطلان و مرجوحیت و ضعف و مردودیت
او ظاهر می شد زیرا که در آن کتاب بعد نقل کلام
مذکور رد و ابطال آن بانواع متعدده مرقوم است
و حال آنکه فتوی دادن بقول ضعیف و بقول مرجوح
جائز نیست لما فی رد المحتار و غیره الحکم و الفتوی
بالمرجوح خلاف الاجماع و لیس للقاضی الحکم بالضعیف
و لا ینفذ قضائه * و در حقیقت این اخفای منکر این اغواء
است در حق جاهلان و مغالطه است در باره طالبان
و مکر و خدع است با عالمان * ایضاح این مقال بر این
منوال است که شیخ تاج الدین فاکهانی که منکر عمل

مولد شریف است بسیاری از علمای محدثین معتمدین
سابقین در رسائل خود قول او را نقل کرده
رد و ابطال آن بوجوه مختلفه نموده اند مثل حافظ ابن
حجر عسقلانی شارح صحیح بخاری و محمد بن علی مصنف
کتاب سبیل الهدی والرشاد و محمد بن محمد مدنی چنانکه
از رساله غایة الکلام منقول خواهد شد انشاء الله
تعالی * و نیز شیخ المحدثین جلال الدین سیوطی در
رساله خود مسمی به حسن المقصد فی عمل المولد که
نزد مؤلف این رساله موجود است اولا فضائل
استحباب عمل مولد شریف بدلائل متعدده
ذکر کرده اند بعده انکار فاکهانی را نقل کرده بوجوه مختلفه
رد کرده اند بایں طور که گفتند [قد ادعى الشيخ تاج
الدين عمر بن علي اللخمي السكندري المشهور بالفاكهاني
من متأخري المالكية ان عمل المولد بدعة مذمومة
والف في ذلك كتابا سماه المورد في الكلام على عمل
المولد وانا اسوقه ههنا برمته واتكلم عليه حرفا حرفا
الى آخره * پس درین مقام فریب و خیانت و جهالت
و خداعت ناقل را باید شناخت که فضائل مولد شریف
و دلایل عمل آنکه در این مقام در ان کتاب مرقوم

است فرو گذاشت و همچنین رد و ابطال کلام
قاکهانی که بعد عبارت مرقومه مکتوب است مخفی
داشت صرف عبارت مرقومه مذمومه که موافق
اعتقاد خود انگاشت و وسیلهٔ افساد خود پنداشت
از میان آن مقام برداشت و اول و آخر آن را
هم دران جا گذاشت * وعلی هذا القیاس یعنی حال بقیهٔ
دلائل منکران نیز برین مثال است کما سیجی مفصلا
بقضاء تعالی * و ازاینجا صاف ظاهر و باهر شد که
انکار منکران بجهت عدم اطلاع برابراهین فضیلت
مولد شریف نیست بلکه بسبب سوء اعتقاد
و بعلت خبث طینت و نهاد و باعث شر سرشت
ونژاد ایشان است * و همچنین تحریر و تقریر آنان
بغرض طلب حق نیست بلکه بجهت عداوت و عناد
و بقصد القای فتنه و فساد و اغوای عوام ضعیف الاعتقاد و
بعزم اضلال طالبان ناقص الاستعداد است چنانکه آینده نیز
احوال ایشان بوجوه کثیره و بطرق غزیره عیان و بیان خواهد شد
بعون الله تعالی * نظم * درختی که تلخ است او را سرشت
گرش در نشانی بباغ بهشت * ور از جوی خلدش بهنگام آب
* به بیخ آنگبین ریزی و شهد ناب * سرانجام گوهر بکار آورد *

* همان میوهٔ تلخ بار آورد * وجه دوم آنکه ناقل ناکس در نقل عبارت مرقومه چند تصرف نموده که بعضی از آن از راه مکر و شرارت و بعضی از روی جهالت و بطالت است چه در اصل کتاب چنین بود که ادعی الشیخ تاج الدین عمر بن علی اللخمي الاسکندري الی قوله ان عمل المولد بدعة مذمومة الخ پس تصرف اول آنکه بجای ادعی قال آورد * دوم آنکه کلمه هامه زیاده کرد تا نزد عوام اعتبار پیدا کند * سوم آنکه لفظ اللخمی را بلحمی خواند و لخم نام قبیلهٔ ایست از یمن بخلاف بلخ که شهری است مشهور * چهارم آنکه واو بر لفظ الاسکندری افزود * پنجم آنکه بجای لفظ مولد مولود آورد و ازین تغییر مقصود اصل قائل و هم دعوی خود ناقل فوت شد * بیت *

* زاغی روش کبک دری می آموخت *

* آن دست نداد و ره او رفت ز دست *

زیرا که متبادر از عبارت عمل مولد و هم دعوی منکران آن ست که اعمالیکه روز ولادت آن حضرت صلی الله علیه وسلم حادث شده است چنان و چنین ست و آن از لفظ عمل المولد ادا می شد بخلاف لفظ عمل المولود که خاص است بعملیکه بر ساله مولود شد بلفظ تعلق

می دارد و آن نیست مگر تالیف آن یا خواندن یا
شنیدن آن نه اعمال دیگر بس دلیل مطابق دعوی نشد *

* دخل بیجا ثمری غیر خجالت ندهد *
* تیر کج باعث رسوائی تیر انداز است *

وجه سوم آنکه قول بی دلیل بعض متاخران مالکیان
را دلیل خود می پندارد و آنرا بزعم فاسد خود برای
الزام حنفیان حجت می آرد و حال آنکه قول خود امام
مالک در حق حنفیان دلیل ملزم نمی تواند شد تا بقول
مالکیان چه رسد خصوصا قول متاخران مالکیان علی الخصوص
بعض ایشان * بیت *

* نصیحت ز پیر جهان بین بشنو *
* نیاید ز بوزینه هرگز درو *

وجه چهارم آنکه منکر مدعی در دعوی خود لفظ مکروه می آرد و در
دلیل ذلیل خود لفظ مذموم نقل میکند و این مبهم است
زیراکه شامل است کفریه و محرمه و مکروه تحریمی و
مکروه تنزیهی را این ندانست و معین کردن نتوانست
که کدام یکی از ینها مناسب مقال و لائق حال و مآل
او است و حال آنکه تعیین آن بر او واجب است
زیراکه احکام هر یک از آنها مختلف است پس

از ین عبارت مدعای او ثابت و واضح نشد اما جهالت او لایح شد چنانکه بعض جاهلان می گوید که این کار ممنوع است اما نمی داند و ثابت کردن نمی تواند که کفر است یا حرام یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی * بیت *

* پیر خرد از طرح سخن رانی او *
* دانست که تا کجا است نادانی او *

و دانستنی است که بعضی از منکران ناواقف از مذهب حنفیان سوال می کند که حنفیان در مسئله مفقود با وجود آنکه از امام خود روایت می دارند بقول امام مالک فتوی می نگارند پس هرگاه که در امر عمل مولد شریف از امام خود چیزی مروی ندارند چرا بقول امام مالک رجوع نمی آرند * جواب آن چند وجوه و جیهه می گویم اول آنکه این روایت بی اسناد و حکایت بی اعتماد است و هم مردود العلماء و موضوع الفضلا است نه قابل اعتبار و نه لایق شمار * جواب دوم آنکه این روایت از امام مالک نیست نه از مالکیان چه مالکیان بلکه متاخران مالکیان چه متاخران بلکه بعض از ایشان * پس ظاهر شد که اکثر متاخران مالکیان و سائر متقدمان مالکیان بر این مذهب نبودند * پس

متاخران مالکیان را چه مایه اعتبار و قول ایشان را
چه پایه شمار است * جواب سوم آنکه در مسئله
مفقود علی الاطلاق فتوی بر قول امام مالک نیست بلکه
در صورت ضرورت و وقوع حاجت قاضی را میرسد
که بعد مرور چهار سال از روز فقدان مفقود موافق
مذهب امام مالک حکم فرماید کما فی الطحطاوی و رد المحتار
و جامع الرموز وغیره * پس منکر میلاد بد اعتقاد در
کدام مصیبت افتاد و چه ضرورت اورا روی داد که
بر قول یک کس از متاخران مالکیان بزعم خود
فتوی داد و اقوال جمهور علمای مالکیان را بلکه افتای
فقهای حنفیان و شافعیان و حنبلیان را پس پشت خود نهاد

* مشکل شرع نه در حوصلهٔ دانش تست *
* حل این مسئله زین فکر خطا نتوان کرد *

جواب چهارم آنکه این سوال از جهت عدم
مهارت کتب فقهیه است زیرا که مواضع ضرورات
مستثنی است لان الضرورات تبیح المحظورات
پس در صورت مفقود اگرچه بصورت فتوی بر قول امام

امام مالک است اما در حقیقت فتوی بر قول امام اعظم است زیرا که وقت ضرورت عمل بقول مجتهد دیگر جایز است چنانکه در ردالمختار زیلعی و در مختار و شرح آن و در رساله عزیزیه و غیره مفصل و مدلل است

* بیت *

* گر ترا نیست شناسا و ریست * لب کشودم به شناسا کریست *
* از من این نکته فراموش مکن * گفتگوی دگران گوش مکن *

جواب پنجم آنکه هرگاه جمهور علمای حنفیه بر استحباب و استحسان عمل مولد شریف اتفاق دارند اگر بالفرض بعضی از علمای حنفیه که رتبه نوعی از اجتهاد هم داشته باشد سوی عدم جواز آن میرفت هرگز قول او قابل اعتبار و اعتداد و لایق اعتماد و استناد نمی بود چه جای آنکه جمیع علمای راسخین و فضلای کاملین از حنفیان بر آن اجماع دارند بلکه مالکیان و شافعیان و حنبلیان نیز بر آن اتفاق ورزیدند پس قول بعض مالکیان هرگز اعتبار ندارد و اصلا اعتماد را نشاید بلکه در حق مالکیان نیز پایهٔ اعتبار ندارد تا نزد دیگری چه اعتبار دارد

* قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور *
* حاش لله که بر آرم بزبان این گله را *
* همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند *

روبه از حیله جسان گاه ابن سلامه را *

چنانکه در تحریر اول گذشت معهذا تکرار آن تذکار امی نگارم * فی الهدایة وفیما اجتمع علیه الجمهور لا تعتبر مخالفة البعض وذلک خلاف ولیس باختلاف * فی الکفایة یعني الاجماع ینعقد باجماع اکثر اهل الاجماع علی حکم وان کان الاقل منهم یخالفهم لان العبرة للاکثر انتهی * حاصل انکه حکمیکه جمهور علما بران اتفاق ورزند معتبر است و پیروی آن واجب است وخلاف بعض علما معتبر نیست و پیروی آن درست نیست * ولما فی المشکوة في باب الاعتصام قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بالجماعة والعامة در شرح شیخ دهلوی مرقوم است که برسشما باد که لازم گیرید جماعت را و اکثر را اشارت است بآنکه معتبر اجماع اکثر وجمهور علما است چه اتفاق کل در همه احکام واقع نمی شود بلکه ممکن نیست * پس در حق کسانیکه اعتقاد صادق واذعان واثق می دارند همین قدر دلیل در باب اثبات استحسان عمل مولود شریف کافی ووافی است

* بیت *

* باری از نیست ترا وجدانی معتقد باش ویار امانی *

ودر رساله غایة المرام مرقوم است که فاکهانی نے کہ اد عائے بدعت مذموم کا کیا ہی وہ متفرد ہی اور حافظ ابن حجر عسقلانی شارح

صحیح بخاری اور شیخ المحدثین جلال الدین سیوطی اور محمد بن علی
مصنف سبل الہدی والرشاد اور احمد بن محمد مدنی نے اوسکے
کلام کو اصولاً و فروعاً لفظ بلفظ رد کیا ہی پس باوجود مردود ہونے
اسکے قول کے یہ راز سند لایا ہی اور قول مردود مرجوح لایق
سند و قبول علما کے نہین ہی لما فی الدر المختار ان الحکم والفتیا
بالقول المرجوح جہل وخرق للاجماع یعنی حکم و فتوی دینا اوپر قول
مردود مرجوح کے جہالت اور توڑنا اجماع کا ہی انتہی

* دلیل دوم ہمچنین شیخ مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ در
مکتوب دویست و ہفتاد و سوم و مکتوب پنجاہ و چہارم نوشتہ
است انتہی بعینہ و شیئہ * واضح باد کہ در اصل پارہ پرخارہ فتوای
اہل بلوی بدینگونہ عبارت است کہ اور علی ہذا القیاس شیخ
مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ نے پانچ مکتوب دویست و ہفتاد و
سوم و مکتوب پنجاہ و چہارم کے لکھا ہی اور کہرایا ہونا اسمین دوسری
بدعت قبیحہ اور سیئہ ہی انتہی بعینہ و شیئہ * بدانکہ فضایح و شنایع
این دلیل منکران با اصل و فرع بچند وجوہ موجہہ ہویدا و پیدا
می کنم ہادی للمتقین و تقی للمہتدین بفضل اللہ رب العالمین
وجہ اول آنکہ عبارت یکی از دو مکتوب نوشت پس مجدد نام کتاب
کہ درین دلیل خود آورد لایق اعتنا نیست چنانکہ مجدد نام عالمی
کہ در دلیل اول خود درج نمود قابل اعتماد نیے کما لا یخفی و حقیقت

اینست که نوشتن عبارت مکتوب خدع و فریب است چنانکه مفصلا در وجه چهارم مرقوم خواهد شد بفضله تعالی وجه دوم آنکه کتاب مرقوم در این شهر موجود است بر حسب تعیین راقم مرقوم مکتوب پانجاه و چهارم را از اول تا آخر آن حرفاً حرفاً مطالعه کردم اصلا ذکر مولود شریف در ان ندیدم پس این دروغ بی فروغ است و در حقیقت افترای بی امترای است بر حضرت شیخ موصوف پس فتوای مرقومه بالاصل و فرع هرگز قابل اعتبار نیست و راقم مفتری اصلا لایق اعتماد نیست * بیت *

* کار پاکان را قیاس از خود مگیر *

* گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر *

وجه سوم آنکه شیخ قدس سره از طبقه علیه صوفیه اند پس قول ایشان درباره تصوف و در مادهٔ ریاضت و مجاهدات صوفیه معتمد می تواند شد بر تقدیری که مخالف قول جمهور صوفیان نباشد و آن هم در حق کسی است که در سلسله خاصه ایشان منسلک باشد پس قول ایشان در باب استنباط و استخراج مسائل فقهیه مستند نمی تواند شد و بر عالمان شرعیه و بر کسانیکه از سلسله ایشان خارج اند هرگز ملزم نمی تواند شد * وجه چهارم آنکه مکتوب دویست و هفتاد و سوم را ملاحظه کردم و لفظاً لفظاً آنرا خواندم واضح شد

که مکتوب نیک اسلوب فتوی نیست در باب مولد شریف بلکه خطی است مشتمل بر مضامین مختلفه و نصایح متنوعه و متضمن بر جواب شخصی که استفسار نموده بود از قصیدهٔ مخصوصه که در آن زمان و در آن مکان بروز میلاد شریف خوانده میشد پس مجموع رقعهٔ موصوفه را در اینجا نقل کردن فائده ندیدم لهذا سوال و آنچه حضرت موصوف در جواب نگارش فرموده اند نقل میکنم تا حال مولود خاص مرقوم و هم مضمون آنچه شیخ ممدوح در بارهٔ قصیدهٔ مخصوصه ارشاد فرموده اند واضح و لائح گردد و افترای فتوی نویس بر تدلیس بر آن حضرت رئیس و حال ناقل ناکامل ظاهر و باهر گردد و هو هذا * صحیفهٔ التفات که از روی کرم نامزد حقیر کرده اند بوصول آن مسرور گردید * اندراج یافته بود که اگرچنانکه مبالغهٔ در منع سماع است منع مولود که عبارت از قصائد نعت و اشعار غیر نعت خواندن است نیز بوده باشد مبالغهٔ فقیر در منع سماع بواسطهٔ مخالفت طریقهٔ خود است مخالفت طریق خواه بسماع و رقص بود خواه بمولود شعرخوانی هر طریق را وصول است بمطلب خاص و وصول بمطلب خاص این طریق منوط بترک این امور است هرگرا طالب مطلب این طریق بود باید که از مخالفت این طریق اجتناب نماید و مطلب طریق دیگر منظور نظر او نباشد حضرت

خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند کہ ما نہ این کار میکنیم و نہ انکار میکنیم یعنی این کار منافی طریق خاص ما است پس نکنیم و چون مشایخ دیگر کردہ اند انکار ہم نمائیم لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا انتہی بعینہ و زینہ مختصراً بلا زیادہ شے و بدون تغییر لفظ * و اصح و لایح باد کہ از عبارت مکتوب چہار فائدہ بیرون آمد * فائدہ اول آنکہ منع آن بزرگ از خواندن قصیدہ موصوفہ صرف بجہت رعایت مخالفت طریقہ خاصہ ایشان بود نہ بجہت قبح ذات قصیدۂ موصوفہ * فائدہ دوم آنکہ منع آن بزرگ صرف در حق مریدان ایشان و خاص در بارہ طالب طریقہ خاصہ ایشان بود نہ در حق دیگران * مصراع * ببین تفاوت رہ از کجا است تا بکجا * پس منع آن بزرگ را کہ در بارۂ مریدان ایشان خاص بود عام فہمیدن از غایت غباوت و نہایت غوایت است و شخص عام گویندہ قابل اعتماد و قول او لایق اعتبار نے * فائدہ سوم آنکہ آن بزرگ قصیدۂ مرقومہ یا دیگر مولود شریف را بدعت قبیحہ یا سیئہ یا مذموم یا مکروہ ہرگز نفرمودہ اند پس قول قائل ناقابل یعنی او رعلی ہذا القیاس شیخ مجدد الف ثانی نے کہا ہی الخ و نیز نقال ناقال ناعاقل یعنی ہمچنین مجدد الف ثانی نوشتہ است الخ دروغ بے فروغ و افترائے بے امترا است چہارم آنکہ ذکر قیام وقت مقام اصلا در این مکتوب نیست

له البتاتاً نه نفياً وهذا ايضاً قرينة بلا مرية * قوله کهڑا هونا اسمیں
دوسری بدعت قبیحه اور سیئه هی * درین جا بیٹھیا کی . قائل را
باید دید که هنوز دعوی اول خود را اثبات کردن نتوانسته که باز
لاف می زند و میگوید که کهڑا هونا اسمیں دوسری بدعت الخ
زیرا که وجود دوم بدون تحقق اول متصور نیست * بیت *
* تو کار زمین را نکو ساختی * که بر آسمان نیز پرداختی *
* زمین زاده بر آسمان تاخته * زمین و زمان را پس انداخته *
تنبیه از ین مقام جهالت و عدم لیاقت و ضعف عقیدت
ناقل ناکامل بچند وجوه ظاهر شد اول آنکه مانند جاهلان بر فتوای
دیگران اعتماد کرده اعتقاد نمود و تفتیش نکرد که عبارت
های مرقومه در واقع در کتاب مذکور هست یا نه دوم آنکه مجرد
نام شیخ تاج الدین در ریزه کاغذی دیده ایمان آورد و تحقیق
نکرد که شیخ موصوف از کدام طبقه مجتهدین است و مجرد قول
او قابل اعتماد و لایق سند هست یا نه سوم آنکه شیخ
موصوف از مقلد امام مالک است پس مجرد قول او
در حق مقلد امام اعظم حجت نمی تواند شد چهارم آنکه عبارت
مرقومه را در پاره کاغذی دیده اذعان کرد و تفحص نکرد که در
کدام کتاب است و آن کتاب از کتب معتبره متداوله است
یا نه پنجم آنکه مجرد این مضمون که شیخ فلان در ملفوظ خود

نوشته اند در ریزه کاغذی یافته جزم کرده تصفح نکرد که شیخ
موصوف بچه عبارت نوشته اند یا این مضمون از عبارت
شیخ ظاهر می شود یا نه نشنیدم انکه بمجرد تحریر شخصی اعتماد کرد
و تجسس نکرد که فی الواقع در کتاب هست یا افتراء
نه عزو کرامت نه شرف و شهامت نه ترس قیامت * قوال چنین باید *
نه پاس ندامت نه خوف ملامت نه طول و جسامت * نقال چنین باید
* مثالهای بالا مثال است و پند * بکار آید گر شوی کاربند *
دلیل سوم * في تحفة القضاة مسئلة القاضي عن مجلس
المولود الشريف قال لا ينعقد لانه محدث وكل محدث
ضلالة وكل ضلالة في النار انتهى * مخفى مباد كه كتاب
تحفة القضاة غير متداول و غير مشهور است تا آنكه
درين شهر و اطراف آن تفحص كردم نشاني ازان
نيافتم بلكه از آينده گان و روندگان بلاد دور و نزديك
نيز استفسار كردم نام آن هم نشنفتم تا حال تصرف
و افتراء ناقل ظاهر مي گشت اما بنظر تصرفات و
افتراءات او كه در دليل اول و دوم خود نموده ظن جلي و
قياس قوي است كه در عبارت نسخه مرقومه هم
برحسب عادت مستمره و خصلت مقرره خود البته تصرف
و بهتان كرده باشد كه * بيت *

* خوی بد در طبیعتی که نشست * نرود جز بوقت مرگ از دست *
* زبد لو ہران بد نیاید عجب * نشاید ستردن سیاہی ز شب *

الغرض نقال شخصی که بر چنان بزرگی صوفی صافی افترا کند و بر جناب ایشان همه دروغ بندد هرگز قابل اعتماد نیست نه عقلا و نه شرعا و نه عرفا بلکه لایق التفات نیست تا بجواب آن چه رسد * بیت *

* برکنده به آن چشم که بد بین باشد *
* بد بین همه جا در خور نفرین باشد *

اما بملاحظه آنکه پیش جاہلان لاف و ردو بروی ناوانان گزاف خواهد زد که احدی داد سخن من نداد لهذا علی الفرض والتقدیر عبارات منقوله اورا بعینه و شینه نقل میکنم و ذمائم آنرا چند وجوه موجهه توجیه مینمایم و حال جهالت و بطالت او را اظهار و آشکار میکنم عِبرَةً لِمَن اعتَبَرَ وَتَذکِرَةً لِمَن اذّکّر متوکلا علی فضل العلام و معتصما بتوفیقه فی نظام الکلام و متوسلا بنبیه خیر الانام علیه الصلوة و السلام * وجه اول آنکه کتاب تحفة القضاة از کتب متداوله نیست و فتوی نوشتن از کتاب غیر مشهور درست نیست لما فی الحموی حاشیة الاشباه فی شرح الخطابة لا یجوز النقل من الکتب الغریبة التی لم تشتهر وایضا فیه فی موضع آخر لا یجوز الافتاء من الکتب الغیر المتداولة

وفي التاطاوي ما يكون في زماننا من الفتوى ليس بفتوى حقيقة بل هو نقل كلام المفتي ليأخذ به المستفتي وطريق نقله احد الامرين اما ان يكون له سند فيه او يأخذ من كتاب معروف تداولته الايدي من كتب الامام محمد بن الحسن ونحوها من التصانيف المشهورة لانه بمنزلة الخبر المتواتر او المشهور * وجه دوم آنكه لفظ القاضي مبهم است ضرور بود كه نام قاضي پس آن يا پيش از ان مي نوشت تا عبارت صحيح ميشد زيراكه براي عهد معهود ضرور است وبراي آنكه استدلال بقول شخصي درست نيست مگر وقتيكه حال علم وفضل وطبقه ودرجه او در باب روايت ودرايت مشهور باشد ورتبه اجتهاد او معروف بود صرف نام ونسب كفايت نميكند چه جاي آنكه نام ونسب هم ظاهر نباشد * چه لطف است كه منكر مدعي استدلال ميكند بقول شخصي كه نام ونشان ونسب ومكان وعلم وعرفان او هم نميدانند * پس استدلال منكر مدعي بقول قاضي مجهول الاسم والذات غير معلوم الصفات درست نيست لما في رد المحتار شرح الدر المختار لابد للمفتي ان يعلم حال من يفتي بقوله ولا يكفيه معرفته باسمه ونسبه بل لابد من معرفته في الرواية والرواية ودرجته في الدراية وطبقته من طبقات الفقهاء ليكون على بصيرة في التمييز بين القائلين المخالفين وفي الترجيح بين القولين المتعارضين

خلاصه اش آنکه ضرور است برای فتوا دهنده که بدان احتمال کسیکه بقول او فتوی می دهد و صرف نام و نسب او کفایت نمی کند بلکه ضرور است که حال معرفت او و در دلایل عقلیه و نقلیه دریابد و نیز کیفیت درجهٔ آنکس در باب استنباط احکام و در تبهٔ او در مادهٔ استخراج فتاوی دریافت نماید تا فتوی دهنده بر بصیرت باشد و میان مخالفان تمییز نماید و در میان مسائل مختلفه ترجیح فرماید * آری * بیت *

* منی یاد دارم از یاری *

* کار هر مرد نیست هر کاری * چنانکه * ع *

کار بوزینه نیست نجاری * و فی قرة الانظار حاشیة الدر المختار اجمع العلماء والفقهاء علی ان المفتی یجب ان یکون من اهل الاجتهاد فانه لا یقلد راد الم یکن من اهل الاجتهاد وان لم یکن من اهل الاجتهاد فلا یحل له ان یفتی الا بطریق الحکایة فیحکی ما یحفظ من اقوال الفقهاء ولا یحل له ان یفتی فیما لا یحفظه من اقوال المتقدمین * خلاصه آنکه علما و فقها اجماع کرده اند برین امر که شخص مفتی را ضرور است که مجتهد باشد چه بدون درجهٔ اجتهاد رتبه افتا حاصل نمی شود پس اگر آن شخص مجتهد نباشد حلال نیست وی را فتوی دادن مگر بصورت حکایت از قول مجتهدی

که مقلد او باشد مانند آنکه بگوید که امام اعظم درین باب چنین حکم فرموده اند واگر آن شخص قول مجتهد یاد ندارد پس بقول غیر مجتهد یا بقول کسیکه حال اجتهاد او ندانند فتوی دادن بران شخص حرام است * بیت *

* تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف *
* مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی *

وفي الطحطاوي حاشية الدر المختار قال في فتح القدير وقد استقر رای الاصوليين على ان المفتي هو المجتهد فاما غير المجتهد ممن يحفظ اقوال المجتهد فليس بمفت والواجب عليه ان يذكر قول المجتهد كالامام الاعظم على وجه الحكاية حاصل آنکه آرای علماء اصوليين قرار يافته است برين معني که مفتی نیست مگر مجتهد اما شخص غیر مجتهد که اقوال مجتهد یاد میدارد پس او در حقیقت مفتی نیست و بر او واجب است که قول مجتهد را بصورت حکایت روایت کند مانند آنکه امام اعظم درین حادثه این چنین حکم فرموده اند دنگوید که درین حادثه این حکم است چه این خاصه مجتهد است * اما این قدر دانستنی است که این حکم در مسایل اجتهادیه خاص است اما در مسائل قطعیه ضروریه جایز است کما لا يخفى * وجه چهارم آنکه جماعه لا ينعقد درین

مقام محض غلط است چه درین محل سوال از حکم مجلس مولود شریف است پس در جوابش یجوز یا لا یجوز یا مثل آن از هرچه درزعم او درآید می باید نه لفظ لا ینعقد زیرا که کلمهٔ انعقاد با لفظ مجلس بمعنی اجتماع می آید پس ترجمهٔ آن بدین گونه می شود که مجلس مولود شریف مجتمع نمی شود یا مجتمع نحو اهد شد واین غلط محض ودروغ بحت است زیرا که اجتماع مجلس امر حسی است و قبتگه موجود می شود منعقد می شود واگر موجود نشد منعقد نشد پس لفظ لا ینعقد در امور حسیهٔ موجوده غلط است چنانکه اگر کسی از مجلس غنا ویا رقص سوال کند در جواب آن بحرم باید نه لا ینعقد بلکه در امور اعتباریهٔ شرعیه لفظ مذکور را استعمال میکنند چنانکه در عقود شرعیه مانند بایع واجاره وهبه ونکاح وغیره که اگر در شرع شریف جایز باشد ینعقد گویند یعنی یعتبر شرعا واگر باطل باشد لا ینعقد می نویسند یعنی لا یعتبر شرعا * بیت *

* ازان جولاه کوخود را معلم پیشه پندارد *
* سخن از آسمان پرسند جواب از ریسمان گوید *

پس درین مقام فضیلت منکر مدعی را باید شمرد که استدلال میکند بکتابیکه نمی داند حال صحت وسقم آن * واحتجاج مینماید بقول شخصی که مجهول است اسماً وذاتاً ووصفاً ونسباً

در درایة و روایة * و تمسک میکند بعبارتیکه نمی فهمد مراد او و نمی
داند محل استعمال او * بیت *

* خود غلط املاء غلط انشاء غلط *
* مختصر گویم که سر تا پا غلط *
* چگونه شرح کند قبح او زبان قلم *
* که عاجز است ز تحریر آن بیان قلم *

وجه پنجم آنکه مرجع ضمیر لانه محدث لفظ مجالس المولود الشریف است
چنانکه متبادر است بنظر لفظ بسئل عن مجالس المولود الشریف
و یا لفظ المولود الشریف چنانکه محتمل است بملاحظهٔ مقصود سائل
پس بر حسب اظهار مرجع ضمیر عبارت چنین است که مجالس
المولود الشریف او المولود الشریف محدث وکل محدث ضلالة
وکل ضلالة فی النار پس نتیجهٔ قیاس قبیح الاساس چه باشد
از منکر باید پرسید و از زبان پر هذیان او باید شنید زیرا که
نقل کفر اگرچه کفر نیست اما بجهت استنکار او بر زبان نمی آریم

* ز فعل قبیحش خدایا پناه *
* کزان گشت حال و مآلش تباه *
* کند دعوی سرفرازی ز پیش *
* فرو شد بکفر انگه ایمان خویش *

وجه ششم آنکه جملهٔ کل محدث ضلالة از دو حال خالی نیست

که این کلیه آیا مطلقه است یعنی بلا قید چیزی یا مقید است بقیدی خاص بر ثقدیر اول یعنی هرچه بعد آن حضرت صلی الله علیه و سلم حادث شده باشد چنانکه مزعوم منکران میلاد و مفهوم وجالیان بد اعتقاد است چند قباحت لازم می آید اول آنکه سنت خلفای راشدین ضلالت باشد و حال آنکه حدیث متفق علیه است که علیکم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدین و مانند آن * دوم آنکه اجماع امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضلالت باشد و حال آنکه حدیث مجمع علیه است که لا یجتمع امتي علی ضلالة و مثال آن * سوم آنکه مسائل اجماعیه باطل و ضلالت باشد و حال آنکه اجماع رکنی است از ارکان اربعه شرعیه تا آنکه بر منکر مسئله اجماعیه قطعیه حکم بکفر جاری نموده می شود * چهارم آنکه قیاسات شرعیه بالکلیه ضلالت و باطل باشد زیرا که جمیع قیاسات بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع شده همه حادث است و حال آنکه قیاس رکنی عظیم است که بیشتر مسائل فقهیه از ان قبیل است * پنجم آنکه کتب احادیث و فقه که بعد آنحضرت بلکه بعد قرون ثلثه جمع کرده شد نعوذ بالله که همه ضلالت باشد و حال آنکه همان کتب مرقومه مدار دین است * و همچنین جمیع محدثین مولفین و کل ائمه

مجتهدین بر ضلالت باشند چنانکه از فقیهان میگویند
دیگر این تقدیر شریعت برهم شود و هیچ حکم از
احکام شرعیه ثابت نشود کما هو الظاهر * ششم
آنکه جمیع بدعت حرام باشد و حال آنکه بعض بدعت
باجماع جمیع مسلمانان بلکه باقرار منکران میلاد و باعتراف
وجاهلان بداعتقاد نیز از قسم واجبات بلکه از لابدیات
وضروریات بلکه از بدیهیات ضروریات است
مثل اعراب قرآن مجید وعلامات آیت و نام سوره
وغیر آن * هفتم آنکه بظاهر لطیفه ظریفه است اما
در باطن موعظه موقظه است اعنی ذات منکر هر که
باشد قدیم است یا حادث اما ظاهر آنست که وصف قدیم
در شرع قویم منحصر است در ذات واجب قدیم
پس بالضرورة محدث است لاستحالة ارتفاع
النقیضین پس بر حسب زعم منکر نابر و بر طرق تحریر
تزویر او و از زبان ترجمان او میگویم که منکر المولود
محدث و کل محدث ضلالة و کل ضلالة فی النار پس
نتیجه صادقه ضروریه او البته ضروریه لابدیه است
و در حقیقت در حق منکر درکه هفتمین است نعوذ
بالله منه و منها *

* بات *

* آنکس که ز حد برون نهد گام *
* این است سزای او سرانجام *
* همه تخم نار استی کاشتی *
* به بین لاجرم تا چه بر داشتی *

پس ظاهر شد که جملهٔ کل محدث لامحاله که در قیاس مرقوم مذکور است کلیه مطابقه نیست پس کلیت کبری که شرط صحت شکل اول است فوت شد * و اذا فات الشرط فات المشروط و اگر کلیت قضیهٔ مرقومه مقید بقیدی باشد یعنی سیئهٔ یا ما لا اصل له فی الشرع یا ما لا یدخل تحت حکم عام یا مثل آن و همین تحقیق های محققین و فقهای محدثین است کما سیجیء بعد هذا ان شاء الله تعالی پس بر این تقدیر تکرار حد اوسط که شرط صحت قیاس است مفقود شد زیرا که در صغری مطلق محدث آورده است پس بر هر تقدیر دلیل مرقوم غلط است و دعوی مرقومه بی دلیل *

پس اگر منکر مدعی قبائح زعم خود و فضائح دلیل مدعوای خود دیده و تحقیق ما شنیده و پشیمان و ناچار گردیده از زعم باطل خود رجوع کند و بگوید که مراد من نیز از لفظ محدث همان مقید بقید مذکور است باین طور که المولود الشریف معاذ الله

لا اصل له وکل محدث لا اصل له ضلالة الی آخر الدلیل. پس
کاذبیت کبری وهم تکرار حد اوسط متحقق گشت * جواب آن اولا
آنکه دلیل مرقوم تو از افراد قیاس کثیرة المقدمات است و
مقدمهٔ اخیرهٔ تو همین است که کل ضلالة فی النار پس نتیجه قول تو
همین شد که المولود الشریف فی النار و مولود شریف نیست مگر
کتابیکه در احوال میلاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تالیف
شده است پس در حق تو همان باد که در حق مولود شریف گفتی
قوله تعالی جزاء سیئة سیئة مثلها چنانکه سابقا گذشت * بیت *
* سیئة باشد جزاء سیئه * زشت زشتی بیند اندر آئینه *
ویا نتیجه قیاس تو چنین باشد که مجالس المولود الشریف
فی النار ومجالس مولود شریف عبارت نیست مگر از اهل
مجالس مولود شریف و اهل مجالس موصوف بیشتر علما و صلحاء
می باشند پس درین صورت نیز دربارهٔ تو همان باد که دربارهٔ
ایشان گفتی قوله تعالی اعتدوا بمثل ما اعتدی علیکم * بیت *
* از مکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم بروید جو ز جو *
و جواب آن ثانیا آنکه صغری در دلیل تو اعنی المولود الشریف
محدث لا اصل له غلط است بلکه اصل مولود شریف بوجوه متعدده
ثابت است چنانکه مفصلا در ما بعد مذکور خواهد شد بفضله تعالی
فانظر و اعتبر

* تنبیه * واضح باد که منکران در شان مولود شریف و در حق
مجالس منیفش و در بارهٔ اهل محفل لطیف آن سخن
زشت و کلمهٔ درشت می‌گویند که زبان بر آن متصور نیست
پس در جزای آن هرچه ماورای آن گفته آید کمتر از این
خواهد بود یعنی لفظ فی النار نعوذ بالله منهما ومنه ومنهم
در شرح مشکوة دهلوی است عن جابر رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم شر الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة
بدانکه هرچه پیدا شده است بعد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بدعت است وآن دو قسم است آنچه موافق اصول و
قواعد کتاب و سنت است و قیاس کرده شده است
بر آن آنرا بدعت حسنه گویند وآنچه مخالف آن باشد بدعت
سیئه و ضلالت خوانند و کلیت کل بدعة ضلالة که در حدیث
شریف وارد است محمول بر این است * و بعض بدعت
واجب است مثل تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت
آیات و احادیث حاصل گردد و بعض بدعت مستحب
است مثل بنای رباط و مدرسه و مانند آن و بعض مکروه مانند
اسراف در نقش و نگار کردن مسجد و بعض مباح مانند
فراخی در طعامهای لذیذه و لباسهای فاخره و بعض حرام مانند
مذهب اهل بدع و اهوای که خلاف سنت و جماعت است

انتهی * و نیز در شرح مرقوم است عن بلال بن الحارث قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها
الله ورسوله کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل به لا ینقص
ذلک من اوزارهم شیئا یعنی کسیکه پیدا کند بدعت ضلالت
را که راضی نیست از آن خدا و رسول خدا بخلاف بدعت
حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت آن و ترویج آن باشد
پس باشد بران کس از بزه مثل بزههای کسی که عمل
کند بآن بدعت حال آنکه کم نمیکند آن از بزههای ایشان
چیزی را انتهی * پس از تقسیم بدعت و هم از تعریف
بدعت حسنه و بدعت سیئه واضح و لائح شد که عمل بمولد
شریف از افراد بدعت حسنه است چنانکه در مجموعهٔ اول
گذشت بفضله تعالی و درین تحریر نیز مفصلا خواهد آمد
انشاء الله تعالی * اما درین روزگار که زمان قلت ابرار و
کثرت اشرار است سیما درین امصار خصوصا درین
دیار از قسم بدعات واجبات باید شمرد زیرای
آنکه وسیله واجبات و ذریعه مغفرت و ضمانت و واسطه
حسنات و خیرات و رابطه مبرات و برکات است مثل
معرفت حالات و معجزات آن حضرت صلی الله علیه وسلم
که موجب مزید ایمان و تقویت ایقان و تکمیل اذعان بآن حضرت

است و سبب محبت و ازدیاد مودت و مزید ثبات
بآنجناب است و باعث انبعاث شوق باصحاب ذوق
و واسطه حصول ذوق بارباب شوق و رابطه ملاقات
صلحاء و ضابطه زیارات علماء و تذکره شنیدن و خواندن درود
و تبصره بآن امور که مشتمل باشد بر آنها صحیفه مولود * زیراکه
بسا احکام است که بجهت اختلاف احوال مردمان و بسبب
تغییر اوضاع زمان مختلف می گردد مانند غلق باب مسجد
که ممنوع بود اما درین ازمان بسبب کثرت اهل فساد مشروع
شد و چنانکه زنان بحضور جمعه و جماعات ماذونه بودند اما درین
ازمان بلکه از سابق زمان بجهت غلبه اهل فسق ممنوعه شدند
لما فی الکفایة ویکره ان یغلق باب المسجد قالوا لا باس فی زماننا
باغلاق باب المسجد ولا یفتح الا فی اوقات الصلوة والتدبیر فی
ذلک الی اهل المسجد لان الغلبة لاهل الفساد ویخاف منهم علی
متاع المسجد و علی منازل الجیران وجاز ان یختلف الحکم
باختلاف احوال الناس الا تری ان النساء کن یحضرن الجماعات
ثم منعن عن ذلک وکان المنع صوابا فکذلک اغلاق باب المسجد فی
زماننا انتهی و فی الطحطاوی قال تاج الشریعة بل یجب ذلک
صیانة للقنادیل والمصاحف * و همچنین گرفتن اجرت بر اذان و
تعلیم قرآن و امامت و امثال آنها ممنوع بود لیکن بجهت تغییر

زمان و زمانیان جمیع علمای هر دیار و کار فضلای هر امصار بر جواز اخذ اجرت بران امور اجماع کردند چنانکه در هدایه و درمختار و بحرالرائق وغیره مصرح است * و از اینجا است که از زمان دراز که زاید بر ششصد سال می گذرد بسیار علمای دیندار و فضلای نیک کردار در فضائل مولد شریف رسائل تصنیف نموده اند و می نمایند و درباب استحسان آن استفتا ها و فتوا ها تالیف فرموده اند و می فرمایند و در ماده ترویج آن کمال سعی و اهتمام و نهایت انتظام کرده اند و می کنند و در رد اقاویل منکران و دفع شکوک و اباطیل مخالفان صحیفه ها ارشاد نموده اند و می نمایند جعل الله تعالی سعیهم مشکورا وعملهم مبرورا و ایدهم دالا یدالامتین وخذل مخالفیهم فی الدنیا والدین آمین یا رب العالمین * بیت *

روز میلاد نبی عید و درخشان بادا
مجلس مولد او روشن و تابان بادا
حاملانش همه را رحمت رحمان بادا
منکرانش همه را زحمت شیطان بادا

---

ترجمه عبارت تحفة القضاة

---

ومایفعلون من الجهل علی رس کل حول فی شهر الربیع الاول لیس بشی

انتهی بلفظها سخافت ورکاکت عبارت سابقه ولاحقه که بر ساکر تحفه کدورت صحیفه منسوب است بسیار و بی شمار است که

* بیت *

گر بگویم قبح آن بی حد بود * ور شمارم عیب آن بی عد بود *

اما بطور نمونه از خروار ودانه از انبار وجزوی از طومار بچند وجوه وجاهت وجوه آشکار میکنم بفضله تعالی و آینده نیز حال رسائل مرقومه اظهار خواهم نمود بعونه تعالی *

وجه اول آنکه لفظ مایفعلون مبهم ومجمل است اصلا تعیین و تفصیل آنها نکرده چه ترجمهٔ آن چنین است که آنچه میکنند از گروه جاهلان بر سر هر سال در ماه ربیع الاول هیچ چیز نیست پس بااینهمه جهالت و ابهام کلام بلاشی کردن از کمال جهالت است

* بیت *

* بی هیچ تکلف این سخن راست نکوست *
* کز کوزه همان برون تراود که درو ست *

دوم آنکه لفظ ما از الفاظ عام ست پس شامل است بر جمیع افعالی راکه روز میلاد بجامی آرند وحال آنکه منجمله آن افعال است که کسی از مسلمانان آنرا بد نمی تواند گفت مانند خواندن آیات قران واحادیث حضرت سید پیغمبران وهمچنین ذکر حالات و معجزات سید انس وجان علیه الصلوة والرضوان من الله

الی یان که از کتب معتبره و صحف معتبره منقول است * بیت *

* محمد عربی کابروی هر دو سرا است *
* کسیکه خاک درش نیست خاک بر سر او *
* همه که چون خاک نیست بر در او *
* گر فرشته است خاک بر سر او *

و دیگر آنکه کارهای است که احدی از مومنان بلکه کسی از کافران نیز آنرا عیب نمی تواند کرد چون خیرات صدقات و دعوات و ضیافات و دیگر حسنات و مبرات * پس درین مقام جرأت و بی حیائی و بی باکی و بی پروائی او را باید دید که اینهمه عبادات و طاعات را الیس بشي میگوید و کلمهٔ تحقیر و کلام توهین می خواند . پس در حقیقت حکم بالاشی کردن خود لاشی است کما لا ینبغی * بیت *

* زبد گوهران بد نباید عجب *
* نشاید ستردن سیاهی ز شب *
* ز بد اصل نیکی مدارش امید *
* که زنگی نگردد به شستن سپید *

نعوذ بالله من هذه الخرافات ونتعوذ من هاتیک الترشات ونستعیذ من تلک الهفوات ونجتنب من هولاء الخزعبلات

* ناکسان را علم دین آموختن *
* دادن تیغی بدست رهزن *

وجه سوم آنکه کلمهٔ من الجهال از جهالت او ست زیرا که
شناعت اول این است که مرجع ضمیر یفعلون مجهول
است و از قبیل اضمار بدون ذکر مرجع است و شناعت
دوم آنکه تدارک آن جهالت را بقول خود من الجهال
نمود چه همین قدر کفایت می کرد که ما یفعله الجهال
الخ پس قول مرقوم تطویل لا طائل است * و از اینجا
حال لیاقت مولف رساله مذکوره و نیز حال خود رساله
مسطوره و هم احوال کسانیکه بمولف آن اعتقاد و
بر رساله آن اعتماد و بعبارت آن استناد دارند مکشوف
و عیان و منکشف و بیان شد * بیت *

* باید خرد از طرح سخن رانی او * دانست که تا کجاست نادانی او *

وجه پنجم اینکه منجمله عاملان مولد شریف عالمان
ربانیان و شایخان کاملان اند پس عامه عاملان مولد شریف
را جهال گفتن طعنه زدن است بر فقهای دین و بزرگان شرع مبین
و در حقیقت رخنه زدن است در دین متین * بیت *

* چون خدا خواهد که پردهٔ کس درد * میل او در طعنهٔ پاکان برد *
ور خدا خواهد که پوشد عیب کس * کم زند در عیب مقبولان نفس *

وجه چهارم آنکه لفظ علی را پس کل حول الخ ترجمه آن بدین وجه است
که آنچه میکنند از گروه جاهلان بر سر هر سال در ماه ربیع الاول

هیچ چیز نیست * پس درین عبارت پر خسارت نارسائی و غباوت و نادانی و غوا است او را باید دید که کلمه های درین مقام محض لغو و دیگر لفظ را پس صرف حشو است زیرا که سر هر سال نیست مگر آغاز هر سال و آن نیست مگر ماه محرم و یا عکوسا از لفظ راس کال حول آخر هر سال مراد داشته باشد و آن نیست مگر ماه ذی حجه و بعد از ان می نویسد که فی شهر الربیع الاول و این باطل محض و غلط صرف است بلکه از قبیل محالات است مثالش مثال مشهور است

* چه خوش گفت است سعدی در زلیخا *

* الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها *

وجه پنجم آنکه جمله لیس بشی را صرف بزعم فاسد و فهم کاسد خود نوشته است هیچ دلیلی بران نآورده تا ابطال دلیل دلیل او نموده شود بلکه جاهلانه و بی باکانه این کلمه لایعنی و حرف بی معنی را بطور لاف زنی دگزاف رانی تکلم نمود پس در حقیقت لاشی گفتن او غو و لاشی است * شعر *

* اذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه * واعظم ما یعنی علیه اجتهاده *

وجه ششم آنکه جمله لاشی درین مقام بی محل است و مطابق دعوی منکر مدعی نیست بلکه مخالف او است زیرا که لفظ شی در لغت بمعنی چیز است هر چیز یکه باشد موجود یا معدوم و در عرف شرع بمعنی موجود

و بر هر تقدیر غلط و دروغ است کما هو الظاهر اما در اصطلاح فقهای لیس معنی لیس بشیء این است که نیست چیزی که ثواب بآن متعلق باشد و غرض از ان نفی وجوب و سنیت و استحباب می باشد و این نفی نمی کند مباح را چنانکه در شرح وقایه است قوله لیس بشیء ای لیس بشیء یتعلق به الثواب وفی الکفایة قوله لیس بشیء ای لا یتعلق به الثواب وفی الدر المختار لیس بشیء هو نکرة فی موضع النفی فیعم انواع العبادة من فرض وواجب وسنة ومستحب فیفید الاباحة وقیل یستحب وقال الباقلانی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم لطاعة او سماع الوعظ بلا وقوف وکشف راس جاز بلا کراهة اتفاقا انتهی * وفی رسالة غایة المرام نقلا عن فتاوی الحجة ناقلا عن الجامع الصغیر التعریف الذی یصنعه الناس لیس بشیء وذلک ان جماعة من الصلحاء و العارفین یجتمعون فی یوم عرفة فی کل بلدة یهللون ویکبرون شبه الحاج بعرفات فلذلک لیس بشیء یعنی بشیء من السنة ولاکن فی نفسه من جملة الدیانات والخیرات واشتیاق الی عرفات * ونقلا عن المضمرات قالوا التعریف الذی یصنعه الناس لیس بشیء لم یرد به نفی مشروعیته فی نفسه لا نه دعاء وتسبیح وتضرع الی الله تعالی انما اراد نفی وجوبه وسنیته انتهی

حاصل انکه لفظ لیس بشیء که در عبارت تحفه خسارت صحفه

واقع است و دلایل دوستان و نیز منکران است هرگز دلالت
نمی کند بر اینکه عمل مولود شریف حرام است یا مکروه تحریمی یا مکروه
تنزیهی یا بدعت سیئه یا بدعت مکروهه یا بدعت مذمومه یا بدعت
قبیحه چنانکه هفوات منکران میلاد و خرافات مدعیان بی اسناد
است بلکه بالیقین قدر دلالت میکند که واجب یا سنت
یا مستحب نیست پس از نفی وجوب و سنیت
و استحباب البته مشروعیت و اباحت آن متبادر است
و مشروعیت و اباحت مخالف دعوی منکران بلکه مبطل
دعوی ایشان است * تنبیه * پس درین مقام عنایت
و رحمت جناب ایزد منان و اعجاز حضرت سید پیغامبران
باید فهمید و تفحص و تصفح کاتب حقیر ناتوان و الهام غیبی
و القاء لاریبی درباره این عاجز حیران باید دید که منکران
در عبارت دعوی خود ها عمل مولد شریف را بدعت مذمومه
و بدعت سیئه و بدعت مکروهه گفتند و در دلائل دعوی مذکوره
جمله را از اسلاف خود ها نقل کردند و برحسب زعم خود ها آنرا
مثبت دعوی مرقومه شمردند پس او تعالی بقلم زبان و زبان
قلم بنده از بندگان خود تفسیر جمله مستنده مرقومه را چنان آشکار
نمود که مبطل دعوی مذکوره و مکذب اقوال آنها شد * ع *
چه غم ز طعنه دشمن چو دوست جانب ماست

والحمد لله علی ما انعم وعلم من البیان ما لم نعلم هکذا فی نظام المرام

* تنبیه * فائده جدیده از عبارات کتب سابقه بر آمد که اگر روزی از روزهای مشرفه بلحاظ شرافت آن روز مانند روز عرفه و روز عاشورا و یوم میلاد آنحضرت و یا شبی از شبهای معظمه مانند شب برات و شب عرفه و شب عیدین و شب قدر و شب میلاد آنحضرت و شب معراج آنحضرت در جائی مجتمع شده عبادتی کنند مانند آنکه نماز نوافل بغیر جماعت و قران و اذکار ماثوره و اوراد مشهوره بخوانند و آنها را فرض یا واجب یا سنت ندانند جایز است و اعمال مرقومه که بذات خودها مستحب است بنسبت روزهای دیگر و شبهای آخر مستحب تر و مستحسن تر است کما لا یخفی

---

بقیهٔ عبارت پر شرارت تحفه مرارت قوقه

ویقومون عند ذکر مولد النبی صلی الله علیه وسلم ویزعمون ان روحه علیه الصلوة والسلام یجیء وحضوره عندهم باطل بل هذا الاعتقاد شرک وقد منع الائمة الاربعة عن مثل هذا انتهی واضح ولایح باد که در تحریر اول نوشته ام که الفاظش محض نامربوط و کلماتش یا رطب و یابس مخلوط الیح و در آخر آن وعده نموده ام که آینده مفاسد و مکاید که در عبارت پر خسارت ولایل رزالان منکران واقع است مبین مبرهن خواهم کرد لهذا در بیان دلیل اول و دوم در جملهای

ولیکن سودم بعض از مفاسد و مکائد آنها بیان نموده ام و درانجا نیز بوجوه متعدده ایفای وعده می نمایم و توفیق از او تعالی می جویم و می گویم ° اول آنکه جز ان روحه او لاجمله یجی گفت بعده کلمهٔ حاضر دهرد و لفظ محض بی ربط است زیرا که یجی جمله است و حاضر کلمه باهم مناسبت ندارد و وجهت آنکه لفظ یجی فعل مضارع دلالت بر تجدد و حدوث میکند پس معنی او چنین است که زعم میکنند که روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقت ذکر ولادت آنحضرت تشریف می آرد و لفظ حاضر اسم فاعل است دلالت بر دوام و استمرار میکند پس مضمون این است که زعم میکنند که روح آنحضرت وقت ذکر ولادت همیشه حاضر است و فرق در میان هردو بر کسیکه علم بلاغت خوانده است ظاهر و باهر است

* اگر فاضل بچشم غور سوی این و آن بایند *

* میان هردو فرقی از زمین تا آسمان یابند *

دوم آنکه او لا نوشته که ما یفعلون من الجهال الی قوله لیس بشي بستر نگاشت که و یقومون عند ذکر مولده بعده رقم کرد که و یزعمون ان روحه یجي و حاضر پس جای غور است که جمله و یقومون ان روحه الخ در میان دو جمله محض بی ربط و بی علاقه است چرا که جملهٔ و ما یفعلون الي قوله لیس بشي جمله مستقله است و حکم دران لیس بشي گفت و همچنین جمله و یزعمون الخ جملهٔ مستقله

است وحکم آن بعد آن گفت که فزعمهم باطل الخ و اما جمله ویقومون عند ذکرالخ نه باسابق تعلق دارد ونه بالاحق وحکم آن هیچ نگفت زیراکه جمله ویقومون الخ معطوف نمی تواند شد کما هوا لظاهر علی من له ادنی مهارة فی کلام العرب ونه جمله حالیه می تواند شد کما لایخفی علی من له ادنی مهارة فی علوم النحو والادب * سوم آنکه جمله ویزعمون ان روحه صلی الله علیه وسلم یجیء وحاضر* حاصلش آنکه در بیان زعم جاهلان دو لفظ آورده است اول یجیء دوم حاضر بعد از ان در بیان حکم زعم مرقوم نیز دو لفظ زعم نموده است اول فزعمهم باطل دوم وهذا الاعتقاد شرک پس میگوییم که حال زعم مرقوم وحکم آن موقوف است بر بیان این که علمای محققین در باب حضور روح آن حضرت چه می فرمایند لهذا اولا آنرا می نگارم بعد از ان حال زعم مرقوم بمنصه ظهور می آرم وعلی الله التوکل وبه الاعتصام ومنه التوفیق فی نیل المرام * در نظام الکلام است بدانکه علمای شریعت ومشایخ طریقت که هردو از حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در موضعی ماورای قبر شریف قائل اند مراد ایشان از حضور مذکور معنی عام است یعنی حصول قرب و نزدیکی و رفع غیبوبت و دوری اجمالا این قدر اعتقاد میدارند و تفصیل و تعیین آنرا بمشیئت ایزدی و بعلم الهی میگذارند * وآن بچهار انواع متصور است و هر قسم از او ضاع اربعه ممکن الوقوع است

اوّل بشهود روح مع الجسد و دلائل آن بوجوه متعدده می آید ان شاء الله تعالی لیکن نه بجسد کثیف عنصری بلکه بجسم لطیف انوری که باور اگر هر بصر در نیاید بلکه در حق شخصی که عنایت فرماید با و بنماید و بسعادت مشاهده مسعود نماید و اگر نخواهد کسی معاینه آن نور انور نتواند مانند اجسام ملایک چنانکه حضرت جبرائیل علیه السلام که بمجلس شریف تشریف می آوردند گاهی جمیع اهالی مجلس مشاهده می نمودند و وقتی احدی معاینه نمی نمود و زمانی بعضی از حاضرین میدیدند و دیگرنمی دیدند چنانکه در مشکوة وغیره مرقوم است * بیت *

* آنرا بچشم پاک توان دید همچو ماه *
* هر دیده جای طلعت آن نور پاره نیست *

آیا نشنیده که جسم مبارک آنحضرت در حالت حیات دنیوی سایه نداشت و این دلیل ساطع است بر لطافت و برهان قاطع است بر نظافت * بیت *

* فتاده سایه زان خورشیدرخ دور * که باهم راست ناید ظلمت و نور *
* از ان بالاتر آمد پایهٔ او * که افتد در ته پا سایهٔ او *

پس باوجود آنکه این نشاءت محل ظلمت و کدورت و محل نجاست و کثافت است و نیز جسم عنصری مرکب از اجزاء کثیفه است آن قدر لطافت و نظافت داشته

باشد بس فهمیدنی است که هرگاه این جسم عنصری کثیف
مکدر را واگذاشته و این عالم پرکدورت و کثافت را بهشته بجسم لطیف
بآن عالم نظیف انتقال فرموده باشند چه قدر اصفی والطف
و چه مقدار اجلی وانظف خواهد بود * جای آنست که گفته شود که آن جسم
نوری از جسم املاک بلکه از شمس و قمر و نجوم افلاک
نیز انور و اظهر است * دوم شهود روح مجرد چنانکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را در خواب واقع میشد علی ما یاتی انشاء الله تعالی *
اما دانستنی است که شهود روح مجرد در خواب اگرچه
در حق غیر نیز متصور است اما فرق این است که در حق آنحضرت
صلی الله علیه وسلم متیقن است که خطا و غلط را در آن احتمال
نیست و شک و شبهه را در آن مجالی نی زیرا که رویای
انبیاء عموما و رویای آنحضرت خصوصا وحی باطنی است لما فی
المدارج وغیرها بخلاف اغیار که مورد اوهام و خیالات نفسانی
و مصدر تخیلات و وسوسات شیطانی است نعوذ بالله منها
* سوم شهود بمثال ذات آنجناب فیضمآب علی
ما سیجیی ان شاء الله تعالی چهارم شهود برفع حجاب و
بطی ارض یعنی آنجناب علیه الصلوة والسلام بجای خود متمکن
باشند و حجابات و غشاوات مرفوع گردند و آنحضرت نظر عنایت
بموضعی از مواضع اندازند و مشاهده فرمایند چنانکه در حالت حیات

آنجناب واقع میشد مانند واقعات منکب موته وغیره علی ما سبق ذکره
ان شاء الله تعالی * پس این همه صورتهای چهارگانه افراد مطابق حضور
است و هر یک از آنها ممکن الوقوع بلکه متوقع الوقوع است
علی ما سیجیء دلائل کل واحد منها بفضله تعالی * اما تحقیق این امر که
کدام قسم معین از اقسام اربعه مانند حضور جسمانی یا حضور
روحانی یا توجه جسمانی در کدام واقعه مخصوصه از واقعات مختلفه
مثل قرأت مولد حمیده یا تلاوت قرآن مجید یا قرأت حدیث
و در کدام موضع مخصوص از مواضع متنوعه مانند مسجد یا خانقاه
یا مجلس مولود واقع میشود. پس او تعالی قادر مختار است او
هر قسم که خواهد به هر واقعه که اراده فرماید و در هر مکان که پسندد
حکم کند و تعیین نماید کسی را در تعیین آن همه امور قدرت و اختیار
نیست و احدی را مجال دم زدن نی لقوله تعالی یفعل ما یشاء
ویحکم ما یرید و کسی را بر این معنی اطلاع نیست مگر شخصی که
او تعالی الهام فرموده و اعلام نموده باشد لقوله تعالی لا
یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء * پس میگویم که اعتقاد
درباب حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در موضعی ورای
قبر شریف بر سه گونه متصور است * اول آنکه اعتقاد باین
وجه کند جایز است که آنحضرت در وقتی از اوقات که خواهد
و در مقامی از مقامات که پسندد مثل مجلس قرأت مولد شریف

و یا موقع تلاوت قرآن و یا مجالس وعظ بحکم او تعالی حضور بمعنی مذکور فرمایند هرگز باطل نیست و او را شرک نمی یحند وجوه

( بیت )

* مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد *
* همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد *

وجه اول آنکه قادر مطلق مختار بر حق آنحضرت را آن قدر قوت و قدرت بخشیده است که هر موضعیکه نوازد و بهر وقت که پرواز د بحکم او تعالی آن موضع را مشرف سازد بذات خود بروح مع جسد شریف یا بروح مجرد لطیف یا بمثال منیف یا بنظر و نگاه عفیف زیرا که هر یک از صورتهای چهار گانه حضور مذکور از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت حیات دنیوی صادر شده است * اما صورت اول یعنی شهود آنحضرت بروح مع الجسد پس در شب معراج بود چنانکه در کتب احادیث و سیر مصرح است وچونکه اکثر آنها کمیاب و بزبان عربی است که حاجت بترجمه می شود و کتاب در از میشود لهذا کتاب مدارج النبوة که کثیر الوجود و بعبارت فارسی سریع الفهم است اکثر دلائل را از آن کتاب نقل میکنم والله اسأل التوفیق واطلب التحقیق * بدانکه در مدارج النبوة مرقوم است که صحیح آن است که وجود اسرا و معراج

در بیداری بجسد بود و جمهور علمای صحابه و تابعین و اتباع و من بعدهم از محدثین و مجتهدین و متکلمین و ائمهٔ دین متفق بر این هستند و احادیث صحیحه و روایات صریحه بآن متوافق آند* القصه آنحضرت در بیداری بجسد او لا از مکهٔ معظمه به بیت المقدس تشریف بردند و در درون مسجد اقصی داخل شده دو رکعت نماز ادا نمودند و جماعت انبیاء از آدم تا عیسی علیهم السلام بآنحضرت اقتدا نمودند ( ظاهر است که ادای ارکان نماز بدون روح مع الجسد متصور نیست پس دلالت میکند بر آنکه حضور آنحضرت بروح مع الجسد بود چنانکه منقول خواهد شد ) پس همچنان بجسد مبارک بآسمان تشریف بردند و بعضی از انبیاء را که متمثل ساخته شدند در آسمانها بعد از تمثل در بیت المقدس ملاقات فرمودند و در آنجا نیز نماز گذاردند با انبیاء و امامت کردند ایشان را چنانکه در بیت المقدس بود ( پس ادای نماز دلالت میکند بر این معنی که در آسمان نیز بجسد شریف عروج فرمودند چنانکه در بیت المقدس بود ) * بیت *

* آنکه سرشت تنش از جان بود *
* سیر عروجش بتن آسان بود *

پس چون باز آمد آنحضرت از اسراء و صبح کرد خبر داد مردم را بآن پس بعضی از ضعیف الایمان مرتد شدند ( و ظاهر است

کرا رنداو بعضی گمان دلالت میکند بر اینمعنی که آنحضرت عروج مع الجسد فرموده بودند زیرا که عروج بمجرد روح هرگز مستبعد نیست که باعث ارتداد آنها گردد (نعوذ بالله منه) و بعضی احوال و اوصاف بیت المقدس را پرسیدند پس جواب داد و بیان کرد * و فرمود که از بعضی چیزها خاطر نشد مرا جواب آن واندوهگین شدم پس نموده شد مرا بیت المقدس چنانکه از هرچه پرسیدند خبر دادم * و گفته آمد که این دو احتمال دارد یا مسجد اقصی را برداشته نزد آنحضرت آوردند چنانکه تخت بلقیس را در طرفة العین نزد سلیمان علیه السلام آوردند یا تمثال کردند آنرا برآنحضرت چنانکه متمثل ساخته شد بهشت و دوزخ در حالت نماز آنحضرت و احتمال دارد که برداشته باشند پرده را و در آنجا که بیت المقدس است آنحضرت را نمودند و در روایت دیگر آمده است که جبرائیل علیه السلام مسجد اقصی را نزدیک خانهٔ عقیل آورد و در نظر من بداشت پس آنرا میدیدم و از هرچه می پرسیدند جواب آنهمه میگفتم (پس نهرگاه برداشتن بیت المقدس از جای او و بردن آنرا در جای دیگر متحقق و واقع شد چه جای تعجب است که آنحضرت شهنشاه دین را بر کرسی عزت و بر تخت عظمت نشانده بیک دم روضهٔ منوره بر داشته بجای که خواهد بیارند تعجب میکنند مگر کسیکه اعتقاد نمیکنند در امر

بیت المقدس ) و آورده اند که چون رجوع کرد آنحضرت از سفر اسرا
گذشت در راه خود بر قافلهٔ قریش پس سلام کرد بر ایشان
گفتند که این آواز محمد است پس آمد آنحضرت قبل از صبح
و خبر داد قوم را بانچه دید و گفت نشان این است که گذشتم
بشتران شما که در فلان جا می آمدند و گم کردند شتر را پس
گرد آورد آنرا فلان مرد و فلان روز باینجا میرسد پس قریب
نصف النهار همان روز قافله رسید و قصه شنیدن سلام
آنحضرت و گم شدن شتر و غیره بر آن وجه که آنحضرت
توصیف کرده بود و بیان نموده اند تمام من المدارج مختصراً ( پس
قصهٔ ملاقات آنحضرت با قافلهٔ قریش در راه و سلام کردن
آنحضرت و شنیدن ایشان آنرا و گذشتن آنحضرت بر گلهٔ
شتران و باقی قصه دلالت میکند برین معنی که این سفر
آنحضرت مع الجسد بود کما هو الظاهر علی الذهن السلیم
والطبع المستقیم والحمد لله الرحیم الکریم *
و در مدارج النبوة در ذکر خصائص آنحضرت صلی الله علیه و سلم
مرقوم است که آنحضرت صلعم زنده است بحیات جسمانی
دنیاوی و این اکمل است از حیات شهدا که روحانی
اخروی است و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح
ایشان اجساد مثالیه در این عالم یا نهد در ابدانی که حکم ظرف

داردو حق تعالی قادر است که نگاهدارد وارواح را بی ابدان
ولیکن نقل وارد است بوجود آن در ابدان چنانکه بودن موسی
نمازگزارنده در قبر زیرا که نمازگذاردن وارکان آن ادا نمودن تقاضای
جسد می کند و صفات مذکوره در انبیاء در شب معراج همه
صفات اجسام است انتهی من المدارج * اما صورت دوم
یعنی شهود روح مجرد پس قصه‌های خواب آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که گاهی بر عالم ملکوت تعرج می فرمودند و وقتی
در بهشت وغیره تفرج می نمودند و زمانی بوضع دیگر سیر می کردند
چنانکه در کتاب احادیث مصرح است دلیل است بر آن زیرا که
این همه تعرج و تفرج حق و حقیقت بوده وهم و خیال. چنانکه
در معارج است که اتفاق دارند بر آنکه رویای انبیاء وحی است
که راه نیست در آن شک وشبهه را پس بالضرورة بروح
مجرد بود * اما صورت سوم یعنی شهود بمثال آنحضرت
بعض کسی را طاقت وقدرت آن نیست که تفصیل و توضیح آن
نماید لاجرم همین قدر اجمالا میگویم که مثال آنحضرت عکس ذات
شریف وپرتو نور آنجناب است نه مثل عکس صورت چیزی
که در آئینه منعکس می گردد چه آن عکس صورت صوری
وظاهری است ونه مانند پرتو چراغ ویا شمس وقمر که بر
دیوار وغیره می افتد که آن سایهٔ صوری جسم شو است

بخلاف مثال آنجناب فیضمآب که عکس صورت معنوی و حقیقی است و پرتو نور باطنی حقیقی است بحیثیکه نه عین توان گفت و نه غیر آن

* بیت *

* عقل اینجا ره ندارد وهم نیز *
* چشم بکشا لب فروبند ای عزیز *

چنانکه در کشاف الفنون است که مثال در اصطلاح صوفیه عینیت است و در اصطلاح شرع غیریت است و بعضی از محققین گویند که نه عین است و نه غیر و بعضی فرق کرده اند یعنی در مثال بنوعی مشابهت ثابت می شود اما در مثال مشابهت تام است و عالم مثال بالا تر است از عالم شهادت و فروتر از عالم ارواح و عالم شهادت سایهٔ عالم مثال است و او سایهٔ عالم ارواح و آنچه درین عالم است آنهمه در عالم مثال است و آنرا عالم نفوس نیز گویند انتهی

و در مشکوة است قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ان العبد اذا وضع في قبره و تولى عنه اصحابه انه ليسمع قرع نعالهم اتاه ملكان فيقعدانه فيقولان ما كنت تقول في هذا الرجل لمحمد صلي الله عليه وسلم الى آخر الحديث

و در شرح آن مرقوم است فرمود رسول خدا صلى الله عليه وسلم بدرستیکه بنده چون نهاده شود در گورش و روی گردانند

از وی یاران او وا رحالیکه وی بتحقیق می شنود آواز نعال ایشان را پس در قبرش آیند دو فرشته پس می نشانند او را پس میگویند چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم * واشارت بهذا با نحضرت یا از جهت شهرت امر و حضور او ست در اذهان ما اگرچه غائب است از چشمان ما (و این زعم علمای ظاهری است) یا با حضار ذات شریف وی در عیان باین طریق که در قبر مثالی از ان حضرت حاضر بساخته باشند تا بمشاهدهٔ آن جمال جان افزای او عقدهٔ اشکال که در کار افتاده باشد گشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد (و این قول علمای عارفین است) بیت

* در ظلمت فراق تو اگر جان دهم چه غم *
* غم نیست اگر ز ماه رخت پرتوی فتد *

* بیت * * شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد *
* تو بیا کز اول شب در صبح باز گردد *

* بیت * * کششیکه عشق دارد نگذاردت بدینسان *
* بجنازه گر نیائی بمزار خواهی آمد *

اللهم ارزقنا مشاهدة جماله بعینه و بمثاله فی الدنیا والبرزخ والعقبی * اما صورت چهارم یعنی شهود رفع حجاب پس

قصهٔ حرب موته بران شاهد است چنانکه در مدارج النبوة مرقوم است که چون سپاه اهل اسلام بالشکر کفار بمقابله ایستادند دران وقت حضرت مقدس علیه الصلوة والسلام در مسجد مدینه نشسته بودند وقدرت الله تعالی حجابها را از نظر آن سرور برداشته حال موته در نظر انور داشته بود چنانکه جنگ گاه ایشانرا معاینه میفرمودند و با صحاب میگفتند که زید ابن حارث علم برداشت وشهید شد و بعد ازان جعفر علم برداشت و شهید شد بعد ازان ابن رواحه علم برداشت و شهید شد واین سخن میفرمود و آب از چشمان مبارک روان می بود الی آخر القصه انتهی من المدارج مختصرا و نیز در مدارج النبوة در باب سوم از قسم پنجم مرقوم است که تواند بود که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم هم در قبر شریف از تصرف و نفوذ حالتی بود که از سموات و ارض و جنات حجاب مرتفع شده باشد بی تجوز و انتقال زیرا که امور آخرت واحوال برزخ و عالم مثال را بر احوال دنیا که مقید و مضیق بحدود و جهات است قیاس نتوان کرد انتهی

* بیت *

فهم کسی بکنه کمالش نمی رسد

کانجا که جای اوست رسیدن مجال نیست

ونیز در مدارج النبوة در ذکر خصایص آنحضرت مذکور است که از جمله خصائص آنحضرت آنست که مصلی خطاب میکند آنحضرت را بقول خود السلام علیک ایها النبي و خطاب نمیکند غیر او را * و وجه این میگویند که چون در اصل شب معراج بصیغهٔ خطاب بود که از جانب رب العزت سلام آمد بر حضرت رسول پس بعد از ان همبرین گذاشتند * و در کلام بعضی از عرفاء واقع شده که خطاب از مصلی بملاحظه شهود روح مقدس آنحضرت است * و بالجمله درین حالت از شهود وجود حضور آنحضرت غافل و ذاهل نباید بود و بامید ورود فیوض از روح پر فتوح وی صلی الله علیه و سلم امید وار باید بود انتهی * بیت *

* گرچه نتوان بدوست ره بردن *

* شرط یاری است در طلب مردن *

و لله در القائل * بیت *

* گر ذکر تیری دل کنئین سو لگی رہے *

* پر شرط ہی یہی کہ تک وہ سو لگی رہے *

* ماننے نہ ماننے کا تو وہ مختار آپ ہی *

* پر تجھکو چاہیے کہ اودھر ولگی رہے *

واضح باد که بعضی منکران که باتفاق مولوی مشہور است روایات معراج وغیره را تصدیق نمیکنند و تا دیل خلاف ظاہر مینماید

پس این کس در حقیقت متمسک است با ذیال زندیقان و
و متشبث است باقوال معتزلیان نعوذ منهم بالله المنان * بایت *

* عقلی که ره بحق ننماید ضلالت است *

* علمی که باب حق نگشاید جهالت است *

لهذا ما با و خطاب نمی کنیم چنانکه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمة فرموده اند

* زانکس که ز قران و خبر زو نرهی *

* این است جوابش که جوابش ندهی *

و بعضی از منکران اینهمه حکایات را باور میکنند اما میگویند که این
قدرت و قوت در حالت حیات آنحضرت بود اما بعد انتقال از ین عالم
صوری پس بر بقای آن دلیل نیست * پس میگوییم مدار قدرت
موصوف بر نبوت درجهٔ رسالت وتحقق رتبهٔ قرب و شرافت است
وچونکه این مدارج عالیه و معارج سنیه بعد انتقال نیز ثابت است
پس البته بی شبه و بی تردد قدرت موصوف نیز باقی ولازم است

* بیت * * دولت پیشینه همه سربسر *

* کرد ظهور و بسر آمد دگر *

* نوبتی دولت تو تا ابد *

* نوبت پیغمبری تو بد *

اما فی کتب الاصول لان بقاء العلة یستلزم بقاء المعلول ولان
بقاء الملزوم دلیل علی بقاء اللازم ولان الاصل بقاء الحادث بعد

وجود ما لم يتيقن بعدمه والحاصل ان الاصل بقاء ما كان على ما كان

* گر ترا نیست شناساوریست *
* لب کشودم بشناسا گریست *
* از من این نکته فراموش مکن *
* گفتگوی دگران گوش مکن *

و کشف این مقام و ایضاح این مرام آنست که مدار خوارق عادات از اهل ایمان بر ثبوت صفتی از صفات ثلثه است یعنی رسالت و نبوت و ولایت و حیات و ممات درین امر مساوی است زیرا که نعوذ بالله که آنهم مراتب عالیه بعد وفات مسلوب نمی گردد پس چه اعتقاد میداری در امر آنجناب که در هر صفات ثلثه موصوف اکمل الاکملین وافضل الافضلین واجمل الاجملین اند * بیت *

* کرا مجال که وصف تو در تواند یافت *
* ولی که غایت علم آنکه بهتری ز همه *
* آن فضائل که انبیا را بود *
* وآن شمائل که اصفیا را بود *
* گر شود جمله مجتمع باهم *
* جمله باشد ز فضل احمد کم *

و حیات حقیقی و قدرت تحقیقی حق و موجود اند و جمیع مراتب

علیه موصوف و محمود اند * بیت *

* شاه رسل شفیع امم خواجهٔ دو کون *
* نور هدای حبیب خدا سید انام *
* مقصود ذات اوست دگرها همه طفیل *
* منظور نور اوست دگر جملگی ظلام *
* هر رتبهٔ که بود در امکان دروست جمع *
* هر نعمتی که داشت خدا شد برو تمام *
* برداشت از طبیعت امکان قدم که آن *
* اسری بعبده است من المسجد الحرام *
* تا عرصهٔ وجود که اقصای عالم است *
* کانجا نه جا است نه جهت و نه نشان نه نام *
* سیری است بس شگرف در اینجا مپیچ هان *
* از آشنای عالم جان پرس از این مقام *
* نزدیک او چه تحفه فرستیم ما ز دور *
* در دست ما همین که صلوة است و السلام *

پس کسیکه وقوع معجزات که در حالت حیات واقع شده است تصدیق نماید البته آنکس صدور معجزات را بعد نقل از این عالم صوری نیز تسلیم خواهد نمود اگر توفیق الرفیق همراه او خواهد بود والحمد لله علی توفیقه * بیت *

* شمع توفیق ارنیفروزد خدای *
* تیره باشد کارما شمشی گدای *
* نصیحت که خالی بود از غرض *
* چو داروی تلخ است دفع مرض *

و دانستنی است که درین مقام بعضی از منکران خاکام میگوید که منتبین حالت ممات را بر حالت حیات قیاس میکنند واین قیاس مع الفارق است * جواب میگوییم اولا که ما هرگز این حکم را از قیاس خود ثابت نمی کنیم بلکه میگوییم که آن قدرت که الله تعالی آنحضرت را در حالت حیات عطا فرموده است بعد وفات نیز موجود و مستقر و باقی و مستمر است بجهت آنکه علت آن باقی است ورافع آن حادث نشده چنانکه از کتب اصول نقل کرده ام فتفکر وتبصر * واگر برین قدر تفاوت نگزینی پس دلائل مستقله نیز می آرم بفضله تعالی فانتظر واعتبر * بلکه تو غائب را بر حاضر قیاس میکنی واین قیاس تو غلط است چنانکه در کتب عقائد در مواضع متعدده مرقوم است که لایجوز قیاس الغائب علي الشاهد

* مصراع * کی بمعنی ره برد هر کو بصورت باز ماند * بیت *
* در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام

وبعضی از مدعیان حضور آنحضرت علیه الصلوة والسلم را محال می پندارد واز عقل قاصر خود بدین گونه دلیل می آرد که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم در قبر شریف با جسد لطیف زنده و موجود اند و تا قیام قیامت در آنجا خواهند ماند. پس اگر خروج آن حضرت با جسد شریف از قبر منیف واقع میشد البته قبر شریف و درو دیوار او شق می شد و هر کس از حاضرین مشاهده می نمود و حال آنکه از ان زمان تا این آوان کسی حکایت آن نکرده است * و اگر بمجرد روح مجرد می بود پس نزع روح از جسد لازم می آمد و حال آنکه نزع روح یکبار شد نه بار بار * و نیز در نزع روح تکلیف ها است پس بار بار آن حضرت را تکلیف دادن ضرورت ندارد انتهی بر اصحاب آداب و ارباب الباب مخفی نیست که لفظ نزع روح را در حق آنحضرت علیه الصلوة والسلام گفتن چه قدر گستاخی و بی ادبی است. کسیکه در دلش عظمت و حشمت آنحضرت متمکن خواهد بود هرگز امثال این چنین کلمات بر زبان نخواهد آورد * و از اینجا حال اعتقاد قائل آن توان دریافت

* حافظا علم و ادب ورز که در حضرت شاه *

* هر کرا نیست ادب لایق خدمت نبود *

و بنای شبههٔ مرقومه بر غفلت از عظمت و حشمت آنحضرت است لهذا بطور تنبیه غافلان و ایقاظ نائمان بقدر فهم ایشان علامات شبههٔ مرقومه و هم علاج دفع آن را بطریق اختصار میگوییم

که بنای شبهۀ اول تو بر این است که جسم لطیف نظیف
نوری آنحضرت را مثل جسم کثیف خاکی خود تصور
نمودی ای کاش تو آنرا مثال جسم لطیف خفیف نوری ملائک
تصدیق می کردی تا درین ورطهٔ مهلکه نمی افتادی :مصراع:

: بنگر که تفاوت ز کجا تا بکجا است *

اگرچه در حقیقت جسم مبارک آنحضرت الطف و انظف
ازان است چنانکه سابقا بآن تنبیه نموده ام بمضمون آنکه
هرگاه جسم شریف آنحضرت در حالت حیات دنیوی و در
ترکیب عنصری مانند ملائک لطیف و نظیف باشد پس بعد
انتقال ازین عالم مکدر کثیف البته لطیف تر و نظیف تر خواهد بود
که از ادراک عقول قاصره بیرون است و هرگاه جسم ملائک
آن قدر لطیف و خفیف باشد که در هر جسم و در هر جرم نفوذ
و عروج کردن می تواند پس چه تعجب میکنی در مادهٔ جسم شریف
منیف آنحضرت افضل المخلوقات اکمل المکونات علیه
افضل الصلوات و اکمل التحیات * بیت *

* قیل و قالت هیچ نارد هیچ روی * معرفت آموز ای بسیار گوی *

و مدار شبهۀ دوم تو بر این است که حضور روح مجرد آنحضرت
را مانند موت تصور نمودی ای کاش که تو آنرا مانند خواب
اذعان می کردی تا خود را درین قعر مظلم مهلک نمی انداختی

مصراع * به بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا *
اگرچه در واقع حالت حضور روح آنحضرت اکمل و افضل است از حالت خواب چنانکه لاحقاً با آن تنبیه می آید بفضله تعالی بمفهوم آنکه خواب تعطل حواس است از جهت غلبهٔ رطوبت مزاجی بر دماغ بخلاف حالت حضور مذکور که از احاطه فهوم ظاهره افزون است * پس هرگاه که روح ابرار در حالت نوم در یک لحظه از زمین تا آسمان صعود میکنند با تعلق آن به بدن و باز بیک لمحه نزول می نماید بزمین با اتصال بدن کما مر پس چه تعجب میکنی در بارهٔ روح آنحضرت که مستجمع جمیع کمالات جمیع مخلوقات اند * پس اگر توفیق جناب الله و عنایت حضرت رسالت پناه رفیق و همراه تو خواهد بود البته همین قدر تنبیه ترا از ان بحر زخار و از ان غار تیره و تار خواهد برآورد * بیت *
* سخنهای بالا مثال است و بند * بکار آیدت گر شوی کاربند *
* از ان حضرت بجو بهر فضل توفیق * که توفیقم نماید راه تحقیق *
* اگر توفیقت افروزد چراغم * ز هر اندیشه باشم فراغم *
* تنبیه * دانستنی است که شبهه مرقومه که بعض مدعیان می نمایند رد آن مدلل باستقلال نپرداختم بلکه صرف به تمثیل اقتصار ساختم و جهش آنست که بنای براهین مدعای ما بر قران و قول و فعل آنحضرت علیه السلام و اقوال و افعال صحابه

کرام واجماع جمهور علمای عظام واتفاق اولیای عالیمقام و قیاس مجتهد ین مقبول الانام است. پس تحریر و تقریر مادر بارهٔ آنها مفید نخواهد شد زیرا که ما دلایل شرعیه خواهیم آورد و آنها لغویات عقلیه پیش خواهند کرد * و در حقیقت منکران مصران مقلد و مقتدی معتزلیان و رافضیان اند که عقل و فهم خود را در احکام شرعیه دخل داده اند تا آنکه عقل را بر شرع حاکم ساختند پس آنچه عقل آنها حکم کرد برحسب آن اعتقاد و عمل نمودند * و ندانستند که وجود عقل برای آن است که تا عاقلان بواسطه عقل خود با حکام الهی را دریافت کنند بعده برحسب آن اعتقاد و عمل نمایند ؛ بیت ؛

توفیق بود که ره نماید ؛ این راه بعقل کے کشاید ؛

خلاصه آنکه در واقع خدای تعالی حاکم و متبوع است و در ظاهر شرع است و عقل محکوم و تابع او و ایشان برعکس آن معامله نمودند * درین مقام یک مسئله برای ایضاح این مرام می آرم و آن عذاب قبر است که حضرت پیغمبر صادق صدوق علیه الصلوة والسلام از آن خبر داده اند پس اهل سنت بواسطه عقل خود بمضمون آن در یافته اعتقاد آوردند و معتزلیان و رافضیان و امثال آنها درین امر از عقل خود استفتا نمودند بعض عقل آنها حکم

کرد که عذاب قبر باطل و محال است زیرا که عذاب مرده از دو حال خالی نیست یا با عادهٔ روح در تن مرده یا بدون آن بر تقدیر اول مرده فریاد و شور و حرکت و زور می کرد و بر تقدیر دوم تعذیب تن بدون روح لغو و بی فائده است پس ایشان بر حسب حکم عقل خود ها اعتقاد نمودند که عذاب قبر باطل و محال است و گفتند که حدیثیکه در باب عذاب قبر مروی است برای مجرد تخویف است و علی هذا القیاس بسیار احکام شرعیه است که آن قوم بر طبق فهم و عقل خود ها عمل کرده اند و نصوص شرعیه را تاویل خلاف ظاهر و مخالف اجماع نمودند * و در حقیقت امام اولین و مجتهد نخستین آنها ابلیس پر تلبیس بود که عقل و فهم خود را بمقابل حکم الهی که به سجدهٔ حضرت آدم علیه السلام صادر شده بود معارض نموده گفت انا خیر منه خلقتني من نار و خلقته من طین و بر طبق عقل خود عمل نموده سجده نکرد

* بیت *

* علم صورت پشتهٔ آب و گل است *
* علم معنی رهبر جان و دل است *
* علم چون بر تن زنی ماری بود *
* علم چون بر دل زنی یاری بود *

و امام اهل سنت و مقتدای ایشان ملائک اند که به عقل

نمود ها حکم الهی را دریافته عمل نمودند بنا وجود آنکه خلقت ایشان از خلقت ابلیس اشرف است زیراکه ایشان از نور مخلوق اند و ابلیس از نار و نور اشرف است از نار لیکن ملائکه خود را در مقابل حکم الهی از خاک نیز پست و حقیر دانستند و بلا توقف و بغیر تامل برحسب حکم الهی عمل نمودند و ابلیس که بر عقل و فهم خود نازان بود انکار نمود و بر حکم عقل خود اصرار و نار را بر عار اختیار کرد نعوذ بالله منه * همچنین کسانیکه عقل تابع شارع داشتند دلایل شرعیه را که در باب حضور آنحضرت علیه الصلوة و السلام وارد است دیده یا شنیده یا از علما پرسیده اعتقاد نمودند و کسانیکه از ناواقفی خود اندر داشتند توبه و استغفار کردند اما منکرانیکه مقلد عقل قاصر و فهم ظاهر خود بودند براهین شرعیه مرقومه را التفات نکرده و از علما استفسار نه نموده از دلیل مرقوم معتزلیان که در باب رد عذاب قبر آورده اند استنباط نموده گفتند که حضور روح آنحضرت باطل و محال است زیراکه از دو حال خالی نیست یا با جسد شریف یا بمجرد روح بر تقدیر اول قبر شریف شق می شد و محسوس می گشت و در صورت دوم نزع روح لازم می آید و هر دو شق باطل است پس حضور حضرت باطل و محال است نعوذ بالله من زعمهم و من عقلهم * بیت *

* عقلی که ره بحق ننماید ضلالت است *
* علمی که عقد حق نگشاید جهالت است *

و حقیقت آنست که کسیکه توفیق الهی رفیق همراه او خواهد بود بر هدایت و رستگاری است و گرنه نعوذ بالله بر ضلالت و خواری است

* رباعی

گر بدرقهٔ لطف تو ننماید راه * از راه تو هیچ کس نگردد آگاه *
* و آنکه که براه راست باید رفتن * توفیق رفیق ار نشود و یا الله *

بعد از آن مدعی مذکور می گوید که اگر حضور روح آنحضرت در مجلس مولد شریف جایز باشد پس فرض می کنم که اگر در یک وقت در مواضع متعدده مجالس مولود منعقد گردد لازم می آید که یک شخص در مواضع متعدده در یک زمان یافته شود و این محال است * دفع آن میگوییم اولا که ما همین قدر می گوییم که حضور آنحضرت در مجلسی از مجالس مولود جائز است و نمی گوییم که واجب است چنانکه تو خود گفتهٔ که اگر حضور آنحضرت جایز باشد پس این اعتراض تو از کج فهمی تست * و میگوییم ثانیا که ما میگوییم که در مجلسی از مجالس مولود شریف و نمی گوئیم که در جمیع مجالس زیرا که هر مجلس لائق حضور آنحضرت نمی باشد و بر تقدیریکه لائق حضور باشد اما قابل مقبولیت نباشد پس این اعتراض تو از نافهمی تست * می گوییم ثالثا که در

وقتی از اوقات مجالس مولود و نمی گویم که از ابتدای مجالس
تا انقضاے آن شاهد و حاضر باشند پس مقصود است
که لحظهٔ در مجالس و لمحهٔ در محفل دیگر عنایت فرمایند * پس واضح
شد که این همه اعتراضات تو از راه شرارات تست ٭
و می گویم را بعا که در ابتدای کلام در امر حضور آن حضرت
علیه الصلوٰة والسلام ایضاح نموده ام که حضور آنحضرت
بر چهار قسم است یکی از ان شهود برقع حجاب است
پس در صورتے که تو فرض کردهٔ ممکن است که آنحضرت
بجای خود متمکن باشند و در یک زمان بلکه در یک آن سوی
جمیع مجالس مفروضه توجه و عنایت فرمایند و بسعادت
شاهده مشرف نمایند هرگز بعید نیست * پس اعتراضات تو
از راه غلطات است از کلام من * و می گویم خاصا که وجود شی
واحد در امکنه متعدده در یک زمان که تو آن را محال گفتی بنظر
عقل قاصر بلحاظ فهم ظاهر تست اما در حقیقت نسبت بکرامات
اولیاء ممکن است چنانکه حضرت ملا عبد الرحمن جامی در
نفحات الانس در بیان اقسام کرامات اولیاء بان تصریح
فرموده اند *مصراع*

٭ کے بمعنی ره برد هر کو بظاهر بازماند ٭

و هرگاه که از غلامان آن درگاه و از خادمان آن بارگاه

مثل آن کرامات و خرق عادات بلکه زاید بر آنها صادر شده باشد پس تو چگونه انکار میداری در امر آنحضرت علیه افضل الصلوات واکمل التحیات واجمل التسلیمات که جامع رتبات رسالت و نبوت و ولایت اند بلکه در هریک از درجات ثلثه مذکوره افضل واکمل واجمل اند * اگر تو کتاب نفحات الانس و تذکرة الاولیاء و سفینة الاولیاء و شواهد النبوة و مدارج النبوة وامثال آنها بحسن اعتقاد می خواندی هرگز درین انکار واصرار نمی افتادی نعوذ بالله من سوء عقیدتک و من قبح طبیعتک * بشر می گوید که دیدن آنحضرت را در خواب و یا در یقظه بر تقدیر امکان آن کشف است لیکن حضور آنحضرت لازم نمی آید چنانکه میگویند که بعضی از اولیاء کعبه را دیده اند پس معنی آن نیست که کعبه از جای خود بر کنده شده بجای بیننده آمد انتهی کلامه پس میگوییم که رفتن کعبه را و را اعتقاد فاسد خود محال بالذات می پنداری این پندار تو غلط است چه از کرامات اولیاء ممکن است بلکه واقع است تا آنکه کعبه معظمه بذات خود بزیارت اولیاء رفته است * مثنوی *

* دان که کار خدا و خاص خدا * نیست محصور در مدارک ما *
* ای بسا کار که آید از ابدال * که بود پیش عقل خلق محال *
* باشد از خالق قوی و قدیر * کار شان خارق قوای بشر *

* هر چه فهم تو زان بود قاصر * مشو آنرا ز ابلهی منکر *
* تا نورزی طریق اهل کمال * کی شناسی حقیقت این حال *
* عزلت و صمت و جوع و کم خوابی * پیشه کن تا مقام آن یابی *

عجب است از اعتقاد تو که رفتن بیت المقدس از جای خود و حضور را و بحضور آن حضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه در قصهٔ معراج گذشت تصدیق میکنی و رفتن کعبه را محال می پنداری ٥ و اگر معجزهٔ مذکوره را اعتقاد تو باور نکند و دل تو قبول نه نماید ما ترا معذور می داریم اما عند الله تعالی فهو اعلم باحوال العباد * بیت *

* قابل کار نهٔ معذوری * یا خود از کوشش آن بس دوری *
* باش کین راه گذار دگر است * هر کسی قابل کار دگر است *
* لیکن اندر پی انکار مرو * از جهان منکر این کار مرو *

و ما امکان رفتن کعبه بزیارت اولیای بلکه وقوع آن از کتب علمای معتبرین و فضلای دین متین نقل میکنم تا ترا آگاه نماید و بصیرت فرماید و تا امری که بفهم تو نیاید از عقل خود استفتاء مکن بلکه بعلمائیکه مرجع فتوی باشند استفسار کن * مثنوی *

* تو قیاس از خویش میگیری ولیک * دور دور افتادهٔ بنگر تو نیک *
* همسری با انبیا بر داشتی * اولیا را همچو خود پنداشتی *
* کار پاکان را قیاس از خود مگیر * گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر *

فی رد المحتار شرح الدر المختار عن عدة الفتاوی الکعبة اذا رفعت



جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
بیت لقمان طالب دیدار شد کوه در جوش آمد و بیدار شد

عن مكانها الزيارة اصحاب الكرامة ففي تلك الحالة جازت الصلوة الى ارضها * وفي البحر الرائق بعين هذه العبارة * وفي الدر المختار وشرحه رد المحتار وشرحه الطحطاوي في موضع آخر ذكر الامام النسفي حين سئل عما يحكى ان الكعبة كانت تزور واحدا من الاولياء هل يجوز القول به فقال نقض العادة على سبيل الكرامة لاهل الولاية جايز عند اهل السنة قال ابن الشحنة النسفي هذا هو الامام نجم الدين عمر مفتي الجن والانس راس الاولياء في عصره انتهى وفي الطحطاوي القبلة هي العرصة وماحاذاها من الهواء حتى لو رفعت لزيارة اصحاب الكرامات جازت الصلوة نحوها * وفي فتاوي ابراهيم شاهي والمعتبر التوجه الى مكان البيت دون البناء حتي اذا رفعت عن مكانها لزيارة اصحاب الكرامة ففي تلك الحالة جازت صلوة المتوجهين الى ارضها

وجه دوم آنکه آيا نشنيده که الله تعالى شهداے امت آنحضرت را آن قدر حيات و قدرت بخشيده است که روح مع الجسد او بصورت طيور در تمام مواضع بهشت هر جا که بخواهد بر و دو بهر درختهاے که خواهد نشيند و ميوهٔ آن بخورد و بالاجماع ثابت است که حيات حقيقى و درجات تحقيقى آنحضرت سيد المرسلين خاتم النبيين برحيات و قرب درجات شهدا بلکه ساير مرسلين و انبيا افضل و اکمل است بلکه تحقيق

آنست که وفات آنحضرت در حقیقت وفات شهدا بوده است زیرا که آن زهر که زن یهودیه بآنحضرت خورانید بود در بدن شریف ودیعت بود تا آنکه در وقت اجل موعود حدت و شدت پذیرفت تا آنکه سبب وفات گشت * بیت *

* هر رتبهٔ که بود در امکان بر واست جمع *
* هر نعمتی که داشت خدا شد برو تمام *

چنانکه در مدارج النبوة در ذکر بیماری آنحضرت صلی الله علیه و سلم مذکور است که آنحضرت فرمود که همیشه اکلهٔ زهر معاودت می کرد والآن وقت انقطاع ابهر است بدان و ابهر نام رگی است در قلب ؛ و گفته اند که جمع کرد الله تعالی برای آنحضرت شهادت را با نبوت الهی ؛ پس هرگاه که کرامت و قدرت شهدای امت آنحضرت آنچنان باشد پس چه گمان میبری در بارهٔ آنحضرت اشرف مخلوقات و باعث مکونات که صرف در قبر شریف بودن بزعم میداری و سیر ماورای آن را غیر مقدور می پنداری * بیت *

؛ ز وهم و گمانش خدایا پناه * کزو شد همه عقل و فهمش تباه ؛

اللهم ارزقنا عنایته فی الدارین وشفاعته فی الکونین

وجه سوم انکه حضور بروح مع الجسد در حق انبیای سابقین در واقعهٔ معراج شنیدی باز در واقعهٔ دیگر بشنو که آنحضرت صلی الله علیه

و سلام فرمود که حضرت هود و صالح را بخدمتگاو حضرت موسی را با جماعت بنی اسرائیل معاینه نمودم که لباس احرام پوشیده براشتر برنشسته تلبیه گویان بحج می رفتند هکذا فی المدارج و غیره

* عنقای فهم هیچکس از انبیا نرفت *
* آنجا که تو به بال کرامت پریده *
* هر کس بقدر خویش بجای رسیده اند *
* آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده *

و افضلیت آنحضرت بر سایر انبیاء علیه و علیهم السلام باجماع جمیع امت اسلامیه ثابت و متحقق است چنانکه در کتب کلامیه مبین و مبرهن است * بیت *

* حسن یوسف دم عیسی ید موسی داری *
* آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری *
* هر لطائف که نهان بود پس پردهٔ غیب *
* جمله در صورت خوب تو عیان ساخته اند *

و نیز جامعیت آنحضرت مر جمیع معجزات جمیع انبیاء را باتفاق کل اهل اسلام مثبت و محقق است چنانکه در کتب شمائل و سیر مدلل و مفصل است * بیت *

* معجزاتی که انبیا را بود * مثل آنها رسول ما را بود *
* ای بسا معجزه که او را هست * که نداده است انبیا را دست *

* آنکه میگویند آن بهتر ز حسن * یار ما آن دارد و این نیز هم *
بس ظاهر و باهر است که او تعالی اشرف مخلوقات واکرم مکونات سید المرسلین افضل الانبیین را بالطریق اولی واعلی آن قدر قدرت بلکه زائد بران قوت عطا فرموده است

* بیت * جانان بجمال و هم بکمال تو کسی * مثل تو ندیده و نخواهد دیدن *

پس می گویم که منکر مرقوم از دو حال بیرون نیست یا این همه اخبار حضرت نبی صادق علیه الصلوة والسلام که در اوصاف انبیای مرقومین خبر داده اند آن همه را باور نمی دارد بلکه دروغ می شمارد و بهتان می پندارد و یا آنحضرت را افضل الانبیاء والمرسلین نمی انگارد بلکه مثل ایشان نیز نمی پندارد بهر تقدیر آن منکر را مسلمان نمی تواند گفت زیرا که اگر آن همه اخبار آن حضرت را تصدیق می نماید و ذات آنحضرت را افضل و اکمل از جمیع انبیاء و رسل اعتقاد می کند پس البته بالضرورت آن قدرت را یعنی حضور با جسد بهر موضعیکه بخواهد در حق آنحضرت نیز اعتقاد خواهد کرد * بیت *
هرچه ثابت شده بقول ثقات * که محمد علیه الف صلوات *
داد ما را خبر بموجب آن * واجب آید بآن زمان ایمان *
وجه چهارم روایتی است صحیحه و حکایتی است صریحه که دلالت میکنند برآنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد انتقال از جن

عالم حسی بهرجا که می خواهند بحکم الهی بذات شریف مع جسد نظیف تشریف می آرند چنانکه در حالت حیات بودند

* بیت * پیشتر آنا بگویم قصه‌ٔ بو که یابی از بیانم حصه‌ٔ

لما في ما ثبت بالسنة في جامع الاصول من حديث الترمذي عن سلمى امرأة من الانصار قالت دخلت على ام سلمة رضي الله عنها وهي تبكي قلت ما يبكيك قالت رايت الآن رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام وعلي راسه ولحيته التراب وهو يبكي فقلت مالك يا رسول الله قال شهدت قتل الحسين آنفا انتهى وفى تاريخ الخلفاء لجلال الدين المحدث السيوطي واخرج البيهقى فى دلائل النبوة عن ابن عباس رضي الله عنه قال رايت رسول الله صلي الله عليه وسلم نصف النهار اشعث اغبر وبيده قارورة فيها دم فقلت بابي انت وامي يا رسول الله ما هذا قال دم الحسين واصحابه لم ازل التقطه منذ اليوم فاحصى ذلك اليوم فوجدوه قتل يومئذ انتهى

خلاصه حکایت مرقومه اینست که حضرت ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها و حضرت ابن عباس رضی الله عنهما روز شهادت حضرت حسین رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بخواب دیدند در حالیکه چهرهٔ مبارک انور و ریش از فرق آنحضرت بگرد و غبار آلوده بود و خود گریه می فرمودند و قطرات اشک از چشم حقائق بین ریزش می نمود

پس خواب بیننده پرسید که یا حضرت رسول الله این چه حال و چه ملال است فرمود حاضر شدم من در مکان قتل حسین بالفعل انتهى الترجمة ملخصا پس ازین روایت چند فائده برآمد ۰ اول آنکه حادثات دنیا و حالات اهل دنیا بر آنحضرت منکشف می شوند بهر وجهیکه او تعالی بخواهد و میدانند خواه به تشریف آوردن آن جناب در ان مقام یا با علام الهی بلا واسطهٔ احدے یا بواسطهٔ دیگرے یا بالهام یا برفع حجاب چنانکه درحالت حیات می شد * دوم آنکه الله تعالی آنحضرت را آنقدر قدرت بخشیده است که بذات شریف و با جسد لطیف خود در هر جا که خواهد و در هر وقت که قصد نماید تشریف شریف ارزانی فرماید زیرا که غبار آلوده شدن چهرهٔ مبارک و گرد افتادن بر ریش و نارک وگریستن و ریختن اشک دلائل واضحه است بر حضور با جسد شریف کما لا یخفى على من له ادنى فهم * سوم آنکه جائز است که آنحضرت در وقت موت محبین خود نزول اجلال فرمایند چنانکه در حالت حیات بود و نیز در شرح الصدور و دیگر کتب معتبره مرقوم است که ارواح مومنین در وقت احتضار اقربائے خود حاضر می شوند * چهارم آنکه آنحضرت بعد اطلاع بر حدوث حادثهٔ که بمحبین آن حضرت رسد غمگین و ملول می شوند

چنانکه در حالت حیات بوده وابسته به قاتلان جگر گوشه حضرت
پیغمبر شفیع مشفع و بر طرفداران آنها و بر حکم کنندگان آنها
که چگونه امید شفاعت آنجناب شفاعت مآب دارند * بیت *

* از خصم توان رست با مید شفیع *
* آنجا که شفیع خصم شود چون برهی *

پنجم آنکه روایت است که آنحضرت خبر مصیبتی که به شخصی از مقربین آنحضرت رسد بدیگری از خواص آن شخص بطریق تعزیت ارشاد فرمایند و از اینجا است که خبر شهادت حسین رضی الله عنه بحضرت ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها و بحضرت ابن عباس رضی الله عنهما که با حضرت حسین کمال الفت و محبت داشتند و از شهادت ایشان ترسان و پرسان بودند ایما نموده بودند * ششم آنکه آنحضرت هرگاه بر قضای مبرم واقف می شوند تسلیم و رضا می ورزند و وقت وقوع آن صبر و شکیبائی می گزینند چنانکه در حالت حیات بوده پس از این حکایات و از این همه وجوهات واضح ولائح شد که حیات و ممات در حق آن قبلهٔ حاجات و مرجع مرادات در امور صفات کمالات و در باب صدور معجزات و وقوع خرق عادات و در مادهٔ ترحمات و شفقات بر محبین و محبات متساوی الدرجات و حکما فی البرکات است

کما لا یخفی علی العاقل و ان خفي علی الجاهل فهو معذور و انا له عاذر قابل

* شعـــر *

* وَ اِذَا خَفِيتَ عَلَى الْغَوِيِّ فَعَاذِرٌ * * اَنْ لَا تَرَاکَ مُقْلَةٌ عَمْيَاءُ *

* گر نه بیند بروز شپره چشم * چشمهٔ آفتاب را چه گناه *

وجه پنجم آنکه در مدارج النبوة است بدانکه حیوة انبیاء علیهم السلام متفق علیه است و کاملتر و قویتر از وجود حیات شهداء و احادیث در ان بسیار است الی قوله بدانکه در حیات انبیاء و ترتب احکام و آثار بر آن هیچ کس را از علمای سنت اختلافی نیست غیر آنکه در وجود ایشان در قبور بعضی خلاف کرده اند الی قوله پوشیده نماند که بعد ثبوت حیات حقیقی حسی دنیاوی برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر گویند که حق تعالی جسد شریف را حالتی و قدرتی بخشیده است که در هر مکانی که خواهد تشریف بخشد خواه بعینه یا بمثاله خواه بر آسمان یا بر زمین خواه در قبر شریف یا غیروی صورتی دارد با وجود ثبوت نسبت خاص بقبر در همه حال انتهی مختصراً

و علامه محدث حافظ جلال الدین سیوطی در شرح الصدور آورده است اخرج البیهقي فی شعب الایمان من حدیث ابي هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وکل بقبري ملکا اعطاه اسماء الخلائق فلا یصلي علي احد الی یوم

القيامة الا يباغتني باسمه واسم ابيه الي قوله هذا مع القطع بان روحه صلى الله عليه وسلم فى اعلى العليين مع ارواح الانبياء وهو مع الرفيق الاعلى * فثبت بهذا الحديث انه لامنافاة بين كون روحه عليه الصلوة والسلام فى عليين والجنة والسموات والارض وان لروحه بالبدن اتصالا بحيث يدرك ويسمع ويصلي ويقرء * وانما يستغرب هذا الكون الشاهد الدنيوي ليس فيه ما يشابه هذا وامور البرزخ والآخرة على نمط غير هذا المالوف فى الدنيا وللروح سرعة حركة والانتقال الذي كلمح البصر ما يقتضي عروجها من القبر الى السماء فى ادنى لحظة * وقال الحكيم الترمذي الارواح تجول فى البرزخ فتبصر احوال الدنيا الى قوله ولا يعلم كنه ذلك وكيفيته على الحقيقة الا الله عزوجل ٥ ويشهد لذلك الاحاديث المروية فى ان النائم يعرج روحه الى العرش وهذا مع تعلقه ببدنه وسرعة عوده اليه عند استيقاظه فارواح الموتى المجردة عن ابدانهم اولى بعروجها الى السماء وعودها الى القبر فى عين تلك الساعة ٥ وفى آخر الكتاب المذكور الروح عند اهل السنة والجماعة ذات قائمة بنفسها تصعد وتنزل وتتصل وتنفصل وتذهب وتجي وتتحرك وتسكن وعلى هذا اكثر من مأية دليل مقررة انتهى مختصرا

خلاصه آنکه حضرت ابو هریره رضی الله عنه گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم بدرستیکه خدای تعالی فرشته را بقبر من مقرر فرموده است و او را نامهای خلائق تعلیم نموده است پس کسی بر من درود نخواهد فرستاد تا روز قیامت مگر آنکه آن فرشته خبر درود بنام او و نام پدر او نزد من خواهد رسانید * پس مولف می گوید که آنحضرت در قبر زنده اند با وجود آنکه یقین است که روح آنحضرت با ارواح انبیاء علیه و علیهم السلام در بهشت بطبقهٔ اعلی علیین اند (بجهت آنکه او تعالی فرموده است در قرآن) و معهذا با رفیق اعلی اند (زیرا که آنحضرت در حالت احتضار خود فرموده اند) پس ثابت شد باین حدیث که در میان بودن روح آنحضرت در اعلی علیین در جنت و در آسمان و در زمین و در میان اتصال روح با بدن شریف در قبر بنهجی که ادراک می فرماید هرچه واقع شود نزد قبر شریف و می شنود آنرا و نماز می خوانند و قرأت می فرماید منافاة ندارد * و بجز این نیست که این امر غریب و عجیب می نماید بجهت آنکه در چیزهای ظاهری دنیوی این همه صفات یافته نمی شود * لیکن حقیقت آنست که امور عالم برزخ و عالم آخرت بر اوضاع امور دنیاوی نیست یعنی امور عالم برزخ

وهم امور عالم آخرت را بر امور دنیاوی قیاس نباید کرد و جسم اخروی و روح باطنی را مثل جسم دنیوی خاکی نباید فهمید چه روح را آنقدر قدرت حرکت و قوت انتقال است که در یک طرفة العین از قبر تا آسمان عروج میتواند کرد * وحکیم ترمذی فرموده است که ارواح سیر میکند در عالم برزخ پس می بیند احوال دنیا را * و کنه و حقیقت آنرا نمیداند مگر خدای تعالی * و شاهد است بر آن احادیث مرویه درین امر که روح نایم تا بعرش عروج میکند با وجود تعلق او ببدن و باز رجوع مینماید وقت بیدار شدن در اندک زمان * پس ارواح موتی که از ابدان عنصری مجرد شده ولی است که از قبر تا بآسمان عروج نماید و باز سوی قبر خود رجوع کند در عین آنساعت * و نیز در کتاب شرح الصدر مرقوم است که ارواح نزد اهل سنت وجماعت ذات است قائم بذاته که صعود میکند و نزول می نماید و متصل می شود و منفصل میگردد و می رود و می آید و حرکت میکند و سکون مینماید * و بیشتر از صد دلیل برین مضمون وارد است انتهی الترجمة ملخصا * پس هرگاه ثابت است که الله تعالی ارواح صالحان را آن قدر قدرت بخشیده است که هر جا که بخواهد خواه بر آسمان یا بر زمین و یا دیگر

دیگرا ماآن بر و د ابا وجود تعلق او بقبر خود مثل و نیز آن مقدار از قوت عطا نموده است که در یک لمحه از قبر خود با سمان عروج و در یک لحظه از آسمان بقبر خود رجوع نماید پس توجه اعتقاد می داری در بارهٔ روح آنحضرت که حیات اخروی جناب ایشان قوی تر است از حیات ارواح صالحان بلکه از شهیدان و قدرت و قوت حضرت ایشان اکمل و افضل است از قدرت و قوت سایر انبیاء و مرسلین در حالت حیات و هم در حالت ممات

* بیت * ناکسان را در حریم عزت او بار نیست *
جز دل پاکان درین ره محرم اسرار نیست *

و فی شرح البرزخ فی باب مقر الارواح اخرج الحکیم الترمذي عن سلمان الفارسی رضی الله عنه قال ان ارواح المومنین تذهب فی برزخ من الارض حیث شاءت بین السماء والارض حتی یردها الله الی جسدها قال رضي الله عنه دل الحدیث علی ان ارواح المومنین تنزل و تقبض * قال الحافظ ابن حجر فی فتاواه ارواح المومنین فی علیین و لکل روح بجسدها اتصال معنوي لا یشبه بالاتصال فی حیوة الدنیا بل اشبه شيء به حال النایم وان کان اشد من حال النایم اتصالا * وبهذا یجمع بین ما ورد من ان مقرها تحت العرش او فی علیین او فی برزخ من الارض او عند افنیة القبور ومع ذلک فهي ماذون لها فی

التصوف والسیر انتهی * حاصلش آنکه حکیم محدث ترمذی روایت کرده است از سلمان فارسے رضی الله عنه که گفت ارواح مومنان در عالم برزخ میرود هرجا که بخواهد میان آسمان و زمین تا آنکه خدای تعالی رد میکند آن ارواح را سوی ابدان آنها * مولف میگوید که حدیث مذکور دلالت می کند براین معنے که ارواح مومنین گذاشته می شود تا هرجا که خواهد برود و باز رد کرده می شود بجایهای خود * گفت حافظ ابن حجر در فتاوای خود که ارواح مومنین صالحین در علیین هستند و معهذا آنها را اتصالی است معنوی با اجساد آنها نه چنان اتصال که در حالت حیات بود بلکه فی الجمله مشابهت به حال نائم دارد اما در حقیقت آن اتصال قوی تر است و کامل تر است از حال نائم چنانکه مولانای رومی می فرمایند * بیت *

* اتصالی که نگنجد در کلام *
* گفتنش تکلیف باشد والسلام *

و بهمین تقریر یعنی اتصال معنوی اختلاف روایات که در باب مقر ارواح مروی است مرتفع می شود چنانکه در بعضی از روایات آمده که مقر ارواح زیر عرش است و در دیگر آنکه در طبقه علیین است و در دیگر آنکه در میان آسمان و زمین است و در دیگر آنکه در قبر است یا در جوانب قبر است و با وجود آن

ماذون است در تصرفات و تغیر مقامات انتهی الترجمة ملخصا.
• وجه ششم • آنکه حدیث متفق علیه است که هرکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم را در خواب دید حقیقةً آن حضرت را دید بوجهیکه بهیچ وجه احتمال شک و شبه را در ان راه نیست و ظاهر است که معنی حقیقةً آن حضرت را دیدن بجز این نیست که عین ذات شریف آن حضرت را دیدن شود و ذات آن حضرت را درخواب دیدن بسه صورت متصور است * اول آنکه خود روح صاحب خواب بحضور درگاه آن حضرت حاضر شود * دوم آنکه آن حضرت بذات شریف خود تشریف شریف ارزانی فرمایند * سوم کشف و رفع حجاب و طی ارض یعنی آن حضرت بجای خود تشریف دارند و بیننده نیز در جای خود چنانکه بود متمکن ماند و مسافت و دوری مرفوع و حجابات صوری مرفوع گردد و قرب حقیقی و مشاهده تحقیقی متحقق گردد و این هرسه صورت راست و درست است در هر صورت مثبت مدعای ما است والحمد لله علی ذلک * اما در صورت اولی پس هرگاه که روح بیننده را آن قدر قدرت حاصل باشد که در زمان یسیر بموضع بعید برسد باوجود اتصال آن بدن پس ترا چه شامت افتاده که گمان می بری که آن حضرت را آن قدر قدرت حاصل نیست ویح طی زعمک و ویل طی فهمک ونعوذ بالله منک و من زعمک • بلکه جزم کن که بطریق

اولی واعلی روح آن حضرت را آن قدر قدرت وکمنت وآن مقدار قوت ودرجت حاصل است که بیک چشم زدن تا بفلک الافلاک عروج فرماید و دران معارج بهرجا که خواهد تفرج نماید وهم دران لحظه بطرفة العین بهر زمین بهر منزل که بپسند د نزول اجلال نماید با وجود تعلق خاص ببدن شریف چنانکه مفصلا گذشت فتذکر تبصر* اما صورت ثانیه پس قصه حضرت سید جیلانی قدس سره برو قوع آن دلالت می کند چنانکه مفصلا مرقوم خواهد شد بفضله تعالی* وفی المشکوة فی باب الرویا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رانی فقد رای الحق متفق علیه* وایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من رانی فی المنام فسیرانی فی الیقظة ولا یتمثل الشیطان بی متفق علیه* ودر شرح دهلوی مرقوم است کسیکه دید مرا در خواب پس بتحقیق دیده است دیدنی حق وثابت را یا دیده امری ثابت ومتحقق را* ونیز فرموده است کسی که دید مرا در خواب پس قریب است که خواهد دید مرا در بیداری ومتمثل نمی تواند شد شیطان بصورت من* بدانکه احادیث درین باب با تعدد طرق واختلاف الفاظ دلالت میکند برآنکه هر کسی که آن حضرت را در خواب دید حق دید وبتحقیق ذات شریف آن حضرت را دیده وکذب شیطان را دران راه نیست وشیطان که تلبیس وتمثل بصورد

متخالفه نموده برآمدن چه درخواب و چه در بیداری کار او است نمی تواند
که بصورت آن حضرت برآید وخود را در صورتی بنماید و دروغ را
بر آن حضرت بر بندد و آنرا در خیال بینندهٔ در آرد چه صفت الهی
براین طریق جاری است* و گفته اند که دیدن آن حضرت را در خواب
بحلیهٔ مخصوص و صفات معلومه دیدن آن حضرت است
بحقیقت و ادراک ذات کریمه است فی الواقع و دیدن
آن حضرت را بر غیر آن صفت معهوده ادراک مثال آن
حضرت است و هردو رویا حق و صادق است از اضغاث احلام نیست
و تمثیل شیطان را در ان راه نی و مجال او نی لیکن اول
حق است و حقیقت و تحقیق و ثانی نیز حق است اما تمثیل بمثال * بیت *
ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند * بقدر بینش خود هرکسی کند ادراک *
* بهر رنگی که خواهی جامه میپوش * که من آن قد موزون می شناسم *
اما دیدن آنحضرت را در یقظه بعد رفتن ازین عالم
پس بعض محدثین گفته اند که نقل این امر از هیچ یک از
صحابه نرسیده و نعم از بعض صالحین حکایات درین باب
آمده و بصحت رسیده است و حکایات و روایات مشائخ بسیار
است نزدیک بحد تواتر رسیده * بیت *
* دیده که ترا نه دیده باشد * آن دیده بگو چه دیده باشد *
و منکر این حال ایا تصدیق بکرامات اولیاء دارد یا

ندارد اگر ندارد مساقط شد بحث باوی زیرا که وی
منکر است چیزی را که اثبات کرده اند آنرا از کتاب
وسنت واجماع است * بیت *

* زانکس که ز قرآن و خبر زو نرهی *
* این است جوابش که جوابش ندهی *

واگر دارد پس این نیز از جمله کرامات است باعث
انکار نیست * وامام حجة الاسلام غزالی در کتاب
المنقذ من الضلال گفته که ارباب قلوب مشاهده می کنند
در یقظه ملایکه را و انبیاء و اولیاء را و می شنوند از ایشان
اصوات و کلمات را و اقتباس می کنند فوائد را
* مصراع * در حریم حرمتش جز محرمان را راه نیست * و در
بهجة الاسرار باسنادی که در وی جز از دو واسطه بیش
نیست روایت است که روزی حضرت غوث الثقلین شیخ
سید عبد القادر محی الدین جیلانی رضی الله عنه بر کرسی
نشسته وعظ می فرمودند و قریب ده هزار کس در وعظ
حاضر بودند و شیخ علی بن هیتی در زیر پای کرسی نشسته بود
ناگاه شیخ علی موصوف را خوابی عارض شد پس حضرت جیلانی
قوم را فرمودند که اسکتوا یعنی خاموش باشید پس ساکت شدند
پس فرود آمد حضرت شیخ از کرسی خود و بایستاد باوب پیش

شیخ علی و می نکریست و روی پس بعد از شد شیخ علی
پس گفت حضرت شیخ باوی که دیدی تو آنحضرت صلی الله علیه وسلم
را در خواب گفت نعم پس حضرت شیخ فرمود ازین
جهت ادب ورزیدم و ایستادم در پیش تو پس
فرمود بچه وصیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه وسلم
گفت بملازمت من مجلس ترا پس شیخ علی گفت که
آنچه من در خواب دیدم حضرت شیخ در بیداری دید انتهی ا
من الشرح المذکور *

* بیت *

ای که از کشمکش قال و مقال * نیست حالت ارباب کمال *
* هیچ نایافته در خود اثری * ناشنیده ز کسان جز خبری *
* قابل کار نئی معذوری * یا خود از کوشش آن پس دوری ؛
* باش کین راه گذار دگر است ؛ هر کسی قابل کار دگر است ؛
* لیکن اندر پی انکار مرو * از جهان منکر این کار مرو *
پس میگویم که قصه حضرت شیخ جیلانی قدس سره صاف دلالت
می کند بر این معنی که خود آن حضرت علیه الصلوة والسلام در خواب بنده
تشریف آورده بودند ایا نمی بینی تو ای نابینای عقل و کور
قلب که این قدر ادب برای کیست و این قیام برای چیست

* بیت * ناکسان را در حریم عز نبوی بار نیست *
جز دل پاکان درین زمزم اسرار نیست * اللهم ارنا الحق

حقا والباطل باطلا ببرکة نبینا شفیعنا محمد علیه افضل الصلوات واکمل التحیات واجمل التسلیمات ٭ شعر ٭

٭ ان لیلا تجود بالوصل لیلی ٭
٭ لنهار یزید بطل نهار ٭
٭ ان یوما جامعا شملی بهم ٭
٭ ذاك عید لیس لی عید سواه ٭

بلکه بسیاری از اصحاب تقوی و صلاح وارباب سلوک و فلاح آن حضرت را صلی الله علیه و سلم بچشم سرخود ها در بیداری مشاهده فرموده واستفادهٔ علوم و استفاضه فیوض نموده اند چنانکه در مدراج در بحث خصائص آن حضرت صلی الله علیه وسلم مرقوم است٭ بدانکه صاحب مواهب بعد از نقل اقوال مشائخ دررویت شریف آن حضرت در یقظه گفته که وقوع رویت شریف در یقظه متواتر شده بدان اخبار وحاصل است بآن علم قوی که منتفی است از ان شک و شبه ولیکن واقع میشود مرایشان را غیبت حس و غموض طرف از جهت ورود حال که ضبط نمی تواند کرد آن را عبارت ٭ ومراتب ایشان دران رویت متفاوت است٭ گفت بنده مسکین که دوام مراقبه و استیلای شوق وغلبه محبت و دیدن بچشم خیال و تصور مثال مرتبه است که ارباب طریقت و

اصحاب صفا و کشف بدان متمتع و محظوظ اند * ع * هر دیده لیکن لائق آن دیده بود * و این مستلزم نیست که آنحضرت علیه الصلوة و السلام از قبر شریف برآمده باشد * بالجمله دیدن آنحضرت را بعد از انتقال بمثال است چنانکه در نوم مرئی می شود در یقظه نیز مرئی نماید پس آن شخص که در مدینه در قبر شریف زنده و آسوده است همان متمثل می گردد در باب آن بصور متعدده عوام را در منام و خواص را در یقظه * و بسیاری از محدثین تصحیح احادیث که مروی است از آنحضرت نموده و عرض کرده که یا رسول الله فلان کس این حدیث را از حضرت تو روایت کرده است پس فرمود آنحضرت لا یا نعم * و در روایت کرد در یقظه است بعض مشائخ نیز همچنین استفاده علوم و استفاضه حالات نموده اند و الله تعالی اعلم انتهی من المدراج * بیت *

* دیدن روی ترا چشم منور باید *
* وین کجا مرتبهٔ چشم مکدر باشد *
* رو دیده بدست آر که بی دیده کسی *
* انوار جمال دوست نتواند دید *

بلکه بعض عرفاء در مجالس قدسی مآنس مولد شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم را برویة العین مشاهده نموده اند

* بیت * * جمال شاهد نبوی نقاب انگاه بگشاید *
* که دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا *

* فاطرت کی رقم فیض پذیر ہیہات *
* کہ از نقش پراگندہ ورق سادہ کنی *

چنانکہ مولوی محمد سعید ولد قاضی القضاۃ مدراس محمد صبغۃ اللہ شافعی سلمہما اللہ تعالی در رسالہ کہ در اثبات عمل مولد شریف ورد اقوال منکران میلاد عموماً ورد ابطال آسناد مولوی الہداد خصوصاً تالیف نمودہ اند و آن رسالہ در شہر مدراس در مطبع رحمانی صبح صادق در سنہ ۱۲۷۶ ہجری مطبوع شدہ و درین شہر کلکتہ نیز در مطابع اخبار وغیرہ موجود است دران مرقوم است کہ سید جلیل یوسف بن محمد المطاح الاہدل نے جو کہ معظمہ کے فحول علماء متاخرین میں سے ہیں لکھا ہی لا مانع من حضور روحہ الشریف او مثال ذاتہ فقد صح ائمۃ من العلماء وجود المثال وقد ذکر العلامۃ السیوطی فی کتابہ شرح الصدور ان ذلک صحیح الی قولہ واما مشاهدۃ حضورہ صلی اللہ علیہ وسلم فقد اخبرنی الثقاۃ من اهل الصلاح انہم شاهدوہ صلی اللہ علیہ وسلم مرارا عند قرءۃ المولد الشریف وعند ختم القران وبعض الاحادیث وقد اشتہر حضور روحہ صلی اللہ علیہ وسلم عند انشاد القصیدۃ المشہورۃ بقصیدۃ سیدا بی جعفر وهی مشہورۃ الفضل والبرکۃ قد انتہی عبارۃ الرسالۃ مختصرا

* گرنه ام مردان ره را نیکجان *
* ذکر ایشان کرده ام این هم نه بس *
* گرنه ام نز ایشان از ایشان گفته ام *
* خوش دلم کین قصه از جان گفته ام *

* گرندارم از شکر جز نام بهر * ای بسی بهتر که اندر کام زهر *
* ای خزان گلشنم دادی نشان * دستگیر و سوی آن گلشن کشان *

پس میگویم که اعتقاد سامی باین وجه که امید است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بذات شریف خود خواه باجسد لطیف یا بروح نظیف یا بمثال منیف در مجلسی از مجالس مولد شریف بر تقدیر قابلیت آن و در وقتی از اوقات قرأت مولد شریف در صورت مقبولیت آن تشریف شریف ارزانی فرمایند و مجلس را رونق افزایند واهل مجلس را سرفراز نمایند بی شک و شبه درست و راست است کما هو بفضله تعالی * بیت *

* ای که عالم بحضوری تو شد سر افراز *
* رونق محفل میلاد شو از خلوت ناز *
* قدمی رنجه کن و یک نظر لطف انداز *
* بدر فیض نواستاده بعد عجز و نیاز *
* هندی و فارسی وهم عجمی هم عربی *

وہمچنین از علامات مومنی باین طریق که رجا است که او تعالی بفضل خود کشف حجاب نماید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را سوی محفلی از محافل مولد مبارک متوجه سازد پس آنحضرت نظر مرحمت و شفقت و نگاه عنایت و رافت خود بران مجلس اندازد و حاضران آن مجمع را بسعادت ملاحظه و شرافت ملاحظهٔ خود بنوازد و بی شبه حق است

* شعر *

* ای که عالم بعنایات تو شد سر افراز *
* به نگاه شفقت محفل میلاد نواز *
* چشم رحمت بگشا و نگه لطف انداز *
* با مید نظرت دیده کشاده به نیاز *
* ہندی و فارسی و ہم عجمی ہم عربی *
* فکر عصیان نے کیا ہے گا میرا حال تباه *
* جو کہ گذرے ہے میرے دل پہ خدا ہی آگاه *
* لطف سے آپکے امید ہے یک چشم نگاه *
* عاصیانیم ز ما نیکی اعمال مجو اه *
* سوی ما روی شفاعت بکن از بی سببی *

وکشف حجاب باطنی ارض ممکن است و بی طی ارض نیز متصور است و برین تقدیر بعد و قرب اعتبار ندارد چنانکه حضرت

خواجه حافظ علیه الرحمه می فرمایند

* ای غائب از نظر که شدی همنشین دل *
* میگویمت درود و ثنا میفرستمت *
* در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست *
* می بینمت عیان و دعا میفرستمت *
* هر صبح و شام قافلهٔ از دعای خیر *
* در صحبت شمال و صبا میفرستمت *
* تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند *
* شعر و غزل بساز و نوا میفرستمت *

پس قول منکر مبالا دید اعتقاد که فرعهم باطل محض باطل و کمال عاطل است و هرگز احدی از مجتهدین و کسی از علماء معتمدین اعتقاد مرقوم را باطل نگفته است و همچنین قول او بل هذا الاعتقاد شرک وقد منع الایمة الاربعة الخ افتراء و بهتان و بیهوده و هذیان است علی ما مضی و قضی

* اذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه * واعظم ما یجنی علیه اجتهاده *
* اذا لم یکن عون من الله للفتی * فاکثر ما یلقی علیه اعتقاده *

پس اگر منکران با این همه دلائل قطعیه و براهین یقینیه از تعصب و انکار و نکول و اصرار خود باز نیایند و باین عقیده سدیده اعتقاد ننمایند و باین مقوله لب نگشایند

و با این همه توجیهات و جیهات نظر و توجه نفرمایند و سمع اجابت نگرایند بلکه انکار و اصرار را افزایند پس در حق آنها چه گفته آید بجز ازینکه در بارهٔ آنها همین مثال شاید یعنی فَبِاَیِّ حَدِیْثٍ بَعْدَهٗ یُؤْمِنُوْنَ * یا همین مثال باید که صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا یَرْجِعُوْنَ

بیت

* فهم سخن چون نکند مستمع * قوت طبع از متکلم مجوی *
* فسحت میدان ارادت بیار * تا بزند مرد سخن گوی گوی *
* تا نشود پاک دل عیب ناک * بهره نیابد ز سخنهای پاک *

دوم اعتقاد کسی باین وجه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر مجلس مولد شریف تشریف می آرند چنانکه بعض مفتری بر بعض مجوزین افترا می نماید پس این اعتقاد بلا دلیل است هرگز قابل اعتماد و لائق اعتبار نیست بلکه آن عقیده را خطا و غلط میپنداریم و گویندهٔ آنرا بی ادب می شماریم زیرا که هر مجلس را برای خود قابل نمیدارد پس چگونه برای آنحضرت لائق می پندارد * اما آن زعم را شرک نمی انگاریم و زاعم را مشرک نمیپنداریم زیرا که شرک شرعی عبارت است از شریک گردانیدن دیگری را در ذات واجب الوجود چنانکه گبران میگویند که خالق اشیاء دو شخص واجب الوجود است اول خالق خیر و آنرا یزدان

میشمارند دوم خالق شمرد او را اهرمن مینامند دویم شریک گردانیدن احدی را در صفات مختصهٔ او تعالی چنانکه هنودان میگویند و یکی ازین دو صورت درزعم مرقوم یافته نمیشود* اما اعتقاد آنکه او تعالی احدی را آن قدر قوت رفتن بخشد که در زمان اندک مسافت دراز را طی کند چنانکه بعض قسم جن که عفریت است آن قدر قوت دارد و یا آن مقدار قوت باصره بخشاید که از فرسنگها به بیند مانند کرگس و مثال آن و یا آن مرتبه قوت سامعه عطا کند که از مرحلها آواز بشنود چون مار و مانند آن و یا آن اندازه قوت شامه بخشش کند که از کروهها بشمد چون مور و شبیه آن پس اینچنین اعتقاد داشتن درحق نبی یا در بارهٔ ولی هرگز شرک نیست کما لا یخفی* بس کسیکه مثال این اعتقاد را شرک مینامد معنی شرک را نمیداند* قسم سوم اعتقاد آنکه روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر مکان از زمین و آسمان و در هر زمان همیشه موجود و حاضر است پس البته باطل است و اگر شرک هم گفته شود درست است لیکن هرگز گاهی دیده و شنیده نشد که احدی از مسلمانان این چنین اعتقاد فاسد در بارهٔ آنحضرت داشته باشد* و لو فرضنا که اگر جاهلی چنین زعم باطل داشته باشد پس علمای دیندار و فضلای

نیک کردار را واجب است که اگر کسی را باین گمان باطل
یابند او را وعظ و نصیحت کنند و قبح این عقیده را بمعرض بیان
آرند نه آنکه اعمال عمال موید شریعت را منع کنند و این عمال
شریعت را قبیح و مکروه گویند چه در حقیقت این فعل و قول او
بدتر است از زعم فاسد جاهلان مرقوم و قائل این قول
اجهل است از جاهلان مذکور مذموم چنانکه در مجموعهٔ اول
نوشته ام که اگر جاهلی بملاحظه آنکه کعبه معظمه را بیت الله
میگویند زعم کند که کعبه جای بودن خدا تعالی است و ذات
خدا عز شانه در کعبه متمکن است پس میپرسم که منکر
مرقوم آن جاهلان را ازین گمان منع خواهد کرد یا نعوذ بالله
جاهلانه اراده هدم کعبه احکمها الله تعالی خواهد نمود

عنوان الایراد

هکذا فی رسالة نظام الکلام تالیف مدرس اول مدرسه کلکته
اوجهه الله تعالی وجیها کاسمه فی الدنیا والآخرة ووجهه موجها
الی وجهه تعالی بالوجود المتوافرة * دلیل چهارم منکران
قال الشیخ العلامة محمد بن فضل الله جونفوری فی بهجة العشاق
ما یفعله العوام عند ذکر وضع خیر الانام علیه التحیة والسلام لیس
بشیء بل مکروه انتهی * قبح اول دلیل مذکور این است که
کتاب بهجة العشاق مثل تحفة القضاة از کتب متداوله معتبره
نیست و فتوی نوشتن از کتاب غیر مشهور جائز

نیست چنانکه در بیان حال کتاب تحفة القضاة مرقوم شد فتذکر تبصر * قبح دوم آنکه حال طلم و فضل و درجه و طبقه محمد بن فضل الله مذکور مشهور و معروف نیست * و از اینجا است که در اصل بد اصل پاره ناکاره فتوای اهل اهوا که دلیل ذلیل منکران است شیخ محمد بن فضل الله مطبوع است امانا قلان ناکلان لفظ علامه بر آن افزوده تا نزد عوام معتبر گردد چنانکه در دلیل اول که در اصل او قال الشیخ تاج الدین بود و ناقل ناعاقل لفظ علامه زیاده کرده و حال آنکه قول شخصی هرگز قابل استدلال نیست تا وقتیکه رتبه مقبولیت نداشته باشد چنانکه در بیان حال مولف تحفة القضاة مفصلا مذکور شد فتبصر تذکر * قبح سوم آنکه هرچه در بیان دلیل سوم منکران در تفسیر جمله ما یفعلون من الجهال و در تقریر کلمه ما مرقوم شد بر این عبارت پر خسارت اعنی ما یفعله العوام هم مطابق است نعل به نعل و موافق است نعل بر نعل فادکر اعتبر * بیت * هر کس که خدا نصیب خوار یش دهد * ابلیس لکار و بار یارش دهد * قبح چهارم آنکه آنچه در لفظ جهال گذشت در اینجا نیز وارد است فرق مجرد لفظی است که در آنجا لفظ جهال آورده و در اینجا کلمه عوام پس کافه عالمان اعمال مولد شریف را عوام گفتن کلمه تحقیر بی ادبانه و سخن اهانت کستاخانه

در حق بزرگان دین و طالبان شرع متین راندن است

* مثنوی *

* بایدت اول ادب اندوختن *
* پس دگر آنرا ادب آموختن *
* هر چه بر تو آید از ظلمات غم *
* آن ز بیباکی و گستاخی است هم *
* بی ادب تنها نه خود را داشت بد *
* بلکه آتش در همه آفاق زد *
* از خدا خواهیم توفیق ادب *
* بی ادب محروم گشت از فضل رب *

قبح پنجم آنکه هر چه در بیان جمله لیس بشی گذشت در اینجا هم صادق و راست بی کم و کاست است * قبح ششم آن جمله لیس بشی و کلمه کمره حرف بزعم فاسد و فهم کاسد خود خوانده و جاهلانه و بیباکانه بر زبان رانده زیرا که از دو حال خالی نیست اگر مقلد است پس واجب است بر او که حکم مذکور را با مام خود نسبت کند و از کتاب معتمد و مشهور که در مذهب امام او تالیف شده باشد نقل نماید چنانکه وا جب مقلد ان است و بر این تقدیر کسیکه مقلد امام او خواهد بود قبول خواهد کرد و گرنه برروی ویش خواهد زد و اگر مجتهد است پس بر او

واجب است که دلیلی از دلائل اربعه شرعیه یعنی قرآن وحدیث واجماع وقیاس بر آن آرد و برایں تقدیر اگر اجتہاد او نزد علمای زمان او مقبول و پسندیده و پیش کافۂ ناس مشہور و برگزیده باشد پس حکم او در حق مقلد او معتبر خواہد شد وگرنہ باو عائد خواہد شد چه کالای بد بریش خاوند * پس قائل مذکور نہ مقلد انہ گفت و نہ مجتہدانہ بل جاہلانہ بطور قصہ و افسانہ گفت و ناقل نا قل آن و سند آرنده آن مانند دیوانه ودر رسالہ غایۃ المرام مرقوم است کہ شیخ محمد بن فضل اللہ جونپوری نہ علمای متقدمین سے نہ متاخرین مشہورین سے ہی اور نہ کتاب اسکی مشہور و معروف ہی اور نہ درمیان انام کے متداول اور نہ نزدیک علما کے متداول ہی تو ایسا شخص نہ معتمد ہی اور نہ ایسی کتاب معتبر ہی * قال فی خزانۃ الروایات لو کان الکتاب غیر مشہور فیما بین العلماء فلا وثوق بہ * و لو فرضنا کہ اگر قابل ہوتا تو بھی تحریر ایسی شخص کی بمقابلہ تحریرہای علمای معتبرین وفضلای محدثین کے اور کتب متداولہ مشہورہ کے ہرگز لایق اعتماد اور قابل اعتبار کے نہین ہی * اور جس حالت مین نزدیک منکر کے اقوال و افعال علمای حرمین شریفین کہ مخدوم ہر زمان و معتمد ہر مکان کے

میں معتبر نہیں ۔ پس قول ایک شخص کم نام ہندی کہ مرتبہ انکے خادم کا بھی نہیں رکھتا ہو کیونکر لایق اعتماد کے اور کسطرح قابل استناد کے ہوا خصوصا بلا سند اور بے دلیل کے ہرگز قابل اعتبار کے نہیں * اور ظاہر ہی کہ اسنے ان لعل کو طرف عوام کے نسبت کی ہی * اور اگر اسکو معلوم ہوتا کہ اخص الخواص یعنی قدوۂ متقدمین و متاخرین مثل امام برزنجی کہ مولد شریف مولف انکا تمام علما کے نزدیک مقبول ہی اور مکہ و مدینہ و حجاز و ممالک عرب اور بلا ممالکت عجم میں پڑھنا اسکا معمول ہی اور علامہ مدا لقی کہ مقتدای اپنے زمانے کے تھے قیام کے استحباب میں تحریر کیا ہی اور اپنے مولد شریف میں لکھا ہی کہ جمہور علمای معتمدین نے اس قیام کو تجویز کیا ہی اور مستحسن رکھا تو وہ شیخ جونپوری ہرگز ایسا ذکر نہیں کرتا انتہی

* بیت *

* در نیابد حال پختہ ہیچ خام *
* پس سخن کوتاہ باید والسلام *

## دلیل پنجم منکران

قال الفاضل نصیر الدین الکجراتی ثم البرهانپوری فی کتاب طریقة السلف قد احدث بعض جهال المشائخ امورا کثیرة لا نجد لها اثرا ولا اسما فی کتاب ولا سنة ومنها القیام عند ذکر ولادته صلی الله علیه وسلم انتهی * خلاصهٔ عبارت مرقومه این است که فاضل نصیر الدین که نخستین گجراتی بود بستر برهانپوری گشت در کتاب خود مسمی بطریقة السلف گفت که بعضی از جاهلان مشائخ امور بسیار را احداث کرده اند که ما نمی یابیم برای آنها اثری و نه نشانی نه در کتابی و نه در سنتی و بعضی از ان امور محدثه قیام است وقت ذکر ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی * قبائح وفضائح عبارت مرقومه بچند وجوه ایضاح وافصاح میکنم * قبح اول آنکه میگوید که بعض جهال مشائخ امور کثیره را احداث کرده اند * هویدا باد که در اصطلاح عام اهل هند بزرگان صوفیان و پیشوایان سالکان را تعظیما وتکریما شیوخ و مشائخ می گویند پس میگویم که افعال واقوال اصحاب سلوک وطریقت در حق علمای شریعت ملزم نمی تواند شد پس اگر ایشان عملی را احداث کرده باشند یا اصطلاحی را اختراع نموده باشند توجیه آنها بر ذمهٔ ایشان است نه بر علما وفضلا * سیما جاهلان صوفیان وعوام ایشان اگر امری محدث را اختیار نموده باشند پس

بر خواص صوفیان و مشائخان اعتراض بآن وارد نمی تواند شد تا بر عالمان وفاضلان چه رسد * پس عبارت بر شرارت مرقومه و لیاس بر دعوی منکر مدعی نمی تواند شد * بیت *

* بس تجربه کردیم درین دیر خرابات *
* با اهل خدا هر که در افتاد بر افتاد *

دوم آنکه تفصیل و تعیین آنهمه امور محدثه مذکور نکرد تا اگر علمای شریعت نیز آنهمه امور را جائز می دارند پس البته وجوه جواز آنها را بیان خواهند فرمود * صرف یک امر را ظاهر ساخت یعنی قیام وقت ذکر ولادت خیر الانام علیه الصلوٰة و السلام و ماورای آن را مهمل و مبهم گذاشت * و سببش آنست که دلیل استحسان قیام دقیق و خفی است که عقول منهمه واذهان سقیمه بآن نمیرسد و بفهم و درک ناقصان و قاصران بیدوی درنمی آید چنانکه مفصلا مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی * پس این ابهام در حقیقت فریب و خدع است با عالمان واغلاط است در حق جاهلان بجهت آنکه با عالمان محاوره می تواند کرد که من صرف قیام را امر محدث گفته ام نه در بارهٔ امور دیگر و جاهلان را مغالطه می تواند داد که جمیع امور متعلقهٔ مولد شریف مثل قیام بدعت است * الغرض دعوی منکر مدعی که جمیع امور

و احرام میگوید از عبارت پرخسارت مرقومه اصلا ثابت نمی گردد * سوم آنکه بی ادبانه و بی باکانه نسبت جهال بمشائخ کرد زیرا که بعض مشائخ هم مشائخ اند پس مشائخ اهل طریقت را جهال گفتن کمال بی ادبی و گستاخی است

* بی ادب گفتن سخن با خاص حق *
* دل بمیر اندیشه سازد ورق *
* آن گروهی کز ادب بگریختند *
* آبروی خویشتن را ریختند *

و بجهت آنکه رتبه مشیخت بدون علم حاصل نمی تواند شد

* چو شمع از پی علم باید گداخت *
* که بی علم نتوان خدا را شناخت *

پس ایشانرا مشائخ هم می پندارد و جهال هم می شمارد

* جواندر تبارش بزرگی نبود *
* نیارست نام بزرگان شنود *

چهارم آنکه امور کثیره را مجهول داشت تفصیل آنها بر او واجب بود زیرا که بعض صوفیان سرود زنان و غنا بمزامیر والحان موسیقیان و رقص با شور و فغان و اختلاط ذکران با نسوان واجتماع با اهل فسق وطغیان و فجور وعدوان و امثال آن احداث کرده اند * و بعضی فقیران طواف قبور بزرگان

اختراع نموده اند و بعضی جاهلان سجدهٔ پیران را ابداع کرده اند و بعضی آزادان حلق ریش و بروت وابرو ان را اختیار نموده اند و مانند امردان و سوان شده اند واینهمه امور البته حرام است * و بعضی از امور مرقومه مستحب است مانند خیرات وصدقات و اذکار ماثوره واوراد مشهوره وامثال آن * وبعضی از ان مستحسن است مانند ریاضات معینه و مجاهدات مقرره که مودی سوی تصفیهٔ باطنی است ومخالف شرع نیست * و بعضی از انها مباح است مانند لباس بوضع خاص که بعضی فقیران اختیار کرده اند ومناقض شریعت نیست * بیت *

* سیمای پاک بازان هر بی هنر نه بیند *
* اسرار عشق ورزان هر بی خبر نه فهمد *

پس بر جمیع امور مرقومه طعنه زدن ورخنه انداختن از غایت ضلالت ونهایت بطالت است * نظم *

* در نامه جاهست ادب شرط راه *
* چه در درویش چه ایوان شاه *
* آنکه ادب نیست براو خاک باد *
* نام وی از لوح بقا پاک باد *

بسمر دانستنی است که بسیار افعال صوفیان واعمال

مشائخان چندان است که حسن و لطف آنها در ظاهر متبادر نیست اما در باطن در آن اسرارها است که به چشم ظاهر بینان در نمی آید و فهم و وهم کور درونان بآنها نمی رسد * نظم *
* کار ایشان همه بود اسرار * با تو نه توان نمودنش اظهار *

* تو طریق ادب نگه میدار *
* هان مزن دم بکار شان زنهار *
* هم چه فهم تو زان بود قاصر *
* کن آن راز الهی انکار *

بنجم آنکه می گوید که ما نمی یابیم برای آن همه امور محدثه اثری و نشانی نه در کتاب و نه در سنت پس میگویم که از ندیدن او دلائل آن ها را ونیافتن او اصول آن ها را ثابت نمی شود که در واقع نیز موجود نباشد چه بر ظاهر است که قائل مذکور جمیع کتب شرعیه را هرگز ندیده باشد * ولو فرضنا که اگر دیده باشد پس چه ضرور است که جمیع مضامین جمیع کتب را فهمیده و سنجیده باشد * ولو سلمنا که مطالب عبارات آنها را دریافته باشد اما احکام قیاسیه که از نصوص قرآن و حدیث و اجماع مستنبط است هرگز درک نکرده باشد زیرا که فهم و استنباط آن ها کار مجتهد است * ولو قدرنا که او را رتبه اجتهاد حاصل شده باشد پس صرف قول

بالادلیل اقتدار حق غیر مقلد او اصلا اعتبار ندارد * بیت *

* ناز بر آن کن که خریدار تست *

* عشوه آن کن که طلبگار تست *

ششم آنکه هرگاه بجهال خود اقرار میکنند و بعدم معرفت احکام آنها اعتراف مینمایند و میگویند که لا نجد لها اثرا ولا اسما پس بر چگونه حکم بقبح ورد آن همه امور میکنند چنانکه سیاق و سباق کلام نا سرانجام او بران ناطق و شاهد صادق است زیرا که از مجرد نیافتن او لازم نمی آید که در واقع نیز موجود نباشد * ولو فرضنا که در نفس الامر نیز موجود نباشد بلکه از امور محدثه باشد لیکن ضرور نیست که هر چه از امور محدثه باشد حرام یا مکروه باشد زیرا که بسا امور محدثه است که از اقسام واجبات و مستحبات است چنانکه سابقاً مفصلاً مذکور شد بفضله تعالی ولاحقاً نیز مسطور خواهد شد بعونه تعالی * بلکه اعم لیکه علمای راسخین و فضلای کاملین در دوز میلاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجامی آرند اصل هر یک را از دلائل شرعیه و براهین قطعیه استخراج و استنباط فرموده اند کما سیجی انشاء الله تعالی * بیت *

* در تو قصوری است که آن گوش نیست *

* ورنه دمی از زمزمه خاموش نیست *

هنا و برا این فرض کردم که دلائل استحباب عمل مولد شریف بتو نرسیده باشد و اگر رسیده باشد اما در فهم و درک تو در نآمده باشد لیکن تو این قدر میدانی که علمای راسخین و فضلای محدثین آن همه اعمال را عین صواب و دستیابه ثواب دانسته از مدت دراز و زمان دیر باز ترویج فرموده اند و در هر از منه و در هر دیار و هر امصار الی یومنا هذا باتفاق خود ها در اشاعت آن سعی بلیغ نموده اند و می نمایند پس در حق تو همین قدر دلیل کافی و شافی است * بیت *

* گرفتم ندانی که این میوه چیست *
* خود این می شناسی که از باغ کیست *

چنانکه آن همه دلائل و براهین در رساله غایة الہرام تالیف مولوی سید عبد الروف مطبوع شهر کانپور مصرح است و نیز در رساله اشباع الکلام تصنیف مولوی سلامت الله مطبوع شهر کلکته موضح است و هم در رساله نظام الکلام مدوین من شیخ محمد وجیه مدرس مدرسه کلکته موجه بوجوه موجهه است و در این تحریر بر تنویر نیز بحسن تقریر تسطیر خواهد شد بعونه تعالی فانتظر و لا تضطرر * بیت *

* گشتی باتفاق ملاحت جهان گرفت *
* آری با تفاق جهان را توان گرفت *

هفتم آنکه هرگاه علامات و آثار آن همه اوو نیافت و دلایل جواز آنها را اندر یافت پس واجب بود بر او که از علمای دیار خود سوال مهم کرد *بیت*

*خردمند باشد طالب کار علم*

*که گرم است پیوسته بازار علم*

و اگر در دیار خود علمای دیندار نیافت پس واجب بود که برای استفسار آنها از فضلای دیگر امصار می‌شتافت *بیت*

*طالب کردن علم شد بر تو فرض*

*وگر واجب آمد بپش قطع ارض*

لقوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی پس بپرسید اهل علم را که یاد دارند اند اگر شما نمی‌دانید و للحدیث اطلبوا العلم ولو بالصین یعنی طلب کنید و تلاش نماید علم دین را اگرچه در ملک چین باشد یعنی اگرچه در دار حرب بود

*علم خواهی جد و جهدی بایدت*

*بی تعب مقصود رخ ننمایدت*

و مرض جهل و نادانی و علت ضلالت و گمراهی را بمعالجه سوال و استفسار دوا می‌کرد لما فی المشکوة قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا سالوا اذ الم یعلموا فانما شفاء العی السوال یعنی چرا سوال نکردند علما را وقتیکه ندانستند حکم شرع را

پس نیافتن شفای و دور شدن مرض عجز و نادانی و نه فهمیدن حکم وینی بکر سوال کردن وپرسیدن از علما کذا فی الشرح الدهلوی * بیت * بیاموز علمی که گردی عزیز * که بی دانش انسان نیرزد بشیز * واگر از سوال از علمای دیار و فضلای قرب وجوار خود ننگ و عار می داشت ولاف انا ولا غیری می افراشت پس واجب بود براو که از عالمان حرمین شریفین و مفتیان مکانین عظیمین که منبع افتای احکام شرعیه و مرجع استفتای بلاد اسلامیه اند استفسار میکرد * بیت *

* باش پیوسته گرمسلمانی * بنده عالمان ربانی *
* گروه روشن زفیض لطف ازل * خانه علم را بنور عمل *
* خوانده در دبستان گاه الرحمان * سبق علم علم القرآن *
علم ایشان ز فیض رحمانی است * نه زتزویر و مکر شیطانی است *

لما فی المشکوة قال النبي صلی الله علیه وسلم ان الدین لیاذر الی الحجاز وفی روایة اخرى الی المدینة کما تاذر الحیة الی جحرها * یعنی بدرستیکه دین هرآئینه گرد می آید و باز می گردد بسوی حجاز که شامل مکه و مدینه است چنانکه باز می گردد و می رود مار بسوی سوراخ خود و این اشارت است باحوال آخر زمان که دین مسلمانی و اهل اسلام جز حرمین کمتر باشند و فتنه و فساد شائع گردد همکذا فی الشرح الدهلوی

* ۱۴ *

باکر بذات خود دران مکان عظمت نشان حاضر شدن نمی توانست پس مردمان معتمد ان را از جماعت خود انتخاب نموده وران اعظم مکان مکرمت توامان فرستاده از مفتیان و فاضلان آن مقام والا نظام استفتا می کرد و حسب آن اعتقاد و عمل می نمود * لقوله تعالی فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون الایة * یعنی پس چرا بیرون روند از هر جمعی کثیر از ایشان گروهی اندک تا طلب علم کنند در دین و تفقه در شرع حاصل نمایند تا بیم کنند آن فقهای گروه خود را و تعلیم نمایند ایشان را وقتیکه باز گردند سوی ایشان تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه که بیم کرده می شوند بآن انتهی من التفسیر الحسینی * و اگر او را شوق تحقیق علوم دینیه حاصل نبود و هم توفیق استفتای احکام شرعیه باو واصل نبود پس واجب بود برا و که بعلمای دین حواله می نمود و دیگران را بایشان راه می نمود * کما فی المشکوة فما علمتم منه فقولوا و ما جهلتم فکلوا الی عالمه * یعنی پس آنچه دانید از حکم خدا و برسد علم شما بدان پس بگوئید و بیان کنید و آنچه ندانید و نرسد عقل و فهم شما بدان پس بسپارید آن را بدانندهٔ آن کذا فی الشرح الدهلوی

نه آنکه زعم فاسد و فهم کاسد خود را در امور شرعیه براند * و رای ضلالت انطوای خود را در میدان احکام دینیه بدواند * و خود را بر مرکب افتوا بغیر علم فضلوا واضلوا نشانند * و مورد لعن شرع و مصدر طعن اهل ورع گردانند * چنانکه ساکنان بیشتر بلاد و دیار و قاطنان هم ممالک و امصار از علمای دیار خودها در باب عمل مولد شریف استفتا نمودند و ایشان جواب با صواب در باب اثبات عمل مولد شریف و در مادهٔ نفی اقوال منکران و دفع فتنه و فساد ایشان عطا فرمودند و مستفتیان بر طریقهٔ قدیمه قویمه خودها قائم و دائم ماندند * و همچنین مردمان حاجیان که بشرف ادای حج مکه معظمه مشرف و مسعود شدند و بسعادت زیارت مدینه منوره مکرم و محمود شدند از مفتیان آن هر دو مکان فتوا گرفتند و بر جادهٔ مستقیمهٔ خودها مستقیم و مستدیم گردیدند و فتواهای منکران مبالا و مدعیان دجالیان بی اسناد را مطرود و منکران مفسدان را از مجالس میلاد مردود نمودند * بیت *

* همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند *
* روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را *

چنانکه استفتاهای علماء بلاد مشهوره و هم فتواهای مفتیان حرمین شریفین با نقل مهرهای علماء کرام و فضلای عظام

معهود اقوال منکران و ابطال دلائل مدعیان در رساله غایة المرام مطبوع طبع عام و مطبوع طبائع خواص و عوام شده است

* روز میلاد نبی عید و مبارک بادا *
* عالمان مولد او هادی و مالک بادا *
* مجالس مولد او قائم و دائم باشد *
* منکرانش همه را خاک بتارک بادا *

اما افسوس صد افسوس بر حال کسانیکه آنهمه فتواهای عالمان راسخان بلاد مختلفه و فاضلان کاملان بلاد اسلامیه که بر دلایل قطعیه و براهین یقینیه و رد فتوای بد محتوای منکران لا مذهبان و ابطال دلائل واهیه مدعیان دجالیان مشتمل است دیدند و شنیدند اما بآن همه فتاوای هدایت انطوای اعتقاد ننمودند و صرف بر یک فتوای ضلالت احتوا اعتماد کردند و بر ضلالت و بطالت خودها قائم ماندند و از غوایت خودها باز نماندند * آری صدق الله عزوجل سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق وان یروا کل آیة لا یومنون بها وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا وان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین الایة * یعنی زود باشد که بگردانم از قبول آیتهای من که قران است یا از علامتهای و دلایل قدرت من که در آفاق و انفس و ذریعت نهاده ام آنان را که تکبر می کنند

در زمین بغیر استحقاق یعنی مهر بر دلهای ایشان نهم تا فهم سخن من نکنند * چنانکه از ذوالنون مصری رحمة الله علیه منقول است که خدای تعالی نمی خواهد که کرامی سازد دلهای مدعیان باطل را به فهم مکنون حکمت های قرآنی و بدرک مخزون اسرار پنهانی لاجرم اثر دلهای ایشان قابلیت قبول آنها مناسب کرده است * بیت *

* حیف است چنین گنج دران ویرانه * حکمت نکند فهم یقین دیوانه *

و اگر به بینند این مدعیان سرکشان هر آیتی که ما به نمایم بر صدق نبوت پیغمبر یا هر پیغامی و حکمی که فرستیم نمی گروند بآن از جهت استکبار و شدت اصرار و اگر به بینند این سرکشان متکبران راه راست و طریق حق را نگیرند آن را و متابعت آن نکنند و اگر به بینند راه گمراهی و طریق باطل را اگیرند آن را و پیروی آن راه کنند و این گردانیدن دلهای ایشان را از فهم آیات و درک احکامات به سبب آن است که ایشان دروغ شمردند آیات و احکامات ما را و بودند از نظر دران و اعتبار بران غافلان و بی خبران هکذا فی الحسینی * پس میگویم که

* بر خاک ریختن زر و گوهر دریغ نیست *
* با ناکسان دریغ بود پند و موعظت * چراکه :
* نگین خصلتی دارد ای نیک بخت *
* که در موم گیرد نه در سنگ سخت *

آری
* اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت *
* نهی زیر طاوس باغ بهشت *
* بهنگام آن بچهٔ پروردنش *
* ز انجیر جنت دهی ارزنش *
* شود عاقبت بچهٔ زاغ زاغ *
* برد رنج بیهوده طاوس باغ *

دیگر آنکه بعد عبارت مرقومه این حدیث را از کتاب طریقه السالمه نقل کرده یعنی من تمسک بسنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید * میگوئیم که حدیث مذکور درین مقام محض بی علاقه است اصلا در اثبات دعوی مدعیان دخل ندارد زیرا که مراد از فساد است بیرون شدن ایشان است از اتباع سنت و تقصیر کردن در ادای آن ست هکذا فی الشرح الدهلوی * پس خلاصه مضمون حدیث مرقوم این است که وقتیکه امت من سنتی از سنتهای مرا ترک کنند و در اجرای آن تهاون و تساهل ورزند و در ادای آن خلل اندازند وفتنه و فساد انگیزند و عالمان آنرا طعنه زنند مانند نکاح ثانی در حق زنان بیوگان و امثال آن پس درین صورت کسیکه بآن سنت متروکه تمسک کند و از طعن و ملامت مفسدان نترسد پس برای آن کس اجر صد شهید است * و ظاهر و باهر است که در عمل مولد شریف هرگز سنتی

از سنتها متروک نمی شود تا مورد محسّد امتی تواند شد بلکه سنتهای متعدده در صورت عمل مولد شریف بجا آورده می شود مانند تلاوت آیات بینات و قرات احادیث مبینات و ذکر احوال آنحضرت سید کائنات ومعجزات باهرات وخواندن صلوات طیبات و دادن خیرات و صدقات ودیگر اعمال حسنات * پس در واقع حدیث موصوف دلیل ما است زیرا که هرگاه عمل مولد شریف مشتمل است بر سنتهای متعدده مرقومه و منکران آن سنت ها را ترک میکنند ونیز دیگران را منع می نمایند و با مثبتان بجدال ونزاع می پردازند و میان مسلمانان مخالفت ومخاصمت می اندازند و در ادای آن فتنه و فساد برپا می سازند پس کسیکه بعمل مولد شریف که متضمن سنتهای سنیه است تمسک کند و در ادای آن اهتمام نماید و در ترویج آن سعی افزاید ومنکران ومفسدان را براند و فتنه و فساد آنها را دفع و رفع کرداند پس بمقتضای بشارت اقتضای حدیث شریف موصوف بفضل او تعالی امید قوی ورجای کلی است که برای او اجر صد شهید باشد •

* نظم *

* یاد دارم نکتهٔ از دوستی *

* که سخن را هست مغز و پوستی *

* هر که کرد اندیشه در مغز سخن *
* یافت آگاهی ز سرّ من لدن *
* و آنکه از بی فهمی اندر پوست ماند *
* کی تواند مرکب تحقیق راند *

و نیز می توان گفت که هرگاه عمل مولد شریف به تعمیل
جمهور علمای راشدین و به ترویج کافه فضلای راسخین که در
حقیقت خلفاء و ورثه آن حضرت ﷺ هستند رواج یافته
پس البته از امور مستحسنه و در حکم سنت سنیه است
چه عادات السادات سادات العادات و اوراد
الامجاد امجاد الاوراد * زیرا که اخبار و آثار بسیار
بر این مضمون ایراد و اصدار یافته و کمال اشتهار
پذیرفته است * منجمله آن حدیث مشهور است فی المشکوة
فی باب الاعتصام قال رسول الله ﷺ فانه من یعش منکم بعدی
فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین
المهدیین * ترجمه بدرستیکه کسیکه می زید از شما بعد از
من پس سرانجام است که ببیند اختلاف بسیار را
در مردم پس لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت
خلفای مرا که اهل رشد و ارشاد و راه یافتگان اند و مراد
بخلفای راشدین خلفاء اربعه اند و هر که بر سیرت ایشان رود

نه هرکه بهوای نفس خود بدعتی پیدا کند * و تحقیقست سنت خلفای راشدین همان سنت پیغمبر است صلی الله علیه و علیهم وسلم که در زمان آنحضرت شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمان ایشان رواج یافته و به جهت ترویج ایشان مضاف بایشان گشته * پس هرچه خلفای راشدین بدان حکم کرده باشند اگرچه باجتهاد و قیاس ایشان بود در حکم سنت نبوی است و اطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانکه فرقه از لغه کنند انتهی من الشرح الدهلوی * پس ظاهر شد که مراد از خلفای راشدین خلفاء اربعه رضی الله عنهم و هم علمائیکه مثل ایشان باشند رحمة الله علیهم هستند * یعنی کسانیکه بدین مستقیم هدایت یافته اند و بدیگران ارشادمی فرمایند ودین قویم را ترویج و اشاعت می نمایند در خلفاء راشدین داخل اند در هر زمان که باشند * پس چنانکه اتباع سنتهای خلفاء اربعه واجب است اتباع سنتهای علماء راسخین وفضلای عاملین نیز از واجبات است * و بجهت آنکه علمای امت ورثهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم هستند وورثهٔ هرکس خلفاء آن کس میباشند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند ان العلماء ورثة الانبیاء وان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لادرهما و انما اورثوا العلم فمن اخذه اخذ بحظ وافر هکذا فی المشکوة * حاصلش آنکه بدرستیکه علماء وارثان پیغمبرانند که علم دین بوراثت از ایشان یافته اند

* ۱۵ *

وخود انبیاء را جز علم ارثی نبود زیرا که پیغمبران نگذاشته اند بعد خود مرین ارث دینار را و نه درهم را و نگذاشته اند بارث مگر علم را پس کسیکه گرفت علم را و آموخت آنرا گرفت نصیبی کامل را از دین و سعادت هکذا فی اشرح الدهلوی *

و دیگر حدیث شریف است در مشکوة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء ومن سن فی الاسلام سنة سیئة کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء انتهی *

حاصلش آنکه فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین اسلام راه و روش نیک را پس مر او راست ثواب آن سنت که خود کرده و ثواب کسیکه کار کرد بآن سنت بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از ثواب ایشان چیزی و کسیکه بنهاد و پیدا کرد راه و روش بد را باشد بروی بار گناه آن روش که خود کرده و بار کسیکه کار کند بآن روش بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی هکذا فی الشرح الدهلوی * و نیز خبر ماثور و اثر مشهور که بوجوه متعدده مروی است باین معنی ناطق و بر این مدعی صادق است یعنی ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله

حسن یعنی چیزی را که جمهور مسلمانان نیک دانند پس آن
چیز نزد خدای تعالی نیز نیک است * در بن مقام بعضی نادان
میگویند که این اثر در شان صحابه وارد است * پس میگویم اولا که اثر
مذکور بوجوه مختلفه مروی است در بعض روایات ذکر صحابه است و در
بعض دیگر نیست بلکه مطلق است چنانکه در موطا امام محمد است پس
مطلق را بر مقید حمل کردن بدون ضرورت هرگز جایز نیست کما هو
مصرح فی کتب الاصول * و میگویم ثانیا که لفظ مسلمون عام
است در هر زمان که باشند لما فی کتب الاصول العبرة لعموم
اللفظ لا لخصوص السبب * یعنی در باب اثبات
احکام شرعیه عموم لفظ نصوص معتبر است و خصوص مورد
آنها اعتبار ندارد یعنی خصوص محل ورود نصوص لفظ نصوص را
خاص نمی کند * و میگویم ثالثا که فقهاء در باب استحسان امور کثیره
همان حدیث مذکور را دلیل آورده اند چنانکه در هدایه و در مختار
در کتاب الاجارة در باب جواز اجرت حمام خبر مرقوم را دلیل
آورده فرموده و یجوز اخذ اجرة الحمام لتعارف الناس ولم یعتبر
الجهالة لاجتماع المسلمین و قال علیه الصلوة و السلام ما رآه
المسلمون حسنا فهو عند الله حسن انتهى * و همچنین در اشباه و نظایر
او لا قاعده فقهیه ذکر کرده پستر حدیث مذکور را دلیل بر آن
قاعده آورده و دلیل را ضرور است که مطابق دعوی باشد یعنی

وخود انبیاء را جز علم ارث نبود زیراکه پیغمبران نگذاشته اند بعد خود طریق ارث دینار را و نه درهم را و نگذاشته اند بارث مگر علم را پس کسیکه گرفت علم را و آموخت آنرا گرفت نصیبهٔ کامل را از دین و سعادت هکذا فی اشرح الدهلوی *

و دیگر حدیث شریف است در مشکوة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء ومن سن فی الاسلام سنة سیئة کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء انتهی ۞ ۞

حاصلش آنکه فرمود پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین اسلام راه وروش نیک را پس مر او راست ثواب آن سنت که خود کرده و ثواب کسیکه کار کرد بآن سنت بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از ثواب ایشان چیزی و کسیکه بنهاد و پیدا کرد راه و روش بد را باشد بروی بار گناه آن روش که خود کرده و بار کسیکه کار کند بآن روش بعد از وی بی آنکه کم کرده شود از بارهای ایشان چیزی هکذا فی الشرح الدهلوی * ونیز خبر ماثور و اثر مشهور که بوجوه متعدده مروی است باین معنی ناطق و براین مدعی صادق است یعنی ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله

حسن یعنی چیزی را کہ جمہور مسلمانان نیک دانند پس آن
چیز نزد خدای تعالی نیز نیک است * در ین مقام بعضی نادان
میگوید کہ این اثر در شان صحابہ وارد است * پس میگویم اولا کہ اثر
مذکور بوجوہ مختلفہ مروی است در بعض روایات ذکر صحابہ است و در
بعض دیگر نیست بلکہ مطلق است چنانکہ در موطا امام محمد است پس
مطلق را بر مقید حمل کردن بدون ضرورت ہرگز جایز نیست کما ہو
مصرح فی کتب الاصول * و میگویم ثانیا کہ لفظ مسلمون عام
است در ہمہ زمان کہ باشند لما فی کتب الاصول العبرۃ لعموم
اللفظ لا لخصوص السبب * یعنی در باب اثبات
احکام شرعیہ عموم لفظ نصوص معتبر است و خصوص مورد
آنہا اعتبار ندارد یعنی خصوص محل ورود نصوص لفظ نصوص را
خاص نمی کند * و میگویم ثالثا کہ فقہاء در باب استحسان امور کثیرہ
ہمان حدیث مذکور را دلیل آوردہ اند چنانکہ در ہدایہ و در مختار
در کتاب الاجارۃ در باب جواز اجرت حمام خبر مرقوم را دلیل
آوردہ فرمودہ یجوز اخذ اجرۃ الحمام لتعارف الناس ولم یعتبر
الجہالۃ لاجتماع المسلمین و قال علیہ الصلوۃ و السلام ما رآہ
المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن انتہی * و ہمچنین در اشباہ و نظایر
اولا قاعدہ فقہیہ ذکر کردہ پستر حدیث مذکور را دلیل بر آن
قاعدہ آوردہ و دلیل را ضرور است کہ مطابق دعوی باشد یعنی

اگر دعوی عام باشد پس ضرور است که دلیل آن هم عام بود حیث قال القاعدة اسنا وستة العادة محكمة واصلها قوله عليه الصلوة والسلام ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن * ونیز در کتب اصول حدیث مرقوم را بر حجیت اجماع دلیل آورده اند پس اگر حدیث مرقوم بصحابه مخصوص باشد هرگز بر حجیت اجماع دلیل نمی تواند شد زیرا که اجماع عام است باین معنی که مجتهدان هر عصر در هر عصری و زمانی که باشند بر امری شرعی اتفاق ورزند خواه صحابه باشند یا بعد ایشان در هر طبقه که باشند کما لا یخفی * ونیز احادیث نبویه متفق علیه که باتفاق علماء عام است قرینه قویه است بر عموم مثل علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین الخ وحدیث من سن فی الاسلام سنة الخ وامثال آنها * وبعضی از منکران میگوید که مراد از مسلمون که در خبر مرقوم مذکور است جمیع مسلمانان است زیرا که الف و لام برای استغراق است پس امری که جمیع مسلمانان آنرا نیک پندارند البته عند الله نیز حسن است اما عمل مولد شریف پس هرگز اتفاق جمیع مسلمانان بر آن متحقق نشده است پس از امور حسنه نمی تواند شد * دفع آن میکنم باین وجه که گروه مسلمانان دو فریق اند جاهلان و عالمان اما جاهلان اعتبار ندارند چه اتفاق آنها مفید نیست

چنانکه اختلاف آنها مضر نیست پس بالضرور علمای دین مراد هستند و اتفاق علمای دین و لیلی است از دلائل اربعه شرعیه بر ثبوت حکمی از احکام دینیه پس اگر حکمی از احکام اعتقادیه باشد در ان صورت اتفاق جمیع علمای یک عصر شرط است تا آنکه اگر احدی از علمای آن عصر اختلاف کند اجماع منعقد نمی شود وجوب اعتقاد بآن ثابت نمی گردد چنانکه در کتب کلامیه مصرح است * و اگر حکمی از احکام عملیه باشد پس برای ثبوت عمل بآن اتفاق جمیع علمای شرط نیست بلکه اتفاق جمهور علمای یعنی اکثر ایشان شرط است و خلاف بعضی از علمای مضر نیست چنانکه در کتب فقهیه مبین است و در این تحریر و هم در مجموعه اول مذکور شد * والحمد لله که جمهور علمای معتبر ان و کافه فاضلان معتبران بر استحسان عمل مولد شریف اتفاق فرموده اند تا آنکه از اقرار منکران و اعتراف مدعیان نیز ثابت شده است چنانکه در مجموعه اول مفصلا و مدللا ذکر کرده ام فتذکر تبصر * و حقیقت حال بر این منوال است که بعد تحقیق و تنقیح احوال منکران مهلاد و تفتیش و تفحص احوال مدعیان بی اسناد ظاهر و باهر شد که ایشان از جماعت اهل

سنت وجماعت خارج اند و درباب تحقق اجماع اتفاق اهل سنت و جماعت شرط است و خروج غیرایشان مضر نیست لما فی التلویح المراد اتفاق علماء اهل السنة والجماعة والا فقد خالف کثیر من اهل الاهواء والبدع انتهى زیراکه بعضی از ایشان لامذهب اند و بعضی از مقلدان معتزلیان و بعضی از گروه دجالیان اندکه بیشتر مردمان آنها راوهابیان میگویند و اکثر اعتقادات آنها مخالف معتقدات اهل سنت و جماعت است چنانکه در رساله نظام الاسلام و رساله هدایة الضالین و قوة الایمان مصرح است و نیز از رساله تقویة الایمان که بسوی مولوی اسماعیل شهید منسوب کرده اند و هم از رساله که بنام ترجمه صراط المستقیم مشهور کرده اند احوال آنها بنحو بی کمال واضح ولائح می شود * و دلیل قوی بر این مدعا فعل ظاهر خودشان است که نماز بجماعت علیحده می پردازند و مسجدی جداگانه می سازند و از محافل برکت شمائل مولد شریف گریز می کنند و ازمجالس فیض مانس علمای اهل سنت و جماعت پرهیز می نمایند * و بجهت آنکه جمیع فرقه منکران مرقومان متعصب اند که با وجود وضوح دلائل قطعیه بر امر حق هرگز آنرا قبول نمی

کنند و هر انکار خود اصرار می نمایند و اهل تعصب از اهلیت اجماع خارج اند و اتفاق آنها شرط نیست بلکه اتفاق آنها با اهل حق متصور نیست زیرا که مخالفت با جمهور علماء شعار و دثار خود ها ساخته اند لما فی التوضیح و سقطت العدالة بالتعصب و فی التلویح قوله بالتعصب و هو عدم قبول الحق عند ظهور دلیله بناء علی میله الی جانب آخر انتهی * پس واضح و لائح شد که فی زماننا جمیع علمای اهل سنت و جماعت از ساکنان حرمین و اطراف و بلاد و قاطنان هر قری و امصار بر استحسان عمل مولد شریف اتفاق دارند و هم بر استحباب قیام وقت ذکر میلاد حضرت خیر الانام اجماع

* روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست *
* منت خاک درت بر بصری نیست که نیست *
* ناظر روی تو صاحب نظرانند ولی *
* شوق دیدار تو در هیچ سری نیست که نیست *
* نه همین دل شده از شوق تو خونین جگرم *
* از غم عشق تو پر خون جگری نیست که نیست *

و آنچه بر زبان مردمان جاری است که عمل مولد شریف از قسم بدعت است پس وجهش آنست که عمل موصوف بوضعیکه درین ازمان رواج و شهرت یافته است در زمان

آن حضرت صلی الله علیه وسلم در قرون ثلثه شائع نبود بلکه همین قدر مروج بود که عالمی وقتیکه خود می خواست و یا مردمان از و استفسار می کردند احوال میلاد و ادائی دا و اخرآن را می شنوانید و یا واعظی بوقت وعظ خود در ضمن تقریرات اجمالاً یا تفصیلاً بر حسب مناسبت وقت بیان می کرد و یا مدرسی وقت تدریس خود به تقریب مقامی و یا به جهت مناسبت کلامی ارشاد می نمود و سامعان آنرا می شنیدند و بعضی برای یادداشت آن بر کاغذها می نوشتند تا آنکه احوال مذکوره در کتاب های مختلفه درج نمودند * بیشتر وقتیکه احوال موصوفه در کتاب های حدیث و تواریخ اندراج یافت مردمان از سمع و استماع آنها در غفلت افتادند و بیشتر عالمان در اشاعت مسائل فقهیه و در ترویج فنون مختلفه اشتغال نمودند و عوام از آنها بالکلیه محروم ماندند * لهذا علماء دین و فضلای شرع متین هرگاه دیدند که بسبب بعد زمان نبوت و قلت مذاکرهٔ احوال آن حضرت در اعتقاد بیشتر مردمان فتور راه یافته و شوق و ذوق ایشان نقصان پذیرفته چه مدار اعتقاد با آن حضرت بر دریافت احوال فضیلت اشتمال آن حضرت است خصوصاً دریافت احوال خرق عادات که در وقت ولادت آن جناب و در هنگام صغرسنی آن حضرت صادر شده اند موجب

زیادت اعتقاد بآن حضرت است زیرا که آن همه حالات
اصلا مظنهٔ تصنع و تکلف و ظاهرا محل گمان ریا و سمعه
و یا سحر و یا طلسم و یا شعبده و امثال آنها نیست * لهذا
آن همه احوال موصوفه که در مقامات مختلفه منتشر بود و در
کتاب های متعدده متفرق بود آن همه را استخراج و
استنباط نموده در یک جا فراهم آورده در رساله مختصر ترتیب
داده تالیف نموده مشهور کردند و در اشاعت آن کوشیدند
و در تعمیل آن اهتمام و انتظام بکار بردند تا مسلمانان بر حالات
فضیلت سمات و خوارق عادات عظمت آیات آن
حضرت افضل البریات علیه الصلوات و التسلیمات واقف
شوند و اعتقاد ایشان بآن حضرت که مدار ایمان است
بیفزاید و محبت آن جناب که اصل اسلام است حاصل
آید * پس چونکه عمل مولد شریف بوضع مخصوص که درین
ازمان رواج یافته است در زمان آن حضرت و صحابه مروج
نبود لهذا علما آنرا بدعت نامیدند * مثال آن نماز تراویح
است که اصل آن در وقت آن حضرت ثابت است اما
چونکه بکمال اهتمام و بحسن انتظام و باستدامت و التزام
در تمام ماه صیام بعد جناب خیر الانام علیه الصلوة و السلام
رواج و استحکام یافت لهذا حضرت فاروق آنرا بدعت

نامیدند و بجهت حسن آن نعمت البدعة فرمودند * پس میگویم که عمل مولد شریف که بچندین وجوه موجه مذکوره طریقه حسنه و سنت سنیه است بعض مفسدان دین و منکران ائمه شرع متین آنرا ترک میکنند و دران خلل می اندازند و فتنه و فساد می انگیزند پس درین زمان فتنه توامان کسیکه باآن تمسک جوید و استمساک کند و تشبث نماید و در ترویج و اشاعت آن سعی و کوشش کند و در تحسین و استحسان آن جد و جهد نماید و مفسدان را از ان محافل براند و سخنان آنها را رد کند و دلائل آنها را ابطال فرماید پس امید واثق و رجای صادق است که برای آن کس مزد صد شهید باشد انشاء الله تعالی

* آن برید باد آن خلق و دهان * کو کند تف سوی ماه آسمان *

* تف برویش باز گردد بیشکی * تف سوی گردون نیارد مسلکی *

و الحمد لله و المنة که بسعی عالمان دیندار و فاضلان نیک کردار عمل مولد شریف در بیشتر بلاد و اکثر امصار کمال رواج و افزایش یافت و مجالس فیض مآنس نهایت رونق و زیبایش پذیرفت

* وفی کل دار دعوة و ضیافة *

* و فی کل بیت زینة و مشاعل *

* لمیلاد خیر الانبیاء شریعة *

* فصلی علیه الله ما هل هلال *

* بهر خانه دعوت است و شرور *

* همه جمع بازار ذوق و سرور *

* بمیلاد خیر الرسل مصطفی *

* علیک السلام ای نبی الوری *

* یک چراغ است درین خانه که از پرتو آن *

* هر کجا می نگری انجمنی ساخته اند *

* چراغی روشن از نور الهی *

* جهان را داده از ظلمت رهائی *

دمنکران بد اعتقاد و مدعیان بی اسناد از سعادت محافل فیض شمائل مولد شریف مطرود و محروم و از شرافت مجامع انوار لوامع آن مردود و محروم گشتند * بیت *

* چراغی را که ایزد بر فروزد * بر آن کو تف زند ریشش بسوزد *

* هر که بر شمع خدا آرد تفو * شمع کی میرد بسوزد روی او *

* دیگر آنکه بعد حدیث موصوف این حدیث مذکور است یعنی من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد * در شرح دهلوی مرقوم است کسیکه نو پیدا کرد در دین ما که این دین روشن و هویدا است چیزی را که نیست از آن دین * یعنی احداث

کرد چیزی را که نیست در کتاب و سنت صریحاً و نه مستنبط از وی پس شامل شد اجماع و قیاس را و مراد از آن چیزی است که مخالف و مغیر آن باشد پس آن چیز با آن کس باطل و مردود است انتهی * و در مدارج النبوة در باب نهم مرقوم است مقرر است که مذموم و مردود بدعت مغیر سنت است و آنکه نه چنین باشد بلکه مقوی و مروج سنت بود آنرا بدعت حسنه گویند و آن جائز است از جهت رعایت مصلحت و حکمت * و آنرا اینجا است که گفته اند که بدعتی است که واجب است فعل آن مانند تعلم صرف و نحو و علوم آلی که نبود در زمان نبوت و مستحب مثل بنای رباط و مدارس و امثال آن و مباح مانند ترفه در ماکل و مشرب و ملبس و مانند آن انتهی ۰ پس در مضمون این حدیث باید اندیشید و در مفهوم آن باید کوشید تا ظاهر گردد که رساله مولد شریف که مشتمل است بر حمد و نعت و ذکر بدء ایشان نور آن حضرت تا وقت ظهور آن نور و ذکر احوال ولادت و نشو و نما تا وقت بعثت و رسالت و بعد آن و ذکر معجزات و دیگر خوارق عادات که در کتب احادیث معتبره و تواریخ معتبره مرقوم است عین

دین است هرگز غیر دین نیست و اصلا محدث و مخترع
نی * و همچنین خواندن و شنیدن رساله موصوفه با جماعت
مسلمانان مانند خواندن و شنیدن رسائل احادیث
و مثل گفتن مواعظ باجماع مردمان عین دین است
هرگز خارج از دین نیست * و همچنین خیرات و صدقات
که روز ولادت و یا روز دیگر به تبعیت مولد شریف
بجامی آرند از جمله اعمال دین و افعال شرع متین است
هرگز خارج از دین نیست و اصلا مخترع و محدث نی * پس
بی شک مقبول و محمود است و منکران محروم و مردود
مخالفان مجزوم و مطرود اند * بیت *

* باری از نیست ترا وجدانی * معتقد باش و بیار ایمانی *

* تنبیه * از تقریرات سابقه و تحریرات لاحقه واضح
و هویدا و لائح و بیدا گشت که منکران فساد خیزان
و فتنه انگیزان باقوال علمای اتقیا اعتقاد نمی آرند و بر اعمال
فضلای اصفیاء اعتماد نمی دارند و صرف قول بعض را
که نه از علمای معتبرین و نه از فضلای معتبرین بود مانند وحی
منزل می انگارند و صرف کلام بی دلیل او را مثل قول نبی
قرآن می پندارند * بیت *

* ای تو نابینا بجو بینای راه * تا نیفتی از سر عمیا بچاه *

* کور کوره جوید از کور دیگر * در چه گمراهی افتد زود تر *
و بعضی را علامه و بعضی را فاضل و بعضی را قاضی
می شمارند و ایشان را امام و پیشوا و رئیس و مقتدای
خودها می کمارند * و سخنان آنها را بر دعوی خودها دلیل
می آرند و دیگر حجت نمی دارند * و با مسلمانان بمخاصمه و مجادله
می پردازند و در دل ضعیفان شک و شبهه می اندازند *
و حال آنکه حکمی در دین بتغیر دلیل شرعی باطل است
و دلیل شرعی چهار است قرآن و حدیث و اجماع و قیاس
اما قیاس وقتی معتبر است که ثابت شود از اجتهاد مجتهدی
که اجتهاد نش پیش جمهور علمای معتمدین ثابت باشد * پس از
اقوال و اعمال و از خصال و افعال آنها ظاهر و باهر شد که مقصود
و مطلوب ایشان اثبات چیزی یا نفی آن اصلا نیست
بلکه مامول ایشان صرف اظهار نام در زمرهٔ عالمان
و وم رسا و انزودن با فاضلان است دیگر هیچ و پوچ

## دلیل ششم منکران

شیخ محمد شامی در کتاب سبیل الهدی والرشاد گفته است قد جرت
عادة کثیر من المحبین اذا سمعوا بذکر وضعه صلی الله علیه و سلم
ان یقوموا تعظیما له صلی الله علیه و سلم و هذا القیام بدعة
لا أصل له انتهی * تمامه عبارت مرقومه این است که شیخ محمد شامی

در کتاب سبیل الهدی والرشاد گفته که جاری شده است
عادت بسیاری از محبان حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که وقتیکه
می شنوند ذکر ولادت آن حضرت بغیر توقف برمی خیزند
و برای تعظیم آن جناب می ایستند و این قیام بدعت است و برای
این قیام اصل نیست انتهی الخلاصة. آلقدرة لله والعظمة لله ولا حول ولا
قوة الا بالله والحمد لله والمنة لله تعالی شانه و تعالی سلطانه قدرت
جناب الهی را باید دید و معجزهٔ حضرت رسالت پناهی را باید
فهمید و الهام غیبی و اعلام لاریبی در بارهٔ راقم حقیر معترف بعجز و
قصور و معترف بنقص و فتور خود باید گزید که منکران مبادی داد
بد نهاد بد اعتقاد و مدعیان پر عناد پر فساد بی اسناد بی اعتماد مضطربانه
در آخر دلائل خود عبارتی نقل کردند و برحسب زعم فاسد و فهم کاسد
خود دلیل بر دعوی خود آوردند که ناگاه بفضل بارگاه
جناب اله و بطفیل درگاه حضرت رسالت پناه شفاعت دستگاه
استحسان عمل مولد شریف عموماً و استحباب قیام
در آن خصوصاً و مدح عاملان این مطلقاً از عبارت
مرقومه عیان و بیدا و بیان و هویدا گردید آری * مصراع *

* عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد *

زیرا که جمله جرت عادة کثیر من المحبين الى قوله تعظيما له
دلالت بر استحسان قیام میکند چه جریان عادت قیام

و کثرت آن از بیشتر محبان پیغمبر سید انس و جان دلالت میکند بر این معنی که این قیام ایشان باقتضای محبت ایشان است نه از راه تکلف و تصنع لما فی کتب الاصول ان تعلیق الحکم بالمشتق یدل علی علیة المأخذ
* تو ذوق شراب عشق نشناخته * معذوری اگر به نقلی پرداخته *
و حاصل عبارت مرقوم آنکه محبین مشتاقین جمال با کمال آن جناب وقتیکه ذکر وجود باجود آن حضرت می شنوند محبت کمون ایشان بجوش و طبیعت مشتاق ایشان بخروش می آید و بکمال شوق و بتمام ذوق بر می خیزند و بجهت تعظیم خبر بشارت اثر ولادت حضرت بشیر علیه الصلوة من الله القدیر بر پامی ایستند و صلوات و تسلیمات می فرستند * بیت *

* ای نور دیده گرچه جمالت ندیده ام *
* از گلشن صفات تو بوی شنیده ام *
* من غایبانه عاشق آن روی مهوشم *
* بی منت نظر بخیالی از و خوشم *
* نا ظر روی تو صاحب نظرانند ولی *
* شوق دیدار تو در هیچ سری نیست که نیست *

و هرگاه محبت حضرت محبوب رب العالمین که احسن

* دوستی دیگران بر بوی اوست *
* دوستی با اصل باید کرد و بس *
* فرع را هرچه دارد دوست کس *
* یار کو دوست شود جمله جهان دشمن باش *
* تخت گوشت مده روی زمین گلخن باش *
* شادم فال وحال عشق ورزیدن حوالت شد *
* خوشم کین قرعهٔ دولت بنام من برون آمد *

مکرر

قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم * یعنی بگوای پیغمبر که اگر شما خدارا دوست میدارید پس پیروی من کنید تا خدای تعالی شمارا محبوب خود خواهد نمود و گناهان شمارا آمرزش خواهد فرمود * ست *

* عجب آن نیست که محبوب خدائی تو بلطف *
* عجب آنست محبان تو محبوب اند *
* حقا که بی متابعت سید رسل *
* هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت *
* از هیچ رو بهیچ وری ره نمی برد *
* آنکس که ز آستانهٔ او روی دل بتافت *
* آنکس که شد متابع رای تو قد نجا *

* و آنکه خلاف امر تو ورزید قدّه چوّا *

ای تعالی ما را از محبین محبوب رب العالمین
گردانا و دور از زمرهٔ موصوفین محسوب و محشور
و با گروه ممدوحین مرحوم و مغفور کناد آمین یا رب العالمین
چگند؟ فی نظام المرام من المولد والقیام رحم الله
مولفه یوم القیام والحشر بالمحبین الکرام والتابعین العظام
واضح و لائح باد که رسالهٔ غایة المرام که بزبان اردو
تالیف شده است حال کتاب سبیل الهدی
والرشاد را بیان کرده و مضمون عبارت مرقومه
که منکران از ان کتاب نقل کرده اند یعنی جرت عادة
کثیر من المحبین اذا سمعوا بذکر وضعه صلی الله علیه وسلم ان یقوموا
تعظیما له و هذا القیام بدعة لا اصل له الخ * و سیاق
و سباق آن را بجز بی ذکر نموده است و من آنهمه
مضامین را از مقامات متعدده و مواضع منتشره فراهم
آورده می نویسم تا کیفیت مفهوم عبارت مرقومه
و حال فریب و خداع و مکر و خیانت ناقلان و جهالت
و ضلالت تابعان بر عامه مومنین و کافه مسلمین ظاهر
و باهر گردد و در حدیث مشهور است که اذکروا
الفاسق بما فیه یحذره الناس یعنی عمل و کردار

بدکار از ایشان کنید نامردمان از و باسر باز زنند * پس
بدانکه در رساله غایة المرام می نویسد که کتاب
سبل الهدی والرشاد المشهور بسیرة الشامی
تالیف شیخ محمد شامی نزد من موجود است دران
کتاب فضیلت مولد شریف و ترغیب بعمل آن ذکر
کرده بعده کلام تاج الدین عمر بن علی لخمی مشهور
بفاکهانی مالکی که منکر عمل مولد شریف است نقل
کرده ابطال آن بوجوه متعدده نموده استحسان
و استحباب عمل مولد شریف را از اقوال علمای
محدثین و فضلای معتبرین و فقهای راسخین ثابت
کرده و اصل آن را بوجوه متنوعه بیان نموده است
* پس قیام وقت ذکر میلاد خیر الانام که فی نفسه امر مستحسن
است اما چونکه در زمان سابق معتاد و مروج نبود
لهذا آنرا اولاً بطور تمهید بحسن تحریر تعبیر نموده گفت
که جرت عادة کثیر من المحبین اذا سمعوا ذکر وضعه
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان یقوموا تعظیما له * و تفسیر این تمام سابقه
گذشت * پس در آخر آن این قدر نوشت که هذا القیام
بدعة لا اصل لها یعنی این قیام که محبین پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
از راه تعظیم ذکر مولد شریف بجای آرند امر حادث

است که در زمان آن حضرت نبوده اصل آن قیام در آن زمان سابق یافته نشد * پس میگویم که این سخن راست است اما بر حرمت یا کراهت آن اصلا دلالت نمی کند نه صراحة نه کنایة و نه قصداً نه ضمناً زیرا که از نبودن آن در زمان آن حضرت و صحابه لازم نمی آید که حرام باشد یا مکروه چنانکه مرارا و تکرارا گذشت * بلکه می گویم که سیاق و سباق عبارت مرقومه بر استحسان و تحسین قیام مرقوم دلالت واضحه می کند زیرا که بعد عبارت مرقومه اشعاری که بمضمون قیام وقت مدح آن حضرت علیه الصلاة والسلام مشتمل است نقل کرده * پس حکایت ذکر قصه قیام حافظ محدث تقی الدین سبکی در مجلس قضاة و فضلا و قیامه شخصی اشعار نعتیه می خواند که در آن مضمون قیام اشراف وقت شنیدن نعت آن حضرت بوده و آن قصه و اشعار را باین عبارت نقل کرد که قال ذو الصبغة الصادقة حسان زمانه ابو زکریا یحیی بن یوسف الصرصري رحمة الله علیه في قصیدة من دیوانه * شعر *

* قلیل لمدح المصطفی الخط بالذهب *
* علی فضة من خط احسن من کتب *

* وان ينهض الاشراف عند سماعه *
* قياما صفوفا او جثيا على الركب *
* اما الله تعظيما له كتب اسمه *
* على عرشه يا رتبة سمت الرتب *

واتفق ان منشدا انشد هذه القصيدة عند ختم درس شيخ الاسلام تقي الدين السبكي والقضاة والاعيان بين يديه فلما وصل الى قوله وان ينهض الاشراف عند سماعه الخ قام الشيخ في الحال قائما على قدميه امتثالا لما ذكره الصرصري وحصل للناس ساعة طيبة انتهى *
پس درين مقام غور وفكر كردني وتامل ونظر نمودني است كه جمله قال ذووا المحبة الصادقة احسان زمانه الى آخره را بعد جمله مرقومه يعني هذا القيام بدعة لا اصل له را ايج آوردن قرينه واضحه است بر مراد مصنف موصوف يعني تحسين شخصيكه قيام وقت سماعت نعت آن حضرت را تجويز فرموده است اشعار است بر تحسين اشخاصيكه قيام وقت ذكر ولادت آنحضرت را تجويز فرموده اند واحداث نموده اند زيراكه قيام اول نيز بدعة لا اصل له است * وبعد ازان نقل شعر مرقوم كردن بمضمون قيام مردمان اشراف وقت سماعت مدح

آنحضرت بجہت تعظیم ذکر نعت آنحضرت وارد است دلیل صریح است بر آنکہ قیام وقت ذکر مدح آنحضرت نزد مولف موصوف مستحسن است * پس بی شبہہ قیام وقت ذکر ولادت آنحضرت نیز مستحسن است کما لا یخفی علی المحب الصادق وان خفی علی الشقی المنافق * پس بر نقل حکایت قیام شیخ موصوف وقت شنیدن شعر مرقوم با وجود حضور قضاة واعیان دران مجلس وانکار نکردن احدی از حاضرین دلیل واضح است بر اینکہ قیام مذکور نزد مصنف افضل است کما لا یخفی علی الذکی وان خفی علی الغبی * بعد ازان جملہ و حصل للناس ساعة طیبة دلیل قوی است بر مراد مصنف * و نیز دلیل جلی است بر مقبولیت قیام شیخ موصوف و دلیل سنی است بر منظوریت محفل بر کت منزل کہ مشتمل بود بر خواندن اشعار نعتیہ و استماع اہالی مجلس و تعظیم و اہتمام صدر مجلس و تکریم آن بقیام مرقوم زیرا کہ ظاہر متبادر ہمین است کہ حصول حالت سرور و بہجت و نزول حالت طیبت و مسرت برای جمیع اہالی مجلس بعد قیام و اہتمام مذکور از پرتو نظر منظوریت و اثر نگاہ مقبولیت بود

* بستر آوردن مصنف موصوف اینهمه مضامین
مستحسنه را بعد قول خود که هذا القیام بدعة لا اصل
له قرائن او واضح است بر مراد او یعنی تجویز و
تحسین قیام عند ذکر وضعه علیه السلام زیرا که هرگاه
نزد مصنف ممدوح قیام وقت ذکر فضائل آنحضرت
امر مستحسن است پس البته قیام وقت ذکر ولادت
آنحضرت که مبنی جمیع فضائل و اصل تمام مکارم
شمائل است بطریق اولی و ابین و برسبیل اعلی
و اتقن و بر وجه اسنی و احسن مستحب و مستحسن
خواهد بود کما هو الظاهر علی من له عقل سلیم و طبع قویم
و ذهن مستقیم و ان خفی علی ذی عقل عقیم و ذی طبع
سقیم و ذی ذهن ذمیم * بیت *

* ترا که فهم نداری نظر چه سود کند *
* بصیرتی چو نداری بصر چه سود کند *

* علاوه برین علامه حلبی در شرح قول مولف مرقوم که
مطلق است بدین گونه تفسیر نمود که بدعة ای بدعة
حسنة و همچنین شیخ الاسلام ابو نصر عبد الوهاب پسر
مولف موصوف تفسیر قول پدر خود باین وجه نمود که
بدعة حسنة انتهی خلاصة ما فی رسالة غایة المرام مترجماً

* ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست *
* احباب حاضرند با عدا چه حاجت است *
* حافظ تو ختم کن که حق آخر ظهور یافت *
* با منکران نزاع و مدارا چه حاجت است *

پس ازاینجا حال فریب و خداعت و مکر و خیانت و خلاف امانت و دیانت فتوی نویس پر تدلیس را باید دریافت که فضائل مولد شریف و دلائل عمال میلاد منیف که در کتاب سبیل الهدی والرشاد مرقوم است فرو گذاشت و همچنین رد و ابطال کلام شیخ تاج الدین فاکهانی که دران مقام مکتوب است مخفی داشت و صرف عبارت مردودهٔ شیخ موصوف را اگر موافق عقیدهٔ فاسدهٔ خود پنداشت از میان عبارت مرقومه برداشت و بر دعوای خود دلیل بر گماشت و گفت قال الشیخ العلامة تاج الدین عمر بن البلخی المشهور بالفاکهانی من متاخری المالکیة ان عمل المولد بدعة مذمومة انتهی * اما بقصد اخفای خدع و فریب خود بآن کتاب نسبت نکرد یعنی اگر بکتاب مرقوم نسبت می کرد تا البته مردمان آن مقام را مطالعه کرده بر رد و بطلان آن اطلاع می یافتند و هم بر خدع و فریب

صفات مسلمین است مفضی سوی قیام مرقوم است پس البته قیام مذکور نیز از افعال او صاحب مومنین است لان الاصل ان الخیر لا یفضی الا الی الخیر ولان الاصل ان ما یترتب علی الخیر خیر * ونیز قوله تعظیماً له ناطق است باین مضمون که باعث بر قیام ایشان در نفس الامر تعظیم آن حضرت است * ونیز مصرح است باین مفهوم که مقصود ایشان ازین قیام تکریم آن حضرت است لما فی کتب النحو لان المفعول له ما فعل الفعل لاجله یعنی یکون باعثا علی الفعل و مقصودا منه * و معلوم بالضرورة ان الفعل الذی قصد منه الخیر یکون خیراً لا محالة و بجهت آنکه اگرنزد مولف موصوف فعل قیام مذکور مذموم می بود پس بجای لفظ جرت عادة ایجاد لفظ احدث یا ابدع یا اخترع می نوشت چنانکه منکران در دلیل خود ها نقل کرده اند * الغرض ظاهر عبارت مرقومه را دیده بر دعوی خود دلیل آورده و مقصود آن عبارت نفهمید

* ترا که فهم نداری نظر چه سود کند *

* بصیرتی چو نداری بصر چه سود کند *

دیگر آنکه بمقام کلمه کثیر من المحبین ایچ کلمه بعض الجهال یا بعض العوام یا بعض الناس یا امثال آن می نوشت

مثل آنکه منکران از اسلاف اجلاف خود ها نقل کرده اند ونیز بموضع تعظیماً که می گفت کرا ظهار لتعظیمه یا ابداء لتعظیمه و مانند آن چنانکه منکران در دلائل خمسه متحیره خود ها که بر ان نازان بودند و آنها را بمنزله حواس خمسه خود ها می پنداشتند الفاظ بی ادبانه وکلمات گستاخانه نقل کرده اند مثل ما یفعلون من الجهال لیفی بشی و لفظ یزعمون و لفظ فز عمهم باطل و لفظ ما یفعله العوام و لفظ قد احدث بعض جهال المشایخ و لفظ لا نجد لهما اثرا و لا اسناها و امثال آنها که از پیشوایان خود ها نقل کرده اند

* چشم بد اندیش که بر کنده باد *

* عیب نماید هنرش در نظر *

* بد نفس و شقی همیشه بد بین باشد *

* بد بین همه جا در خود بد بین باشد *

اما لفظ لا اصل له پس صفت قیام است یعنی این قیام در وقت آن حضرت رواج نداشت و این راست است ما نیز می گوییم لیکن بسا چیز است که در زمان آنحضرت مروج نبود و بعد آن از ضروریات دین شده مانند جمع قرآن و غیر آن بلکه بسیار چیز است که در زمان صحابه

نیز ازواج نبوی[ه] و بعد از آن از ضروریات دین شد
مانند اعراب قرآن و نشان آیات و غیره کما مر
مرارا و ذکر تکرارا * و قوله لا اصل له صفت بدعت
نیست و گرنه لا اصل لها می گفت پس لفظ بدعت
مرقومه مطلق است و بدعت مطلقه بلا قید سیئه و حسنه
آن در استعمال مصنفین بمعنی مطلق محدث بعد
آن حضرت شائع است و آن شامل است
حسنه را چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه در بارهٔ جماعت
نماز تراویح لفظ نعمت البدعة فرمودند و اگر هر بدعت حرام
می بود نعمت البدعة گفتن صحیح نمی شد و از اینجا است که فقهاء می
نویسند البدعة نوعان بدعة حسنة و بدعة سیئة و اطلاق بدعت
بر قیام مرقوم درست است ما نیز قائل آن هستیم
زیرا که در زمان آنحضرت مروج و معتاد نبود اما از
اطلاق بدعت لازم نمی آید که حرام یا مکروه باشد زیرا که
بعض بدعت از اقسام واجبات و از انواع
ضروریات است کما مضی غیر مرة * زیرا که بدعت
سیئه آن بدعت است که مغیر سنت باشد
اما آنکه مقوی و موید سنت باشد آن بدعت حسنه
است چنانکه در مدارج النبوة در باب نهم است مقرر است

که مذموم و مردود آن بدعت است که مغیر سنت باشد و آنکه نچنین باشد بلکه مقوی او مروج سنت بود آنرا بدعت حسنه میگویند و آن جایز است از جهت رعایت مصلحت و حکمت الی آخره * و بجهت آنکه برای ثبوت کراهت تحریمی نیز منع از جانب شرع ضرور است لما فی الطحطاوی و نصها الکراهة التحریمیة لا بد لها من نهی او ما فی معناه * و ایضا فی باب العیدین بل لا بد لثبوت الکراهة من دلیل خاصة * پس از سیاق عبارت مرقومه و از سباق آن ظاهر و باهر شد که مراد مولف کتاب مرقوم از لفظ بدعت مذکور بدعت سیئه یا مذمومه یا مکروهه یا محرمه هرگز نیست و گرنه بدعت سیئه یا مثال آن می نوشت * چنانکه منکران در اقاویل واباطیل خود ها نقلان کرده اند * نظم *

* یاد دارم نکته از دوستی *
* که سخن را هست مغز و پوستی *
* هرکه کرد اندیشه در مغز سخن *
* یافت آگاهی ز سر من لدن *
* وآنکه از بی فهمی اندر پوست ماند *
* کی تواند مرکب تحقیق راند *

جنس ناقابل ناقابل بمثال طوطی ما است که هر چه دید یا شنید بسراید و معنی آن نفهمید و بغرض آن نرسید * صورتی بشنید گشته ترجمان * بی‌خبر از گفت خود چون طوطیان * گفت را آموخت زان مرد هنر * لیکن از معنی سرش بی خبر * بانگ هدهد گر بیاموزد قطا * راز هدهد کو و پیغام سبا * یا مانند بوزنه است که آنچه مردمان را دید برای خود هم برگزید اما به کار نرسید * آنچه مردم میکنند بوزنه هم * آن کند کز مرد بیند دم بدم * او گمان برده که من کردم چو او * فرق را کی داند آن پر زشت رو * سبحان الله و الحمد لله که منکران بخیال محال و بگمان پریشان خود ها دلیلی بر سخنان پرهذیان خود ها آورده‌اند و یزدان مهربان منان از راه کرم و امتنان و از روی فضل و احسان خود و بتوسل حضرت رسول آخر الزمان و بوساطت ارواح طالبان تابعان علیه و علیهم التحیة و الرضوان و بعجز و نیاز کاتب ناتوان آن دلیل را معکوس و مستقل را منکوس گردانید * آری * مصراع * دشمن چه کند چون مهربان باشد دوست * البته چون نباشد * مصراع * چه غم ز طعنه دشمن چو دوست جانب ما است * و منکران را آگاه باید که اینهمه اعمال

مولد شریف از باعث محبت حضرت رسالت وغرض ازن تعظیم جناب بعثت است چنانکه مفصلا گذشت
* کسی کو محب محمد بود * * بتقدیر ز بختی موید بود *
* هر انکو بود طالب راه دین * * بزودی بیابد ره دین یقین *
و دراینجا بشارت است درحق محبان آن حضرت که تمنای سعادت ملازمت وسعادت مصاحبت دارند کما فی المشکوة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احبنی کان معی فی الجنة یعنی کسیکه دوست دارد مرا باشد با من در بهشت
دوستانت در دو عالم زنده اند * دشمنانت درحقیقت مرده اند *
* ونیز فرموده اند که المرء مع من یحب یعنی هر مرد با کسی است که دوست دارد آنرا کذا فی المعارج
* اگر از روی خدمت شد مدارم *
* همینم بس که او را دوست دارم *
* آنرا که می محبتش نوشانند *
* فی الحال لباس عزتش پوشانند *
* وآنرا که درین میکده عزت ندهند *
* از جام مذلتش همه نوشانند *
و نیز تنبیه کرده اند بر این که در باب استحسان این همه اعمال واستحباب این همه افعال حاجت به تجشم استدلال و تکلف به

تعلیلات و اعلال نیست زیرا که علت باعثه بران قیام محبت انضمام محبت جناب محبوب رب العالمین است و محبت آنجناب از افضل صفات است * رباعی *

* دم بدم دم از هوای مصطفی باید زدن *
* دست دل در دامن خیرالوری باید زدن *
* هر درختی کو ندارد میوهٔ حب نبی *
* اصل او را سر بسر از تیشها باید زدن *

و بجهت آنکه علت غائیه از آن قیام مودت التیام تعظیم و اکرام سید الانام علیه التحیة و السلام است و محبت و تعظیم آنحضرت فرض عین بلا شک و شبهه است و از ضرورات دین و ضروریات شرع مبین است * رباعی *

* عمرم همه صرف در رقایت بادا *
* جان و دل و دین من فدایت بادا *
* محبوب من از جان و دل و عمر توی *
* هر چیز من خسته برایت بادا *

لما فی المشکوة لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین یعنی ایمان نمی آرد یکی از شما و نمی گردد مسلمان کامل تا وقتیکه

باشم من دوست داشته شده نزد وی از
پدرش و فرزندش و مردم همه کذا فی الشرح الدهلوی * بیت *
* دوستی مصطفی در دل نشان * تا بود بر صدق ایمانت نشان *
* رباعی * * هم حسن و جمال بی نهایت داری *
* هم جود و کرم بحد غایت داری *
* هم حسن ترا مسلم و هم احسان *
* محبوب توئی که هردو آیت داری *
پس شکر و سپاس قدسی اساس خالق بیقیاس
است که در شان حامیان موکد شریف لقب
محبین رسول خدا از زبان دشمنان گویانید و مدح
ایشان از دهان منکران بدگویان شنوانید
* یار که دوست شود جمله جهان دشمن باش *
* بخت که پشت دهد روی زمین گلشن باش *
و الحمد لله ثم الحمد لله *
* گفتا دم فال و حال عشق و رز بدن حوالت شد *
* خوشم کین قرعهٔ دولت بنام من برون آمد *
و در حقیقت صفت محبین از احسن صفات مومنین
و افضل القاب ساهین است * بیت *
* ایشان را از رذو طالم ادست دوست *

او را قصه می شد لهذا این کتاب نسبت نکرد * و چونکه اصل کتاب خود فاکهانی ندیده بود مالک اغلب که نام آن هم شنیده باشد لهذا بکتاب او نیز نسبت کردن نتوانست پس بنا بر بالا استناد گفت قال الشیخ تاج الدین الخ * وایشان فرمودهای تحسینین او است که در نقل قول شیخ تاج الدین نموده است چنانکه در شرح دلیل اول آنها مذکور شد و مثل محدث محمد شامی رحمه الله تعالی محدث جلال الدین سیوطی نیز در کتاب خود عبارت تاج الدین فاکهانی را نقل کرده بدلائل قطعیه رد و ابطال او نموده اند کما هو منقول فی رسالة غایة المرام و قرینه دیگر این است که دلائل فضائل مولد شریف و استحباب عمل آن را که در آن کتاب در آن مقام مصرحا و مشرحا مذکور است از آنجا که خلاف عقیده خود دید اشت هم در آنجا گذاشت و صرف آن قدر عبارت که در باره قیام مرقوم است و بظاهر مطابق است پس آنرا بر مطلب خود محمول داشت و بزد هوای فتنه افشای خود دلیل برگماشت و در فتوای خود را عوای خود برنگاشت و علم فخر و کبر برافراشت و تخم خلاف و نزاع در میان مسلمانان انباشت * آری

* مصراع * مثل الذباب يراعي موضع العلل *
یعنی مانند مگس است که محل جراحت را تلاش میکند
و ریم و خون آنرا ببوید آرد و مواضع صحیحه را میگذارد *
و عبارا بیگانه بعد عبارت مسروقه او در آنجا که توبت
بوده باستحسان قیام مختصر و به استجاب آن مشهور
بوده پوشیده داشت و هم در انجا گذاشت * و ندانست
که شامت مکر و وخامت فریب آخر خود خواهد برداشت
قوله تعالی لا یحیق المکر السیئ الا باهله یعنی باز نگردد
مکر مگر باهل وی یعنی مکر بد مکر را فرو میگیرد و احاطه میکند اطراف
و جوانب او را فرا میگیرد و هرچه در باب قصد دیگری
اندیشیده باشد در باره خود در یابد * قطعه
* در باب من زروی حسد چند مکرباز *
* بنهاده اند و گور نه تیز ور یافتند *
* زاعمال زشت شان همه نیکی بمن رسید *
* وایشان جزای فعل بد خویش یافتند *
بستر حالت جهالت و صفت ضلالت و وصف بطالت
قائلان تا بعان او را باید دانست که حرف این قدر
عبارت را در باره ناکاره فتوای اهل اهوای دیده
ایمان آوردند و مثل جاهلان و نادانان بر آن اعتقاد ای *

بذ نحوای اعتماد نمودند و آنرا مثال وحی منزل با قول
بی مرحلی پنداشته اعتقاد آوردند و اعتماد نمودند
نه عز و کرامت نه شرف و شهامت نه ترس قیامت قوال چنین باید
نه پاس ندامت نه خوف ملامت نه طول و جسامت نقال چنین باید
با جهل و حماقت با مکر و لفاقت با کذب و طلاقت محتال چنین باید
با مکر و خداعت با زور و شناعت با شمر و خلاعت دلال چنین باید
بی عقل و لیاقت بی شرم و صداقت بی فهم و حذاقت بطال چنین باید
ممنوع شناعت مردود جماعت محروم شفاعت جهال چنین باید
* پس تر دانستنی است که منکران بد نهاد و بد عیان
بد اعتقاد قابل آن نیستند که فضائل علمای مولوی شریف
و دلائل استحسان آن با نها گفته آید بجهت آنکه * نظم *

از کجا این قوم و این راز از کجا *
* از جمادی جان کجا باشد رجا
فهمهای منکر کوته نظر *
* صد خیال بد در آرد در نظر
* راز جز با راز دان انباز نیست
* راز اندر گوش منکر راز نیست
* گوش خر بفروش و دیگر گوش خر
* کین سخن را در نیابد گوش خر

پس نور حق ایشان هیچ فائده ندارد زیرا که

* تا نشود پاک دل عیب ناک *
* بهره نیابد ز سخنهای پاک *

لهذا * هرمز ناکس نریزم علوم *
* که ضائع کنم تخم در شوره بوم *
* چو دزدی نگیرد دهند و دانم *
* برنجد بجان و برنجاند ام *

چنانکه سابقا تحریر اول ما را دیده از راه گمراهی و ازروی روی سیاهی گفته اند که منبتان ما را دشنام دشوار داده اند و بوزنه قرار داده اند اما دلایل ما را رد نکردند و حال آنکه در تحریر اول در ضمن تقریرات مختلفه اقوال آنها را بوجوه متعدده بمضامین لطیفه ابطال نموده ام و در ذیل تحریرات متنوعه دلائل آنها را بطرق عدیده بعبارات ظریفه رد کرده ام و هرگز جائی دشنامی نگفته ام صرف در یک موضع همین قدر نوشته ام که منکرش در دو جهان صورت میمون بادا * و این جمله در واقع دشنام نیست زیرا که دشنام جمله خبریه میباشد و این جمله دعائیه است از قسم انشائیه * پس منکران آنهمه دقایق و حقایق را نظر نکردند

و بابت لطیفه ظریفه را یادداشتند * مصرع *

* حفظت شیئا وغابت منک اشیاء * آری *

* مثال الذباب یراعی موضع العلل *

پس عجب نیست که بجهت شقاوت ازلی و عداوت دلی خودها این تحریر ما را دیده لاف زنند و از راه شرو عناد و ارد و بی فتنه و فساد بگویند که مذبنان اگرچه دلائل ما را مردود و باطل کردند اما براهین جواز عمل مولد شریف را بیان ننمودند باوجود آنکه در ذیل ابطال اقاویل رد اباطیل آنها بوجوه متعدده رقم نموده ام * و نیز ادلیل مستقله آنها مدعای مذبنان را بخوبی و لطافت و بحسن و ظرافت ثابت کرده ام والحمد لله حمدا وافرا اولا و آخرا * اما صرف بملاحظه دفع لاف زنی و گزافه ای بطور ربط زبان و لگام دهان آنها دلیلی منافی و حجتی کافی و برهانی وافی و کلامی صافی بکمال ایجاز و اختصار میگوئیم و توفیق از کردگار غفار و اعانت از پروردگار ستار می جوئیم

* از ان حضرت بجوئیم فضل و توفیق *
* که توفیقم نماید راه تحقیق *
* اگر توفیقش افزون زد چراغم *

* زهر اندیشه باشد از چراغم *

وباقتباس انوار از جناب رسول مختار سید ابرار
علیه صلوة الله الغفار ما دار اللیل والنهار می گوییم

* من از نعل خود گر بظلمت درم *
* چراغم چو او شد چرا غم خورم *

پس بدانکه اعمال مولد شریف مذکور از انجا که مشتمل
است بر اموریکه هریک از انها از اعمال حسنه و افعال
مستحسنه است بلکه از ضروریات دینیه و ضروریات
شرعیه است چنانکه در تحریر اول مفصلا تسطیر شد
ودرین تحریر پر تنویر نیز بحسن تقریر بتکرار و تکریر
بتفضل جناب عالم قدیر و بطفیل حضرت نذیر بشیر
در مواضع کثیر تحقیق و تقریر گشت حاجت اثبات
استحسان و ضرورت تحقیق استحباب آن نیست
و نماند و الحمد لله علی ما الهم و علم ما لم نعلم * اما از انجا که
بعضی از منکران سرکشان کبر وان را تردد ی
باین وجه خطور میکند که هر یک از امور مرقومه اگرچه
مشروع است اما اجتماع آن همه اشیاء یعنی هیات
مجموعی و صورت اجتماعی آنها در شرع وارد نیست
لهذا ابرای فهمانیدن آنها یک نکته می گوییم و چرک

شک و شبهه آنرا باب تقریر می شویم * بیت *

* از ین به دلیلی نگویم که هست *
* گرا یمان داری همین یک بست *

یعنی عمل مولد شریف که علماء محققین و فضلاء مدققین تجویز آن فرموده اند عبارت از مجموعه مرکب از امور متعدده مخترعه نیست بلکه اصل اصیل آن یک چیز است یعنی خواندن احوال آن حضرت علیه الصلوات والتحیات از ابتدای احوال ولادت سرمایه سعادت و حالات بعثت و وفات تا انتهای رسالت و اقامت و دیگر واقعات خوارق عادات وارهاصات و معجزات که دران اوقات واقع شده اند باین وجه که یک کس بخواند و دیگران با دب و سکوت بشنوند * و باقی امور از جنس فروعات و تابعات و از قسم ملائمات و مناسبات است * و در حقیقت از قبیل رسومات مجالس خیرات و از قسم عادات محافل حسنات است مانند سوزانیدن بخورات و پاشیدن گلاب و طیبات و مالیدن عطریات * و همچنین بعد انقضای آن نوشانیدن شربت یا چای یا قهوه و یا دیگر چیزی از جنس مشروبات * و همچنین

تقدیم شیرینی و یا طعام دیگر چیزی از نوع مطعومات
چنانکه توجیه آنها بوجوه موجهه مذکور شد بالقضائه تعالی *
و اعمال عمل مولد شریف که مرقوم شد از فعال آنحضرت
خیر الانام و هم از فعال صحابه کرام علیه و علیهم الصلوة
والسلام و نیز از تقریر آنحضرت فیضما سب بانکه تحسین
و استحسان آن جناب مستطاب و دعای خیر در حق
عاملان و وعده شفاعت در بارهٔ ایشان ثابت
و متحقق است * چنانکه در اشباع الکلام فی المولد
والقیام تالیف عمدة المتاخرین مولوی شاه سلامت الله
سلمه الله تعالی مرقوم است که مولانا ابو الخطاب
علیه رحمة الله تعالی که فرع ابتدای تالیف رساله میلاد شریف
بنام نامی او افتاده در رساله خودش که مسمی
به تنویر فی مولد البشیر است مینویسد عن ابن عباس
رضي الله تعالی عنهما انه کان يحدث ذات يوم في بيته وقائع ولادته
صلی الله علیه وسلم بقوم فيستبشرون ويحمدون ويصلون عليه
عليه الصلوة والسلام فاذا جاء النبي صلي الله عليه وسلم
وقال حلت لكم شفاعتي انتهي خلاصه آنکه مروی است
* از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما که روزی
در خانه خود واقعاتی را که در حین ولادت بنیاد سعادت

آن حضرت واقع شده بود حکایت بکمال عنایت می نمودند
و خوارق عاداتیکه دران زمان بشارت توامان
مادر گشته بود در و آیت بر هدایت می فرمودند و قومی را
می شنوانیدند و آن قوم آنهمه وقایع بدایع را شنیده
خوش و مسرور و خورسند و محبور می شدند و شکر
و سپاس خالق بی قیاس بجای آوردند و بر آنحضرت
نبی آخر الزمان رسول انس و جان درود محمود
میفرستادند که ناگاه حضرت رسالت پناه شفاعت
پایگاه باکمال عزت و جاه در ان مجالس فضائل متبرک
تشریف شریف آوردند و خود آن حضرت بمسامع
فضائل جوامع آنهمه حکایات بشارت آیات را
شنیده و خورسند گردیده در حق قاری و سامعان
دعای خیر فرمودند و بشارت نمودند که نزول خواهد کرد
برای شما شفاعت من *بیت*

* غم مخور و آنکه شفیعش توئی *
* پایه ذره قدر رفیعش توئی *
* هر آنکس که این وجه مولد شنید *
* قبولش نمود و زجان برگزید *

و نیز در رساله مرقومه مذکور است عن ابی الدردا

رضی الله عنه انه امر مع النبی ﷺ الی بیت عامر
الانصاري رضی الله عنه وکان یعلم وقائع ولادته علیه الصلوة
والسلام لابنائه وعشیرته ویقول هذا الیوم هذا الیوم
فقال النبي ﷺ ان الله فتح علیک ابواب الرحمة
والملائکة کلهم یستغفرون لک فمن فعل فعلک نجا نجاتک
انتهی * خلاصه آنکه مروی است از حضرت
ابی الدرداء رضی الله عنه که او با پیغمبر خدا ﷺ در خانه
رحمت کاشانه حضرت عامر انصاری رضی الله عنه
آمدند در حالیکه ابو الدرداء وقائع بشارت طبائع
میلاد سعادت بنیاد حضرت خیر العباد علیه الصلوة
والسلام الی یوم التناد به پسران نیک اختران
وخویشان اسلام کیشان وعشائر نیک شعائر و قبائل
مکرمت شمائل خود تعلیم و تفهیم می نمود و میگفت
که درین روز فیروز درین روز دلفروز یعنی اینهمه
واقعات لامعات در روز ولادت بنیاد سعادت
آن حضرت منبع افادت واقع شده بود * پس آنحضرت
حکایت اصدق الروایت ابی الدرداء را و تعلیم
واعلام او آنها را شنیده ودیده فرمود که بدرستیکه
خدای تعالی درواز های رحمت ومرحمت خود را برای

تو گشاده و جمیع فرشتگان برای تو آمرزش میخواهند و دعای استغفار می خوانند پس یکی که خواهد نمود مثل فعال تو و بجا خواهد آورد مانند عمال تو نجات خواهد یافت مثل نجات تو یعنی چنانکه برای تو ابواب رحمت الهی گشاده شد برای آنکس نیز خواهد شد و چنانکه برای تو فرشتگان مغفرت می خواهند برای آنکس نیز خواهند خواست انتهی حاصلها * بیت *

* مثبتان را وعدهٔ حسن المآب *
* منکران را وعدهٔ ذو قوا العذاب *
* هرانکه کو این وجه مولد شنود *
* به تصدیق و تحسین زبان را کشود *

و نیز در رسالهٔ اشباع الکلام مرقوم است که اکنون در منطوق مناقب الوثوق این دو روایت باشارت ملاحظه باید کرد که ببانگ بلند ندای ارجمند منادی با صحابی اصحاب برای بیان مولد نبیل در قرنی است که مصداق خیر القرون بوده است و فعلیکه مستوجب مضمون حالت شفاعتی و فتح ابواب رحمت الهی و استغفار ملائکه و نجات از عذاب دنیا و آخرت برای فاعل آن باشد چه جای استحباب و سنیت آن اگر بوجوبش

گفته آید و آن را واجب شمرده نشود چنانکه بعض
اکابر بآن تصریح فرموده اند البته قابل قبول علمای
دینند و لائق تحسین فضلای نیک کردار می توانند شد
انتهی من اشباع الکلام

* هر آن کس که وجه وجوبش شنفت *
* بجوشش محبت دلش بر شکفت *

و نیز در رساله نظام الکلام تالیف شیخ محمد وجیه
مدرس اول مدرسه عربیه کلکته سلمه الله تعالی [illegible]
[illegible] مرقوم است که ابو محمد
عبد الملک بن هشام حمیری که در سنه دو صد و هجده هجری
فوت کرد مصنف دوم است در باب تدوین سیر نبوی
روایت میکند از محمد بن اسحاق که مصنف اول بود و در سنه
یکصد و پنجاه و یک وفات یافت هکذا فی کشف الظنون
عن اسامی الکتب و الفنون * در کتاب خود که مشهور
بنام سیر ابن هشام است در باب ذکر ولادت
آن حضرت صلی الله علیه وسلم می نویسد که قال ابن اسحاق حدثنی
ثور بن یزید عن بعض اهل العلم و لا احسبه الا عن
خالد بن معدان ان نفرا من اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم قالوا یا رسول الله اخبرنا عن نفسک

قال نعم انا دعوة ابراهيم و بشرى عيسى و رأت
امي حين حملت بي انه خرج منها نور اضاء لها قصور الشام
و استرضعت في بني سعد بن بكر فبينا انا مع اخ لي
خلف بيوتنا نرعى بهما اذ اتانا رجلان عليهما ثياب
بيض بطشت من ذهب مملوءة ثلجا فاخذاني فشقا بطني
ثم استخرجا قلبي فشقاه فاستخرجا منه علقة سوداء
فطرحاها ثم غسلا قلبي و بطني بذلك الثلج حتى نقياه انتهى
حاصل آنکه گفت ابن اسحاق که اول مولفین است
در تدوین سیر نبوی و در سنه یکصد و پنجاه و یک
وفات یافت که روایت کرد مرا ثور بن یزید از بعض
اهل علم که نمی پندارم مگر از خالد بن معدان الکلاعی
که گفت جماعتی از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفتند یا رسول
الله خبر ده مرا از حال ذات شریف تو فرمود نعم
می گویم که من پیغمبرم که ابراهیم علیه السلام برای
او دعا فرمود (اشارت است بقول او تعالی
حکایة عن ابراهیم علیه السلام ربنا و ابعث فیهم رسولا
منهم یتلو علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم
انک انت العزیز الحکیم) و آن پیغمبرم که عیسی علیه
السلام باو بشارت داده بود (ایماء است بقول او تعالی

واذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریة ومبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد الایة) * نظم *

* ای دعوت حضرت براهیم *
* وی آرزوی کلیم معبود *
* وی وصف تو در کتاب عیسی *
* وی نعت تو در زبور داود *
* مقصود توئی ز آفرینش *
* باقی بطفیل تست موجود *

و دیده بود مادر من وقتیکه بار بردار شده بود بمن که بیرون شده بود از وی نوریکه روشن کرد برای او کوشکهای شام را * بیت *

* شد بدنیا رخش چراغ افروز *
* لیان کشته زان قباسش روز *
* باز فردا چراغ افروزد *
* کز ان جرم عاصیان سوزد *

(میگوید مولف این رساله یعنی نظام الکلام که در کتابهای سیر دیگر ظهور نور در شب وضع حمل مذکور است و در این کتاب وقت حمل مرقوم است پس

وجه مطابقت در میان هر دو روایت آنست که وقتیکه آن حضرت هنوز در حمل بودند اولا ظهور نور گشت بعد از ان وضع آن حضرت شده بود یا واقعه متعدده نشده باشد یعنی وقت فاوق آن حضرت و هم زمان وضع چنانکه در بعضی روایات بنظر آمده است )

و شیر خوردم و پرورش یافتم تن در گروه بنی سعد بن بکر پس در ین اثنا که من با برادر رضاعی خود در پس پشت خانهای ما گوسپندان را می چرانیدیم که ناگاه در آمدند نزد ما دو مرد که بر تن ایشان پارچهای سپید بود و در دست ایشان طشتی از زر بود پر از آب برف . پس گرفتند مرا آن دو مرد پس شق کردند شکم مرا بعده بیرون کردند از دل من خون بستهٔ سیاه را و انداختند آن را بعد از ان شستند دل مرا و شکم مرا از ان آب برف سرد تا آنکه پاک و صاف نمودند آنرا الی آخر القصه ٭ بیت ٭

٭ هر آنکس که این وجه مولد شنفت ٭

٭ سمعنا اطعنا قبلنا بگفت ٭

و ازانجا که اصل در عمل مولد شریف همان یک امر است که مذکور شد و باقی امور مانند استعمال

عطریات و سقی مشروبات و اطعام مطعومات
از قسم لواحق و متممات و از جنس مناسبات
و ملائمات و از صنف توابع و تزئینات و از قبیل عرف
و عادات است لهذا اهالی آن برحسب اختلاف
عادت و بر طبق مراتب قدرت و وسعت خود در عمل
آن امور زائده مختلف میباشند * و از اینجا است
که در وقت خواندن رساله موصوفه برای خوشبوئی
مجلس و طیب نکهت بعضی لبان و بعضی عود و بعضی صندل
و بعضی اگر و بعضی عنبر میسوزانند و بخور میدهند
و بعضی گلاب پاشی و بعضی عطرمالی مینمایند * و فی الواقع
استعمال خوشبوئی از هر قسم که باشد از مستحبات
است عموما و در مجلس تلاوت قرآن و قرأت حدیث
خصوصا چنانکه در مدارج است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم دوست میداشت
طیب را و بوئی خوش را و استعمال میکرد آنرا
و ترغیب میفرمود دیگران را بر آن انتهی و نیز در مدارج
است مستحب است تطیب برای قرأت حدیث
پس اگر در مجالس برکت مقابس مولد قدسی مانس
استعمال طیب نمایند احسن و خوبتر و ازین و مرغوب‌تر خواهد بود
* چه خوب است یاقوت و در و گهر * چو باخوب روی بود خوبتر *

و همچنین بعد انقضای محفل پر برکت منزل دارباب
دعوت و ضیافت اهالی مجلس برحسب استطاعت
و وسعت خودها مختلف میباشند چنانکه بعضی بر قدح
شربت نبات و قند و یا پیاله چای بسند اکتفا و بسند
میکنند و دیگری بزرگ کابی شیرینی و یا تشتری قبرنی
قناعت گزینی می نمایند و بعضی از اغنیای عالی همتان به تکلف
تام و بحسن اهتمام اتخاذ طعام بمطعومات لذیذه و
مشروبات عزیزه نموده اطعام و انجام می نمایند و احدی
از مدعو شکوه و گله داعی نمی پردازد زیرا که میداند
که غرض ازین دعوت صرف شنیدن و شنوانیدن
رساله مولد شریف است نه اطعام مطعومات
و نه سقی مشروبات بخلاف مجالس نکاح و یا محافل
تطهیر ختان و یا مجامع سرور دیگر که اگر از داعی
قصوری در باب رعایت امور ضیافت مذکوره و یا
فتوری در ماده انتظام اشیای دعوت مسطوره
سرزده شود دفاتر شکوه شماری می گشایند
و طومار گله گذاری بر پا می نمایند و تعییر و طعن و زجر و لعن میکنند
دیگر آنکه در ان محافل پر برکت شمائل هر کس که خبر آن
می شنود مدعو باشد یا غیر مدعو حاضری شود و یکی

دیگری زانمی لهذا عیب نه در حضور و نه در غیب * بخلاف
مجالس دیگر * و سببش همان است که غرض اصلی
از انعقاد آن مجالس سمع و اسماع مولد شریف
است نه اکل ماکول لطیف و نه شرب شربت نظیف
و نه تعظیم و تشریف * و همچنین قرب و بعد و تقدم و تاخر
و ترتیب سفوف و غیره مراعات نمی کنند و احدی
شکوه و گله دیگری نمی نماید و زبان به عیب بی ادبی
و گستاخی نمی گشاید بخلاف مجالس دیگر * و وجهش
همان است که مذکور شد * و در حقیقت دعوت مردمان
بمحبت آن حضرت علیه الصلوة والسلام موجب نزول
برکت است در رزق و مال چنانکه در مدارج النبوة
در ذکر معجزه کثرت طعام مرقوم است که از حدیث
مفهوم میشود که هر که انفاق کند بمحبت آنحضرت
چیزی را که بتواند و قدرت دارد برکت میدهد
الله تعالی در رزق و مال وی و در همه چیز وی انتهی *
پس اگر در مجالس سعادت خصائص مولد شریف
که بنایش بر محبت آن حضرت است دعوت طعام نیز
بمحبت آنجناب مهیا کنند نور علی نور و سرور علی سرور
خواهد بود * و همچنین قیام وقت ذکر ولادت حضرت

خدا را نام بهر گز رکن شمال مولد شریف یا شرط آن نیست.
وصحیاکه آنچنان می گوید جاهل غوی وغافل غبی است
واگر کسی از منکران بر منبتان تهمت این معنی نهد
بنی شکت سخن ساز و مفتری و بهتان پرداز و
مجتری است: اما چونکه عادت محبین صادقین بدان
جاری و ساری است لهذا می گویم که وجه استحسان
آن چیبار است یکی از ان این است که وجود باجود
آنحضرت امثال نعمتهای دینوی و آخروی است و مبنای
رحمتهای کلی و جزوی است و نعمتهای الهی مکرم و معظم
است و تعظیم و تکریم آن برحسب عظمت و شرافت
آن واجب است زیرا که تعظیم نعمت راجع سوی
تعظیم منعم است و تعظیم منعم واجب است شرعاً
و عقلاً و عرفاً ذشی معظم یعنی چیزی که تعظیم آن
واجب است هرچه باشد از ذوی العقول و یا غیر
آن ذکر آن نیز بتعظیم می باید تا عظمت و شرافت
آن درین حال ملحوظ و مرعی باشد * لهذا میگویند.
حضرت رسالت پناه و یا جناب نبوت دستگاه یا
درگاه بعثت پایگاه و مانند آن و همچنین قران شریف
مجید حمید و مثال کعبه مشرفه معظمه و مکه مکرمه و مدینه مطهره

و مانند آن و تعظیم شئ معظم بانواع مختلفه می باشد
یکی بلسان یعنی بزبان مدح و ثنای شئ معظم دوم
بجنان یعنی بدل اعتقاد و محبت بآن شئ سوم
بارکان چنانکه بسر انحناء و بدست مصافحه و بقدم
استقبال و مشاعت و مانند آن * و بقیام یعنی
تعظیماً استادن * و تعظیم بقیام درباره مخلوق
افضل اقسام تعظیم و اکمل انواع تکریم است *
و اصل فضیلت قیام پنج است اول قیام وقت پیش
آمدن جنازه مسلم بلحاظ تعظیم آن و هم بملاحظه تکریم
ملائکه که همراه جنازه مسلم می باشند سنت است
دوم قیام وقت قدوم شخص قادم از سفر
وغیره بقصد تعظیم او مسنون است سوم قیام
وقت شرب آب زمزم برعایت تعظیم آن مستحب
است چهارم قیام وقت شرب بقیه آب وضوء
بنیت تعظیم آن مندوب است پنجم قیام وقت
بستن عمامه بانظر تعظیم آن مستحسن است پس این وجوه
خمسه درباره فضل قیام بمنزله پنج ارکان است در حق اسلام

* براهین خمسه بفضل قیام *

* چو ارکان اسلام شد والسلام *

پس ذکر ولادت باسعادت آن حضرت مجمع سیادت و منبع افادت که مبنای نعمتهای معظمه و منشای فضیلتهای مکرمه است بقیام که افضل انواع تعظیم و اکرام و اکمل اقسام تکریم و اعظام است ادا نمودن بطریق اولی و بر سبیل اعلی و بر وجه اسنی مستحب و مستحسن و افضل و احسن و مندوب و ازین است * براهین اثبات فضل قیام * بر ذکر میلاد خیر الانام * علیه الصلوة و علیه السلام * ز فضل خدا و ز یمن رسول * رواج علمای اهل قبول * بود از نجوم بگشته نزول * لهذا علمای مذاهب اربعه مشهوره و فضلای حرمین شریفین بلکه فضلای تمام ممالک اسلامیه از عرب و شام و روم وغیره و جمیع بلاد عجم از فارس و هند و اطراف و جوانب آنها قیام موصوف را مستحسن و مستحب فرموده اند چنانکه علامه سید محمد برزنجی در رساله شریف مسمی بعقد الجوهر فی مولد النبی الازهر که نزد جمیع علمای مذاهب اربعه معتبر است و در تمام بلاد مشهوره قرائت آن رواج عام بین الخواص و العوام یافته است فرموده که قد استحسن القیام عند ذکر مولده الشریف

ائمه ذوالروایة والروية قطو بي لمن كان تعظيمه صلى الله عليه وسلم غاية مرامه ومرماه * يعني مستحسن فرموده اند قيام را وقت ذكر ولادت شريف امام ها يعني امامهاي مذاهب اربعه كه صاحبان روايت دين و اصحاب علم و يقين اند پس خوبي و خوشي بلاد براي كسيكه تعظيم آنحضرت صلى الله عليه وسلم غايت آرزو و نهايت مقصود او باشد * و منكرين قيام موصوف قائلان اند و با وجود قلت آنها نه از علماي معتبرين اند و نه از فضلاي مشهورين بلكه بعد تفتيش و تفحص واضح شد كه منكرين آن خارج از اهل سنت و جماعت اند چه بعضي از انها از قوم معتزلين و بعضي از كرده وهابين و بعضي از جماعت دجالين و بعضي از مردمان لا مذهب و بے دين اند فهل يعا زي القليل با لكثير والجليل با لحقير او يغلب الواحد على الجم الغفير فتبصر بالقلب ولا تكن ضالا كالضرير و لا تاخذ بيد الضرير فتقع مثله في القعر والبير وفرق بين السندس والحصير و ميز بين الكرباس والحرير * بدانكه بعضي از منكران استفسار ميكنند كه اگر مثبتان قيام را وقت ذكر مولد مستحسن و مستحب مي پندارند و گاهي آنرا نمي گذارند بلكه ترك آنرا جائز مي دارند

ونا بود که آنرا فاسق می شمارند پس وقتیکه ذکر ولادت در کتابی واقع می شود یا وقت درس مذکور می باشد و یا در مجالس وعظ بیان * کرده چرا قیام نمی کنند تخصیص هیئت خواندن رساله مولود در مجالس معهود چیست * پس میگوییم که این سوال او از جهت فساد اعتقاد و بسبب سوء فهم و ادراک او است نمی فهمد که مجالس مولد شریف محض برای ذکر میلاد آن حضرت و دیگر احوال متعلقه آن منعقد می شوند و غرض از ان مجرد یاد کردن و یاد دهانیدن آن است و مقصود آن استحضار و اذکار آن است پس اهتمام دران و اهتشام بآن ضرور است بنا بر آن بجهت تعظیم ذکر ولادت برپا استاده قیام نموده اند امینا ئیم * آیا نه شنیده که قیام هنگام حضور جنازه در وقتیکه آنرا برداشته برای دفن می برند مسنون است باوجود آنکه وقت تجهیز و تکفین و غیره قیام مستحب نیست * و وجهش همان است که آن وقت اهتمام بشان میت است * و چنانکه قیام وقت قدوم شخص قادم از سفر سنت است باوجود آنکه در اوقات دیگر سنت نیست و وجهش همان است که وقت قدوم

زمان اهتمام بحال قادم مکرم است * و چنانکه قیام وقت شرب آب زمزم مستحب است با وجود آنکه وقت گرفتن و دادن و بردن آن قیام مستحب نیست * و همچنین قیام وقت شرب آب بقیه وضوء و وجهش همان است که وقت اهتمام بشان او است * و چنانکه قیام وقت بستن عمامه مندوب است با وجود آنکه وقت کشودن و پیچیدن آن مندوب نیست و وجهش همان است که وقت اهتمام زمان اهتمام و هنگام احتشام بشان او است

* هر آن مومنی کو بخواهد شنید *
* ز جان و دل خود بخواهد گزید *
* و گر منکر او بخواهد شنید *
* زبان و دم خود بخواهد کشید *

حاصل آنکه مقاصد مسلمانان در فعل قیام موصوف مختلف می باشد بعضی بلحاظ پاس عظمت و حشمت بذکر میلاد سعادت بنیاد و دیگری بقصد تعظیم و تکریم ذکر تولد سعادت ترصد و کسی بسبب مسرت و بهجت وقت ذکر مولد بشارت مرصد و احدی بجهت شوق و ذوق هنگام ذکر ولادت سرمایه سعادت و شخصی بامید جلوه افروزی و رونق افزای آنحضرت هدایت

فطرت بآن مجالس شریفه و مومنی بزجای نظر شفقت و نگاه رحمت آن حضرت سراپا مرحمت بر اهل آن محافل منیفه و مساعی بهتر صد توجه و عنایت آن حضرت سراپا هدایت بآن مجمع لطیفه و مخلصی بقصد شکر بر وجود باجود آن حضرت که نعمتی است تامه و رحمتی است عامه بجا می آرند و یا غیر آنها و بهر تقدیر قیام موصوف امری مستحسن است اما جزء مولد شریف یا شرط آن نیست کما لا یخفی علی من له العقل الا و فی *

اما از انجاکه عادات جمیع اهل اسلام در محافل فیض شمائل مولد شریف بآن جاری و ساری است و عرف عام هر خواص و عوام بآن دائر و سائر است و مقاصد مردمان در باب قیام موصوف اگرچه مختلف می باشد چنانکه مفصلاً مذکور شد اما همگی راجع بسوی امر واحد است و آن تعظیم آن حضرت است بهر نهجیکه قصد کنند و بهر طوریکه نیت نمایند پس تقاعد از قیام با وجود قیام دیگران امتناع از تعظیم سید انس و جان و اجتناب از تکریم رسول آخر الزمان لازم می آید نعوذ منه بالله المنان * و تعظیم و تکریم آن حضرت معظم مکرم باتفاق کل اهل اسلام فرض عین است

و تحقیر و توهین کفر و ارتداد بالا ریب و یقین است * بانکه استحقار عضوی از اعضای آنجناب و لا القاب جزوی از اجزای آن حضرت فیضمآب و صفتی از صفات آن جناب مستطاب بانکه استخفاف سنتی از سنن مستحبات و عادتی از عادات فاضلات باجماع اهل ایمان کفر و عدوان و ارتداد و طغیان است نعوذ بالله منها * پس در صورت اعراض از تعظیم و اجتناب از تکریم خوف کفر است * و لو فرضنا که قصد اعراض و اراده اجتناب مرکوز خاطر آن شخص نباشد اما صورت تشبه با عراض از اعزاز و تشابه به احتراز لازم و جازم می گردد و این چنین تشبه و تشابه نیز حرام است * و لو مسلم که قصد مشابهت و نیت تشابه و مماثلت مخطور آن کس نبود اما لا اقل از آنکه تهمت استخفاف و توهم انحراف البته لاصق و لاحق می شود و احتراز از مواضع تهمت نیز از واجبات است کما هو مصرح فی کتب الفقه و الفتاوی پس از تقریرات بالا و تحریرات والا عیان و بیان گشت که قیام مرقوم بذات خود امر مستحسن و فعل مستحب است اما بملاحظه امور مذکوره از واجبات

و هر و ز یادت است * بیت *

* هر آن کس که وجه و جوشش شگفت *
* بجوشش محبت دلش بر شگفت *

و از اینجا است که در بعضی مقامات و در بعضی اوقات نفل بجهت رعایت بعض امر خارجی افضل از فرض و واجب می باشد لما فی الاشباه الفرض افضل من النفل الا فی مسائل ابراء المعسر مندوب افضل من انظاره الواجب الثانیة الابتداء بالسلام سنة افضل من رده الواجب الثالثة الوضوء قبل الوقت مندوب افضل من الوضوء بعد الوقت وهو فرض انتهی * خلاصه آنکه ابراء دینیکه بر شخص فقیر باشد مستحب است و مهلت دادن او را واجب است اما ابراء افضل است از امهال و همچنین ابتداء سلام بر مسلمان سنت است وجواب سلام او واجب است معهذا اول سلام کردن افضل است از جواب سلام و همچنین وضوء بیش از وقت مستحب است وبعد در آمدن وقت فرض است لیکن اول افضل است از ثانی * بلکه در بعضی موضع فرض را بجهت رعایت نفل ترک میکنند یعنی بسبب اشتغال در ادای

بعضی نفل فرض را ترک میکنند و فرض را از وقت دیگر ادا می نمایند* چنانکه در مدارج النبوة است که میگویند که چه مقام است که در روی فرض را بر عایت نفل ترک میکنند* جواب می گویند که عرفات است که در روی فرض وقت که نماز عصر است بجهت اشتغال در دعا بعرفات که نفل است ترک می کنند انتهی* و همچنین نماز مغرب را در وقت او ترک می کنند و قضای آن در وقت عشا ادا می نمایند* پس هرگاه ثابت شد که اصل اصیل عمل مولد شریف یک فعل است و آن از فعل و قول آن حضرت و اصحاب و علماء و فقهاء ثابت و متحقق است و باقی امور مرقومه یعنی اهتمام و احتشام و اشمام و اطعام و قیام هر و احد فی نفسه امر مستحسن و افضال و فعل مستحب و اجملی است اما جزء عمل مولد شریف و یا شرط آن نابیت بلکه از توابع مجلس شریف و لواحق محفل منیف است چنانکه مفصلا مذکور شد بفضله تعالی* پس اعتراض منکران برهیأت مجموعی و صورت اجتماعی از غایت غباوت و جهالت و نهایت غوایت و بطالت است *
و همچنین خصوصیت روز ولادت و یا ماه ربیع الاول

در همان مولد شریف شرط نیست و از اینجا است
که عادات عالمان در آن نیز مختلف است اما بملاحظه
آنکه بعضی مردمان همان روز فیروز را اعتبار می کنند
و بعضی همان شهر سعادت عصر را بجهت آنکه یاد
دهنده باشد اختیار می نمایند لهذا وجه تخصیص آن را
بمنزله بیان جلوه می دهم و هیچگونه هم که خصوصیت روز
ولادت بجهت فضیلت آن روز دلفروز است
و معلوم است که عبادت در زمان فاضل افضل است
و در وقت کامل اکمل چنانکه در فضیلت روز عرفه آمده
است واجتمعوا لشرف ذلک الیوم للعبادة ولاستماع
المواعظ بلا وقوف وکشف راس جاز بلا کراهة اتفاقا
هکذا فی الدر المختار یعنی اگر برعایت شرافت
روز عرفه اگر در موضعی مسلمانان مجتمع شوند و عبادت
کنند مانند نماز و تلاوت قرآن و قرائت اذکار و اوراد
مانند تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و غیره و یا برای شنیدن
مواعظ و نصائح اما بغیر وقوف چنانکه در موقف حج میکنند
و بغیر برهنگی سر چنانکه در عرفات می نمایند زیرا که
تشبه با حجاج چیزی مسنون و مستحب نیست * و فضیلت
روز میلاد شرافت بنیاد عقلاً و شرعاً و عرفاً ثابت *

متحقق است * اما عقلاً پس ظاهر است که فضیلت ظرف زمان و مکان نیست مگر بجهت فضیلت مظروف آن یعنی چیزیکه دران زمان و مکان یافته شود و هرگاه وجود آنحضرت علیه الصلوة و السلام اشرف وجودات است پس البته زمان آن وجود اشرف ازمان است و این شرافت زمان در امثال آن روز فیروز تا روز قیامت جاری و ساری است مانند ماه رمضان که اول آن بجهت نزول قرآن شریف در آن ماه مشرف گشته پستر به تبعیت آن ماه ماهای هر رمضان در هر سال مشرف است * و همچنین روز جمعه که اول آن بجهت اتمام خلقت آسمان و زمین دران روز و نیز بسبب اکمال خلقت حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام مبارک شد پستر برعایت روز نخستین هر روز جمعه میمون است تا روز پسین بلکه در فردوس برین نیز تا آنکه روز دیدار پروردگار غفار ستار بی چون و بی چگون همان روز میمون موعود است * و نام این روز در کفر و نیز یوم مزید است که بر سایر ایام شرافت و زیادت دارد هکذا فی مدارج النبوة فی فضل یوم جمعه * اما عرفاً پس مشهور و دستور است که مسلمانان

سلاطین هر بلاد و هر اقوام بر روز ولادت سلطان
خودها اظهار مسرت و بهجت میکنند و تزیین مکانات
و اهتمام و تکلف بمجالس دعوات بنام روز میلاد
پادشاه خودها می نمایند و آن روز را در حق خودها
مبارک می پندارند بجهت آنکه آن روز زمان وجود
پادشاه ایشان است و ایشان را بسبب وجود
پادشاه منفعتها رسیده است و میرسد و توقع
دارند که آینده نیز خواهد رسید * پس اگر مسلمانان
صادق الایمان و واثق الاذعان در روز میلاد سعادت
بنیاد شاه شاهان زمین و آسمان بلکه سلطان انس
و جان و مالک دین و ایمان که نعمتی است تامه کامله
و رحمتی است عامه شامله در همه سرا زمنه ثلثه و هم در امکنه
ثلثه یعنی دار دنیا و دار قبر و دار آخرت اظهار مسرات
و اتخاذ دعوات و اطعام صدقات و تزیین مکانات
و تحسین مجالسات در زعم مولد شریف و تذکیر میلاد
منیف نمایند چه خوشتر و خوبتر و بهتر و مرغوب تر خواهد بود

* ولله در والیاقوت حسن وزینة ::

* ولکنه فی جید حسناء اجمل *

* چه خوب است یاقوت و در و گهر *

* چو با خوب روی بود خوب تر *

و اما نقلهای نفیس و لائل آن بسیار است اما درین مقام

که محل اختصار است یک دلیل می آرم * بیت *

* گرچه بسیار است قول ارجمند *

* زیرکان را نکتهٔ باشد بسند *

و آن این است که در کتب احادیث مرقوم است

که آن حضرت علیه الصلوة و السلام پیشتر بروز

دوشنبه روزه می داشتند و هرگاه صحابه از وجه تخصیص

آن روز استفسار نمودند آن حضرت فرمودند که

بجهت آنکه این روز ولادت من است و هم روز

ابتدای بعثت و آغاز وحی * مصراع *

یک نکته ازین تو فهر گفتیم و همین باشد * نظم *

* شب میلاد پیمبر چه شبی روشن بود *

* که در مکه و تا شام منور گردید *

* مکه و شام چه مشرق وچه مغرب نورش *

* همه را گشت محیط و همه جا در گردید *

* همه آفاق ز انوار منور گشته *

* همه اکناف ز اخلاف معطر گردید *

* چه روشن چراغی که از نور آن *

* منور شد اطراف کون و مکان *
* چراغی ز نور حق افروخته *
* وزو خرمن تیرگان سوخته *
* من از جهل خود کر بظلمت درم *
* چراغم چو او شد چراغم خورم *

انتهی من نظام الکلام فی ذیل المرام* پس تر می گویم که هرگاه بوضوح پیوست که اصل اصیل مولد شریف یعنی خواندن و شنوانیدن مضامین موصوفه از فعل و قول آن حضرت و هم از اقوال و افعال صحابه کرام ثابت است و همچنین استعمال طیب وغیره و اتخاذ مشروبات و مطعومات وغیره از امور مستحبه است عموماً و در مجالس حسنات و در محافل تلاوت قرآن و قرأت حدیث خصوصاً و همچنین قیام وقت ذکر نعت آن حضرت علیه السلام عموماً و در وقت ذکر ولادت منبع سعادت خصوصاً مستحسن و افضل است پس مجموع مرکب از آنها که درین دیار مروج و معمول شده است البته احسن است زیرا که هرگاه که هر واحد از اجزای شیء مرکب حسن باشد پس البته آن شیء مرکب نیز حسن است زیرا که شیء مرکب عبارت از همان اجزای حسنه است

پس دلیل بر حسن بودن آن شئ مرکب همین قدر کافی است یعنی هر واحد از اجزای او حسن است مگر وقتیکه دلیل قطعی مستقل دلالت کند برا ین معنی که هیئات مجموعی او را قبحی قوی چنان عارض گردد که بر حسن اجزای او غالب شود و حسن اجزای او را باطل گرداند پس در آن هنگام بجهت قبح عارض البته مجموع مرکب نیز قبیح می تواند شد کما لا یخفی علی من له طبع سلیم و ذهن مستقیم * و عیان و بیان است که عمل مولد شریف که درین زمان در میان علماء و صلحاء و فضلاء و اتقیاء حسن رواج یافته بوجه من الوجوه قبحی و نقصی و خللی و فتوری ندارد و نه از راه قبح ذاتی و نه از روی قبح عارضی بلکه از ابتداء تا انتهاء و از آغاز تا انجام محاسن ذاتی و فضائل صفاتی وارد که بیرون از تقریر و افزون از تحریر است پس کسیکه عمل مولد شریف را حرام یا مکروه یا مذموم یا قبیح و امثال آنها گوید جاهل و غبی و غافل و غوی است و قول او از درجهٔ اعتبار ساقط و از پایهٔ اعتماد ها بط است می نظام الکلام

* ای که حکم شرع را رد میکنی *
* راه باطل می روی بد میکنی *

* چون تو بد کردی بنه پای جزا *
* پس بد بها جمله با خود می کنی *

و نیز در رساله نظام الکلام فی بیان الکرام مرقوم است که او تعالی بفضل عمیم و کرم قدیم و بتوسل حضرت رسول کریم خود وجه وجیه بحسن توجیه در باب استحباب عمل مولد شریف و در امر استحسان قیام منیف بر دل شوق منزل ذوق محمل این خاکسار بی مقدار امیدوار بفضل پروردگار غفار مترصد بشفاعت سید ابرار در دنیای دار الفرار و در عقبای دار القرار ابو الفضل محمد وجیه غفر الله له ولوالدیه ولا مروبانیه البقاء فرمود * نظم

* گویند بعالم سخنی تازه نمانده است *
* این حرف نه مقبول دل نکته گذار است *
* در عرصه خریدار نمانده است ولیکن *
* در پرده غیب است هنوز آنچه بکار است *

و این خاکسار آنرا بکمال اندماج با اختصار و بنهایت الوضاح با اقتصار بیان میکند بنحویکه کسی را جای دم زدن و دهان کشودن و محال زبان بر آوردن نباشد * بیت :

* گر از پرده آنکه از بیم او * کشاید زبان جز به تسلیم او *

و بجز از تسلیم و اعتراف اگر مرد با انصاف باشد

چارهٔ نباشد و بغیر از سکوت و تسکین اگر شخص با وقار و تمکین بود تدبیر الهی نباشد و بغیر از شور و شغب و فریاد و غضب اگر مردم بی حیا و بی ادب بود گزیری نداند * بیت *

* چو هر غم برآید ز دست از تمام *
* مرا از همه حرف گیران چه غم *

و آن این است که وجود با جود آن حضرت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اجمل التسلیمات نعمتی است عظمی و رحمتی است کبری و وسیلهٔ نعمای بی کران و ذریعهٔ آلای بی پایان در هر دو جهان است

* چه نعمتی است بزرگ از خدا که بر ثقلین *
* سپاس اداء این نعمت است فرض عین *

علی ما لا یخفی علی من فی قلبه ذرة من الایمان
و فی صدره قدر خردل من الاذعان

قال الله تعالی شانه لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین ترجمه هر آئینه تحقیق منت نهاد خدای تعالی بر گروه مومنان چون فرستاد در میان ایشان پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان که می خواند بر ایشان آیات قران را یا نشانهای توحید

و ایشان را و پاک می کردانند ایشان را از دنس کفر و شرک و می آموزد ایشان را قرآن و احکام شرعیت و بدرستیکه بودند ایشان پیش از بعثت آن پیغمبر در گمراهی هویدا که نه حق را می دانستند و نه از باطل دوری می توانستند* تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان* عالم ز رای روشن او نور حق گرفت* انتهی من الحسینی

و قال عز سلطانه استغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات ترجمه آمرزش طلب کن برای گناه خود و برای گناه مردان مومنان و زنان مومنان* بدآنکه حضرت مامور شد باستغفار خود باوجود آنکه معصوم است و جهتش آنست که تا امت درین سبب اقتدا کنند* و می فرماید که آمرزش خواه برای مومن و مومنه و این اکرامی است از خدای تعالی در بارهٔ این امت که پیغمبر ایشان را باستغفار گناهان ایشان امر کرده* از امام فخرالدین رازی منقول است که حق تعالی پیغمبر خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف امر الهی از آن حضرت متصور نیست پس البته استغفار فرموده باشد و حق تعالی ارحم الراحمین از ان بزرگتر است که حبیب خود را بفرماید که از من فلان چیز طلب کن و چون طلب نماید عطا نفرماید

پس معلوم شد که امت مرحومه او را دولت مغفرت عطا خواهد شد بفضله تعالی *مثنوی*

* هر کرا چون تو پیشوا باشد *
* ناامید از خدا چرا باشد *
* عاصیان نماند کسی در گرو *
* که دارد چنین سیدی پیشرو * انتهی من المحمدینی

قال جل شانه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما * ترجمه اگر مومنان آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود به نافرمانی خدای تعالی بیامدندی بحضرت تو پس طلب آمرزش کردندی از خدای تعالی و آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را هر آئینه یافتندی خدای تعالی را قبول توبه کننده گناهکاران را مهربان بر آمرزش طلبان هکذا فی المحمدینی *بیت*

* گر لب بگشائی از نکوئی * حرفی ز برای ما بگوئی *
* یعنی که بعذر خواهی ما * از حالت پر گناهی ما *
* نزدیک خدا کنی شفاعت * ما را برهانی از شناعت *

و شکر منعم واجب است لقوله تعالی واشکروا نعمت الله

آن گفتم ایاه تعبدون * ترجمه شما مخصوص گویند نعمت خدای تعالی را اگر هستید شما که خاص خدا را می پرستید * و ذکر کردن نعمت و یاد آوردن آن قسمی است از اقسام شکر منعم حق تعالی لقوله تعالی یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم * ترجمه ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا که از فضل خود انعام کردم بر شما * و همچنین تحدث و تکلم بانعمت و اظهار آن نوعی است از انواع شکر منعم جل جلاله لقوله تعالی واما بنعمة ربک فحدث * ترجمه واما به نعمت پروردگار تو که نبوت است حدیث کن یعنی آنرا بخلق رسان که تحدث بنعم منعم شکر منعم است انتهی من الحسینی و در مدارج النبوة است واما بنعمة ربک فحدث اظهار نعمت و تحدث بآن شکرگزاری است و قبول نعمت است و ابلاغ شرائع و احکام و هدایت انام نیز از جمله تحدث نعمت است انتهی * پس بنظر آنهمه امور مذکوره اولا فضائل آن حضرت علیه الصلوة و معجزات باهرات و دیگر حالات عظمت سمات را ذکر میکنم و تحدث بآنها می نمایم و اظهار آنها میکنم و آنها را یاد می آرم و دیگر آن را یاد می دهانم

و از آنجا که میلاد سعادت بنیاد منشای جمیع نعمای
دارین و مبنای تمام آلای کونین است لهذا
ذکر ولادت بنیاد سعادت را و تذکار و اذکار آن را بحسن
نظام و بکمال اعتنا و اهتمام ادا مینماییم *
و چونکه قیام افضل ارکان نماز است شکرا له تعالی
ایستاده بجا می آریم لقوله تعالی حافظوا علی الصلوات
والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین * ترجمه
یعنی نگاه دارید نمازها را از ترک و نقصان
و کراهت و امثال آنها و نماز میانه را و بایستید
برای خدا در حالیکه فرمان بردار آن باشید و یا در
حالیکه فروتنی کنندگان باشید یا در حالیکه دعا کنندگان
باشید * و نماز وسطی نزد جمهور مفسرین نماز عصر است
انتهی من الحسینی * پس جدا کردن خدای تعالی فعل
قیام را با وجود آنکه فعل نماز مشتمل است بر آن دلالت میکند
بر فضیلت آن للقاعدة المشهورة ان التخصیص بعد التعمیم للتعظیم
وفی الدر المختار مذهب الامام افضلیة القیام وفی رد المحتار
واقوی دلیل علی افضلیة طول القیام انه علیه الصلوة والسلام
کان یقوم اللیل الا قلیلا وصححه فی البدایع وعبارته
قال اصحابنا طول القیام افضل وقال الشافعی کثرة

* کو لقمهٔ ز خوان درود نبی بجو *
* آنرا که آرزوی نعیم مخلد است *
* یا سید الانام درود جناب تو *
* ورد زبان ماست همه سال و صبح و شام *
* نزدیک تو چه تحفه فرستیم از دور *
* در دست ما همین که صلوة است والسلام *

و در حدیث مشهور آمده است که هر که بر من یک بار صلوة فرستد خدای تعالی برو ده بار فرستد *

* هر بنده که او گشت مشرف بسلامت *
* البته شود خاص به تشریف سلامت *
* لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی *
* زیرا که سلامت همه لطف است و سلامت *

و به درگاه او تعالی استدعا می نمائیم که او تعالی بفضل و احسان و کرم و امتنان خود رحمت خاص خود بر روح پر فتوح آنقبله حاجات و وجهه مرادات عطا فرماید * و تسلیمات وافرات و تحیات متکاثرات از جانب ما امتان دور ماندگان و مشتاقان و ماندگان برساند * و ما عاجزان را در کونین شرف زیارت او مشرف و مسعود و در دارین بسعادت شفاعت او مکرم و محمود

گردانیده و در زمرهٔ استان مرحومان او مبعوث و محشور و
و در فرقهٔ استان مشفوعان او محسوب و مغفور فرماید
آمین ثم آمین          وآخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین

الغرض دلائل استحباب عمل مولد شریف و براهین استحسان
قیام منیف بسیار و بی شمار است اما درین مقام
جهت اختصار برین مقدار اقتصار نموده شد والحمد للہ
اولا و آخرا والصلوٰة علی رسوله باطنا و ظاهرا

* از کرم و مرحمت ذو المنن *
* چونکه باتمام رسید این سخن *
* دست بر آرم بدعا این زمن *
* نیست مرا جز بدعا دسترس *
* صلی علی حضرت خیر الانام *
* ختم سخن گشت برین والسلام *

---

* روز میلاد نبی طالع و لامع بادا *
* مجلس مولد او جامع و واسع بادا *
* ناصرش در دو جهان رابح و نافع بادا *
* منکرش در دو جهان خاسر و ضائع بادا *

تاریخ انسداد منکران میلاد در شهر کلکته اشتهار یافته باد
از طبع موزون سعید الزمان حمید الدوران منشی

محمد رشید الزمان مقوی ولد مولوی محمد وحید الزمان
مرحوم فاروقی خویش مولوی معین الدین مرحوم اول
سررشته دار صدر کلکته بعد سررشته دار صدر الهٰ آباد
* ای سر منکران دروغ نگو * سخن زشت و بی فروغ نگو *
۱۲۷۶

* آنکه ذکر مولد پیغمبری را منکر است *
* کی بود کس همچو او زشت و زبون تر بی ادب *
* همچو او نبود کسی بی شرم و آزرم و حیا *
* همچو او نبود کسی رسوا و ابتر بی ادب *
* حال انکارش ز مولد ها تفی هرگه شنید *
* از سر غلظت ندا زد با پیمبر بی ادب *
۱۲۷۶

## خاتمة الطبع

بفضله تعالی رسالهٔ ارشاد الرشاد فی فضل المیلاد در رد اقوال منکران اهل فساد در مادهٔ عمل میلاد و در ابطال زعم مدعیان بد اعتقاد در باب حضور روح خیر العباد علیه الصلوة والسلام الی یوم التناد تالیف استاذ العلماء ملاذ الفضلاء الشیخ محمد وجیه الصدیقی الحنفی القادری مدرس اول مدرسه عربیه کلکته

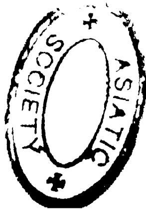
سلمه الله تعالی و ابقاه و اوصله الی غایة ما یتمناه در شهر ربیع الاول از سنه ۱۲۷۸ هجری بشهر کلکته به محله کالنگه در مطبع سلطان الاخبار باهتمام مولوی محمد طیب صاحب اختتام یافت * والحمد لله علی التمام والصلوة علی نبیه و رسوله والسلام علی آله الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام *

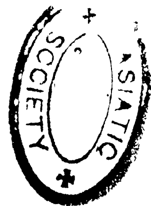
| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۰ | ۱۷ | لبعض | البعض |
| ۱۱ | ۴ | راذ | راد |
| ۱۳ | ۱۱ | عاستنباط | استنباط |
| ایضا | ایضا | گرم | کرم |
| ۱۷ | ۲ | بدلوهران | بدگوهران |
| ۲۲ | ۷ | نکه | آنکه |
| ۲۴ | ۱ | مجتهد ابن | مجتهد بن |
| ۲۸ | ۱ | هلال ن حارث | هلال ابن حارث |
| ۳۱ | ۱۶ | نکه | انکه |
| ۳۴ | ۱۶ | الترشات | الترهات |
| ۳۴ | ۱۶ | ساعت | سائت |
| ۴۱ | ۷ | جود | خود |

الصلوة افضل والصحیح قولنا انتهی *
* هرآنکس که این وجه خواهد شنید * بر تقدیر ایمان نخواهد گزید *
ونیز بجهت امتثال آنکه مدح آنحضرت و ذکر فضائل و معجزات
آن جناب در مجلسی که برای آن منعقد شود استاده
خواندن مسنون است لهذا ذکر ولادت آن حضرت که
مبنای جمیع کرامت و مدحت و منشای مجموع هدایت
و فضیلت است استاده ادا می کنیم چنانکه در کتب
شمائل مرقوم است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای
حسان بن ثابت رضی الله عنه که شاعر مادح آن حضرت بود منبر
در مسجد نبوی می نهاد تا حسان بر آن منبر می ایستاد
و مدح و فضائل آن حضرت و هجو و قبائح دشمنان او
بحضور آن حضرت و جماعت اصحاب کرام می خواند
و آن حضرت در حق حسان می فرمود ان الله یوید
حسانا بروح القدس ما دام ینافح عن رسول الله
وفی روایة یفاخر * و عمر رضی الله عنه روزی بر حسان
گذشت و حال آنکه او شعری می خواند در مسجد پس
تیز نگاه کرد عمر رضی الله عنه بجانب حسان و گفت
شعر می خوانی در مسجد پس گفت حسان می خواندم
من شعر را در مسجد نزد کسیکه بهتر بود از تو یعنی

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خاموش گشت عمرکه اقتدا الحمد از نهند آثار او مدح آن حضرت علیه الصلوة والسلام بر خاسته و با ادب استاده ذکر ولادت متبرک سعادت می کنیم و بقصد اظهار سرور و بجهت تحدث با آن نعمت می نمائیم و بقصد شکر او تعالی تکلم با آن فضیلت بجا می آریم و اشعار با تهمه مضامین بر می خوانیم و همه معان بمعیت قاریان استاده و با ادب دست بسته می شنوند و بعجز و خشوع و با انکسار و خضوع شکر او تعالی ادا می سازنده و بنظر امتثال فرمان واجب الاذعان قوله تعالی ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدرگاه او تعالی مناجات میکنیم و دعای اللهم صل علی محمد وسلم یا صلی الله علیه وسلم می گوئیم و تسلیمات و تحیات می فرستیم * نظم *

* گوید خدا درود نبی با فرشتگان *
* ای بنده خدای تو اهم اتفاق کن *
* نقل درود از ان شکرستان مصطفی *
* طوطی روح را ده و شیرین مذاق کن *
* میگو درود ختم رسالت که آن درود *
* سرمایه حصول سعادات سرمدا ست *






| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
| --- | --- | --- | --- |
| ۴۶ | ۱ | حوع | جوع |
| ایضا | ۴ | انچه | ازانچه |
| ۴۸ | ۱۵ | نه | انه |
| ۷۴ | ۶ | اذما | اذما |
| ۷۴ | ۴ | دویک | دریک |
| ایضا | ۸ | تابعزش | تابعزش |
| ۷۷ | ۱ | امالن | اماکن |
| ۷۸ | ۸ | اتصافی | اتصالی |
| ۹۰ | ۶ | قوات | قوت |
| ۹۲ | ۱ | لم نام | گم نام |
| ۹۷ | ۱ | فی کتاب | فی کتابه |
| ایضا | ۶ | سی | سمی |
| ایضا | ۹ | ایام | قیام |
| ۱۰۱ | ۱۱ | ان ارا | آنها را |
| ۱۰۴ | ۱۳ | به شد | باشد |
| ا | ۱۴ | الذی | الذین |
| ۱۰۸ | ۸ | گرو ند | گردند |
| ۱۱۰ | ۱۹ | معنی | بمعنی |
| ۱۴ | ۱ | ارق | ارش |

| | | | |
|---|---|---|---|
| [illegible] | ۱۸ | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | ۱۷ | جزء است | انشده است |
| ۱۲۸ | ۲۳ | شرح متابن | ۵ شرح متین |
| ۱۲۹ | ۱۹ | عمیا | عمیا |
| [illegible] | ایضا | خامه | خامه |
| [illegible] | ۴ | ولت | دکنرت |
| [illegible] | ۱۰ | خبرز | خیرز |
| ۱۳۱ | ۱۲ | کا مقی | کما مضی |
| [illegible] | ۴ | ازن | اذان |
| ایضا | ۳ | بلغیرو نحی | بلغیروز نحی |
| ۱۳۷ | ۵ | نشت | بشت |
| ایضا | ۹ | بجبیکم | بجبیکم |
| ۱۴۰ | ۱ | دار | [illegible] |
| ۱۴۱ | ۴ | الوثب | الوثه |
| [illegible] | ۶ | اهانت | امانت |
| ۱۴۹ | ۱۷ | ازن | اذا |
| ۱۵۰ | ۴ | ابرار | ابرا |
| ۱۵۱ | ۲ | نگوبت | نگو |
| ۱۵۲ | ایضا | توجهه | [illegible] |

